[illegible]

# اسمای ادویه

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بر ضمیر آن دقیقه رس و روشنضمیران صبح نفس پوشیده نماند که چون این خوشه چین خرمن
ارباب سخن را خیال هست دراک غوامض انشا و استکمال این گرامی فن در سر افتاد و ادراک صحبت
ارباب دانش و بینش را وجه همت خود ساخته استفاضه آثار تربیت نمود تا آنکه بفیض همنشینی و همزبانی
شان بتسطیر عبارات عالیه و دریافت دقائق اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگونه کسب هنر
آرایش یافت و صیرفیان دار العیار سخندانی و جوهریان رسته بازار معانی را نقد ناسره این هیچمدان پسندیده آمد
در کمتر مدتی بیاوری طالع شرف ملازمت علامهٔ عصر نواب لطف الله خان ولد سعد الله خان مرحوم
که چشم زمانه در فضل و کمال بعدیل آن مطلع تجلیات آمرزش بیهمال ندیده دریافته بشغل خطوط نویسی
مامور شد پس ازان در سرکار پادشاهزاده جمشید فر جهاندار شاه بهادر بمیر منشی گری عز امتیاز
اندوخته تا انقراض ایام اورنگ آرائی برفاقت نواب کوکلتاش خان بخدمت مذکور قیام داشت
مسودات احقر که چندین بیاضها بسواد ش چون رخساره مهوشان بخط عنبر فشان رشک
نسخه ریاض رضوان می گشت در محاربات پادشاه گردی با اثاث البیت بیغما رفت برخی ازان

کرده کاغذها برآمده بتکلیف برادر عزیز گرامی نژاد لاله مهر شاد که جوهر قابلیت و استعداد از لوح
جبینش لمعان ظهور دارد و درین اوراق نگارش یافته که چندی درین ازنا پایدار یادگار باشد مشتمل بر دو فصل
**فصل اول** محتوی بر عرایض و احکام و اوامر و خطوط که از زبان نواب لطف الله خان و نواب
کوکلتاش خان برنگاشته **فصل دوم** متضمن بر مکاتیب که خود با اعزه و احبا بقلم آورده
سهو و خطا را از بزرگان امید عفو و عطاست **قطعه** چون بفضل خدای عز و جل ✱ یافت این نسخه صورت
انجام ✱ هاتفی گفت سال تاریخش ✱ که زهی منشآت مادهورام

## فصل اول از زبان نواب لطف الله خان عرضداشت مشتمل بر فتح سجناب حضرت خلد مکان

فدوی جان نثار لطف الله بعد ادای لوازم تسلیم عتبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم تعظیم
که سجده گاه جباه خداوندان تخت و دیهیم و فروغ بخش نواصی خواقین هفت اقلیم است بعرض
عاکفان محفل بهشت نعیم و باریابان عتبه ملائک مقیم می رساند که ذریعه مفاخرت دنیا و آخرت
اعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع کالوحی من السماء نزول اقبال و حلول اجلال فرمود
رواتب استقبال و احترام و وظائف تکریم و اکرام مرتب و موظف گردانید بمیامن ورود
سعادت آمودش تارک افتخار بذروه فلک دوار رسود ✱ شعر ✱ سر احقر باوج عزت افراخت ✱
بدست مرحمت از خاک برداشت ✱ از آوارگی سنتا و سنتا و دفلیا و تاتوریا و سایر کفره جهنم ماوا
در ضلاع بهیلسه و آن اطراف و تاکید بسرعت عزیمت احقر بتنبیه آن فرقه شقیه ارشاد شده بود
مواد تفاخر و مباهات را افزود بمجرد ورود و میمنت آمودش عازم مقصد گردیده در موضع پیلوسترل گزید
و فردای آن بلافصل کوچ کرده در اثنای راه کفره نامه سیاه که در شعاب جبال و دره های کوهسار
چون مور و ملخ نزول ادبار داشتند قریب بیست هزار سوار و پیاده پیشاپیش جوق جوق از هر طرف
نمایان گشته فوج ظفر موج را محاصره کردند فدوی بترتیب افواج پرداخته بهیر را در میان گرفته با کفره
نکوهیده کار آماده پیکار گردید تا یک پهر بقتال اشتغال یافته هنگامه حرب و ضرب از طرفین
گرمی پذیرفت چون دفلیا کافر تفنگچیان کرناتکی زیاده از دو هزار پیاده با خود داشت از غرش بندوق
و صدای بان عرصه کارزار نمودار رستخیز گردیده بیارش تیر ابر نیسان کمان صدف سینه دشمنان از گوهر
آبدار پیکان لبریز گشت از هر طرف که جمعیت مجتمع می گریختند سپاه ظفر پناه منصور بهیر دوی

بازوی جرأت دلاوری زده برمی داشتند همچنین از اول روز تا شام زد و خورد بسیار رد
آویزشهای بسیار که نظیر آن کارنامهٔ رستم و اسفندیار بود درمیان ماند آخر کار سنتا و دهنتا با پنجهزار
سوار منتخب و مسلح سمت فوج فدوی اسپان تاختند و بجسارت پیش آمده با نهنگان بحر وغا آمیخته
چپقلشها نمودند غازیان نصرتمند و پهلوانان همت بلند از انبوهی اعدا نه اندیشیده پای ثبات
در زمین کین افشرده داد سعی و جهاد دادند و بسیاری از بیدینان را رهگرای مطمورهٔ نیستی گردانیدند
و جمعی کثیر را دران بحر پرآشوب بختیها به تندباد حملهٔ دلیران فیروزی لوا سر بگریبان فنا فرو رفت و جمع غفیر را
زخمهای کاری بسان لاله و گل بر جگرها شگفت بالجمله اشقیا شکست فاش یافته طریق هزیمت
پیمودند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید درین کارزار قریب هزار کافر خاسر علف تیغ انتقام
غزاة اسلام گشتند و بسیاری زخمی شدند و از غازیان قریب دو صد تن برتبهٔ شهادت فائز گردیدند و
زیاده بر سه صد کس زخمی شده از شاخسار مردی گلهای نیکنامی چیدند مفصل با نامهای ایشان بعرض
قدسی خواهد رسید و بندهای جان نثار در جلدوی حسن تردد امیدوار اند که بافزایش مراتب و مناصب
سرافرازی یابند آفتاب فتح و ظفر از مطلع هفت کشور طالع باد **عرضداشت بجناب حضرت**
**خلد مکان مشتمل بر فتح** فدوی بلا اشتباه لطف الله جبین عبودیت و جان نثاری و سیمای
فدویت و فرمانبرداری بخاک آستان ملائک آشیان نورآگین ساخته بعرض ایستادهای پایهٔ سریر سلطنت
عرش مماس و باریافتهای کریاس گردون اساس میرساند که خانه‌زاد حسب‌الحکم سماوی برکات بنابر تنبیه
اشقیا و استحکام تهانجات و ستوری یافته یعنی پانزده مرحله هفتم شوال در ظاهر گهتاون دائره نمود
جواسیس خبر آوردند که سنتا جهنی با ده دوازده هزار سوار و پیادهای بی شمار در شعاب جبال و پای تیله کده
نزول ادبار دارد و هنوز بسبب بارش علی الاتصال ترتیب فرود آمدن فوج و تدبیر ساختن
مورچال عمل نیامده بود که آن شقی ازلی با خیل کفرهٔ ضلال انتهاز فرصت یافته آخر شب
در حالت نوم تخیری حمله آورد گشت شور و غوغای مخالفان پنبهٔ غفلت از گوش یلان برگرفت
از انجا که از گفت تا بکار تفاوت بسیار است چنین وقت محک امتحان جوهر ثبات و قرار است
دلاوران بی تشویش و اضطراب راه خود را نداده تهیهٔ زین بندی و پوشیدن سلاح جنگ کردند و بعضی
غلامزادهٔ خانه‌زاد قلیل تاب جسارت و ... آنها نیاورده با جمعی از بندوقچیان چوکی

ومردم شاگرد پیشه پیاده رسیده سد راه مداخلت و مانع نهب و غارت گردیده در عین
بارش بیابرش تیر و تفنگ روی اعادی بال آهنگ از کوچه و بازارها تافت پس از آنکه ممورخان
و خداوندخان و دیگر بندهای پادشاهی مستعد و مسلح باو پیوستند بر اسب سوار شده پا بمقاومت
در زمین کین محکم گردانیده نایره جدال و قتال از طرفین اشتعال پذیرفت مقارن این حال فدوی
با تابینان و رفیقان ملحق گردیده غلامزاده ممورخان و دیگر مجاهدان را به پیش رفتن رخصت داد
سنتا مغرور و متکبر با گروهی انبوه جلوریز بر فوج فدوی ریخته مرتکب جنگ سنگین گردید و عرصه و نما
از سوی های پیلان و زد و خورد پردلان نمودار آثار رستخیز شد هرچند مبارزان پای تجلد استوار کرده از طعن سنان
تیغ جانستان جیقلشها می‌نمودند حسام خون آشام مبارزان در خرمن وجود شان بسان برق خاطف
می‌پیچید و جمعیت اعدا به تندباد حمله دلاوران فیروزی علم چون سحاب متراکم از هم می‌پاشید و آنقدر که شقی
خسارت منش از کشته‌ها پشته‌ها حساب نگرفته سودای محال در سر بیفزایی افگند پیش قدمان معرکه عدو سوز
بازوی کوشش بخصم افگنی و برق افروزی کشاده بشبه خدنگ بلا و تفنگ اجل را از پیش برسید استند
و در به آویزش بضرب تیغ سرافشان بسیاری از فرق عدوان را بر خاک هلاک انداخته رایت استیلا
می‌افراشتند پس از گیر و دار بسیار که یک پهر هنگامه کارزار گرمی داشت کافر شقی با سایر کفار
نگونسار قدم همت باز پس کشیده چون بخت رسیده خویش منهزم گردید غلامزاده با غازیان ظفر
آماده پیشنه کوب تا پای قلعه دروان گذه تعاقب نمود بعد از آنکه او خائف و هراسان در قلعه گریز
متحصن گشت رفقایش متفرق و پاشان گردیده سراسیمه از درهای کهسار رخت فرار بجزایر ادبار
کشیدند فدوی بعنان نصرت مراجعت نموده بدارالظفر رسید و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره
گردید درین نبرد فیروزی اثر قریب پانصد کس از اشقیا جهنم واصل شدند و بسیاری مجروح گشتند
و یکصد تن که زنده دستگیر شده بودند بیاسا رسیدند و سه صد بادبان و نقاره و نشانان و
چهار صد جبال و دو صد بندوق غنیمت بدست غازیان افتاد و از بندهای پادشاهی و تابینان فدوی
مجموعه شصت و هفت نفر نقد جان نثار نموده برتبه شهادت فائز گشتند و یکصد و هفتاد نفر بگلگونه
زخمها چهره سعادت برآراستند چون جمیع بندها مصدر تلاشهای مردانه و ترددات رستمانه
گردیده امیدوار فضل و نوازش اند تا ابلق ایام گیتی خرام و آسمان و زمین در جنبش و آرام است

داعی سلطنت خداداد منصور و مخالف بدنهاد مقهور باد عرضداشت مشتمل بر ورود
فرمان و اظهار شکر مواهب و نصائح بجناب حضرت خلدمکان خانه‌زاد
عقیدت نهاد لطف الله جبین اطاعت بر زمین طاعت سوده و زمین طاعت بجبین اطاعت
پیموده بعرض ناصیه‌سایان بارگاه والا و جبهه‌سایان پیشگاه سده معلی میرساند که بمفاتیح کنوز سعادات
و مقالید حصول مرادات یعنی فرمان قضاجریان لازم الاذعان بحکم تعز من تشاء چون مهر
که از مطلع انوار بر آید به نزول اجلال نموده نورافزای چهره ارادت گردید فدوی با اعتقاد آداب
استقبال انقیاد بجا آورده آن سرمایه مفاخرت دنیا و آخرت را تاج تارک عبودیت گردانید
مواهب اضافه پانصدی ذات و بحالی تیول در جلدوی تادیب کفره واجب التعذیب فرق افتخار
بذروه فرقدان سوده در جهان سرخروئی جاوید کرامت فرمود مواعظ ارجمند و نصائح هوش پیوند
در پیشنیت کارها و تدابیر انهزام کفره و انتزاع قلاع و تخریب خرابه اشقیا مرکز سعادت رهنمونی نمود
شکر تربیت و خانه‌زاد پروری زیاده از آن است که معروض دارد ع کتاب فضل ترا آب بحر
کافی نیست * که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم * امید واثق است که در جمیع امور توفیق نکوبندگی
دریابد آفتاب عالم‌آرائی از مطلع ظفر و کشورگشائی طالع باد عرضداشت مشتمل بر ورود
فرمان و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلدمکان خانه‌زاد بلا اشتباه
لطف الله ناصیه عبودیت با سجدات غلامی مطلع انوار ساخته بعرض واقفان انجمن گردون احتشام
و باریابان بساط فلک احترام میرساند که منشور لامع النور کرامت گنجور که هر حرفش کلید گنجینه مقصود و
هر نقطش مقالید کنوز بهبود بود مشعر بمرحمت خلعت خاصه و اضافه پانصدی ذات بفدوی و عطای
اضافه یکصدی ذات و پنجاه سوار به برادرزاده محمد خلیل در جلدوی حسن تردد چون وحی آسمانی نزول نموده
تارک افتخار بذروه فلک الافلاک سود شکر و سپاس مواهب بیقیاس از حیطه طاقت بشری بیرون است
مشعر ملتفت یکدام ذره پیوست دمی * کان ذره به از هزار خورشید نشد * تدبیر بندوبست این اضلاع
و استحکام تهانجات و تعیین تهانه‌داران از حضور و تنظیم دیگر مقدمات بتفصیل علیحده معروض داشته منظر اکسیر
اثر گذشته باشد هرچه ارشاد شود بعمل آرد زیاده حد ادب تا بدا اقالیم هفت کشور بصولت خاقانی
بزیر [illegible] و تیغ سطوتش سر انداز خودسران [illegible] باد عرضداشت مشتمل بر ورود

**فرمان واظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلدمکان علام والا بارگاه لطف الله**

سیمای بندگی برزمین خاکساری سوده وطریق پرستندگی بگام فرمان برداری پیموده بموقف عرض سعادت اندوزان شده فلک فرسا جبهه افروزان عتبه سپهر اعتلا میرساند فرمان معلی شان هدایت بنیان مزین بخط خاص تقدس اختصاص که هزاران جان گرامی نثار هر حرف شگرف آن باد که متضمن تعلیم مقدمات واجب التقدیم وهدایت قدسی سرایت بتدارک مافات نزول فرموده آنچه درظلمت سکندر آرزو کرد ونیافت * درسواد خط آن توقیع مضمر یافتم * انشاالله تعالی در جمیع مقدمات بروفق مرضی مقدس تلاشهای شایان که سعادتی بالا از ان نباشد بتقدیم میرساند زیاده حد ادب **قطعه** تا هست عقل واسطه انتظام دین * تا هست علم قاعده استوار شرع * از آفتاب رای تو باد اجمال علم * بر مرکز مراد تو باد آمدار شرع *

**عرضداشت در جواب ورود فرمان مشتمل بر تفویض صوبه داری دار الظفر بیجاپور واظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلد مکان** خانه زاد با اعتقاد لطف الله بعد تقدیم آداب تسلیمات وتقدیم مراسم کورنشات که مقتضای سرشت ومضمون سرنوشت مریدان مرشد پرست است بعرض مستفیضان طواف عتبه علیا میرساند فرمان فرخنده عنوان معنون بطغرای خط خاص اعجاز اختصاص مشتمل بر مرحمت خدمت نظم ونسق صوبه دار الظفر بیجاپور وحراست قلعه وشهر پناه وموهبت خلعت خاصه وعطای اضافه پانصدی ذات وهشت صد سوار ورود مفارقت فرمود بعد تقدیم مراسم تعظیم واستقبال آن مثال وحی تمثال را افسر فرق سعادت گردانید وخلعت قدر بخش افتخار افزا زیب قامت عبودیت ساخته پیراهن پیراهن بر خود بالید شکر نوازشها از اندازه تحریر وتقریر بیرون است **شعر** نگردید محروم زین بارگاه * چه روی سپید وچه بخت سیاه * انشاالله تعالی در بند وبست آن صوبه وحسن معاشرت با بندهای درگاه والا وتالیف قلوب رعایا وبرایا واستیصال متمردان واخراج وانعاج سرکشان وتوزک حشمت وموجود داشتن خزانه وذخایر ومنع منهیات ورفع مسکرات وقطع وفصل دعاوی ومعاملات بروفق شریعت غرا وعدالت عالم آرا اهتمام تمام بظهور میرساند بیامن تربیت پیر مرشد برحق دقیقه از دقایق حزم وهوشیاری نمیگذارد تا بدر منیر برادرنگ مینا رنگ سپهر جای قرار وخورشید عالمگیر را تخت مرصع چتر زرنگار باشد

بمر شاهنشاهی و چتر گیتی پناهی فلک پایه خورشید سایه باد عرضداشت بجناب بادشاهزاده
عالیجاه محمد اعظم شاه خیرخواه لطف الله تارک نیاز و بندگی بگلهای کورنش و پرستندگی برآراسته
بعرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران میرساند مثال واجب الامتثال وحی تمثال
نزول اجلال فرموده که فدوی از بجنپور کوچیده بسرعت سریع تر با افواج همراهی سعادت
تقبیل بساط فیض مناط دریابد همدران روز بهجت افروز نشان مکرمت عنوان بهمان مضمون
نوازش مشحون بعز ورود ارزانی فرمود که آرزوی دیرینه کامیاب گردد لهذا بمجرد وصول
هر دو حرز جان که تمیمه بازوی سربلندی و وثیقه عزت و ارجمندی ست از مکان اقامت کوچیده
پای قلعه جهانگیرنگر منزل گزید انشاء الله تعالی درین هفته شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت میگردد
بیت از خار راه من گل مقصود می دمد ✽ اکنون که همچو سیل بدریا روان شدم ✽ بعد احراز سعادت
آستان بوس تدابیر انتزاع قلاع و تسخیر اماکن و بقاع آن اضلاع در قلع و قمع کمرشد زاده برحق بدان
ماموراند بعرض خواهد رسانید کسوت دولت ابد توامم بطراز نصر من الله مطرز باد جناب جهان ملجاء جهانیان
مقرون بیمن باد عرضداشت بجناب شاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت خیرخواه لطف الله
گلهای کورنش و تسلیمات زیب تارک تفاخر و مباهات ساخته بعرض حواشی نشینان بساط بهجت
مناط میرساند مثال فرخ فال از پیشگاه سده سپهر مثال متضمن بر ارشاد نهیی که خیرخواه بیلغار با افواج
همراه از گهتاپور برسم ایلغار برکاب نصرت شعار رسیده بتنبیه کفره فجره که از ملک محروس به نهب
و غارت گرانبار شده مراجعت او بار نجرابه جهنم آثار دارند بشرط رفاقت بجا آورد تا اعدا بکیفر کردار
رسند و شاهزاده ظفر آماده رخصت نمیشد و دست از هم رفاقت و معاضدت برندارد نزول اجلال
نمود لهذا همان روز از گهتاپور کوچ کرده پای بهوسانگر اقامت ورزیده منتظر نزول موکب ظفر
شعار دارد هر جا امر شود بجناح استعجال شتافته رفیق طریق جان نثاری گردد ✽ طلبگار تو دارم ظفرای
در جهان گردی ✽ که پیدا شد زمین راهی کشید از زیر پای خود ✽ کوکب دولت و اقبال از افق مکرمت
و صولت طالع و لامع باد بشاهزاده بیدار بخت بعد ادای آداب کورنش و تسلیمات معروض
مستفیضان خلوت از حضور عالی و مقتبسان انوار انجمن مفاخر و معالی میرساند درین ایام فرخنده انجام
که عرصه جهان با فاخسته مقدم بهار ارم تزئین و بساط زمین بکثرت شقایق ریاحین

رونق نسخهٔ بهشت برین ست نوید توجه موکب جهان کشا و انتهاض الویهٔ فلک فرسا باین طرفها
سامعه افروز گردیده جهانیان را مژده امن و امان در داد و زبانیان را که عمری در دل شهادت دعا
دراز بود و در آرزوی این بشارت شکافت چشم تمنا باز داشتند نقد مراد بکف انداخت و شکر جلیل
که تواند شمار کرد تا کیست آنکه شکر یکی از هزار گزیده غبار راهی که از سم سمند اقبال باوج هوا میگیرد
هواخواهان را سرمهٔ بصیرت بدیدهٔ انتظار میکشند و هر منزلی که نزول اعلام ظفر اعتصام فروغ سعادت
می پذیرد شوق زمین بوسش سر رشتهٔ اختیار از دست می برد خوشا وقتی که قلمرو دکن بقدوم بهار آگین
غیرت بخش صحن چمن و رشک فضای گلشن گردد و صیت کامبخشی و کامرانی و آوازهٔ قدردانی و
فیض رسانی از پردهٔ هفت آسمان درگذرد آفتاب عظمت و بهروزی از افق ابهت و فیروزی طالع و

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سپهسالار مبارکباد فتوحات

کوکب نصرت و فیروزی را اختر ظفر و بهروزی آن سرآمد سپاه‌سازان خداوند جهان قدوهٔ پیش قدمان
خدیو کشورستان فرمانروای والا تمکین رکن رکین سلطنت ابد قرین اوج پذیر باد و درین زمان
سعادت اقتران که ساحت گیهان بطلیعهٔ تباشیر صبح اقبال مهبط انوار امن و امان و سر خودسران
بچوگان تیغ سرافشان مجاهدان عساکر ظفر معنان گوی صفت غلطان ست ظهور فتوحات
متواتره و متکاثره و افتتاح حصون حصین و قلاع متین که همسری با چرخ برین میخاریدند و تسخیر آن ممالک
اهل وسعت فلک فسحت و القیاد سرکشان و راجهای عظیم الشان و سرتابان نخوت نشان
باخبار مخبران پیرایهٔ وضوح یافته موجب سرور شادمانی و نشیمن خرمی و کامرانی گردید
نظم فراج فتح میدان سنانت * بود فیض ظفر زه بر کمانت * برآید تیغ از دست به پیکار * چو جوی
کو بیرون آید ز دریا * مبارکباد بتفضل فتاح حقیقی بعد ازین هم نوید فیروزی خجسته و سوی علی التواتر
سامعه افروز شود ـه این فتح و هزار فتح دیگر از بتفضل خدا شود بسیر تهنیتی الملک بفتح آخان
ایوای که مکتوب تهنیت مشتاق ترقیم کرده صاحبا امیدگاها گرامی نکاتبه بهجت افزا که الفاظ لطیفش چون
کرشمهٔ شاهدان شور انگیز و معانی جان فزایش مانند طرهٔ سنبلستان دلاویز بود لمعهٔ وصول افکنده
داد شادکامی داد و مضامینش که مملو از جواهر زواهر مهربانی و مشحون از گهرهای شهوار قدردانی
بود عینک خرمی بر دیدهٔ دل نهاده رسیده دیده ام از نور او منور شده مشتاقان ...

از توارد عوارض مخالفه بر مزاج شریف و تجویز نیابت بخشیگری باین نحیف ایما رفته بود حکیم
علی الاطلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق را از طوارق توهمات برکران و باعتدال طبیعت توامان دارد
دوستدارا تا حال در خجسته بنیاد متوقف است بمجرد رسیدن خزانهٔ بنگاله که برسیدن آن از حضور
ماموریت بتعجیل عازم مقصد گشته بدولت دیدار فائض الانوار فائز می گردد چون تربیت عزیز القدر سعادت
نشان خانه زاد خان برذمهٔ همت والانهمت لازم بل الزم است امر نیابت بخشیگری بنام آن
گرامی تر از جان مقرر شود و فقیر تا رسیدن حضور و نمشیت امور لازم التقدیم بتعلیم مقدمات بخشیگری
تقید خواهد نمود چشم بد دور بفضل الهی آن سزاوار سربلندی شایسته رشد و ارجمندی گوی سبقت از
اقران می رباید تا چاق شدن آن امیدگاه در جمیع کارها مورد تحسین و آفرین می گردد
زیاده عمر و دولت باد **بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ** شعر
سیرسم اگر دره طی کرده وادی فراق ٭ همعنانم آرزو بارم متاع اشتیاق ٭ منشور لامع النور
کرامت نشور عز ورود فرمود که فدوی درگاه با فواج همراه بر جناح استعجال شتافته بموکب ظفر اثر
آن سرو سرفراز گلشن امارت ملحق گردد و در قتل و استیصال خاکسار که بآن طرف آواره دشت ادبار
شد رفاقت بجا آرد لهذا از انندا پور کوچیده رهگرای منزل مقصود است شکر خدا که جذبهٔ باطن وشش
دلها کار کرد و آرزوی دیرینه بسر آمد بیت لله الحمد هر آن چیز که خاطر میخواست ٭ آمد آخر ز پس پردهٔ
تقدیر پدید ٭ از مکان اقامت عساکر خبری که بتازگی از کافر خاکسار رسیده باشد مطلع گردد ٭
**بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ** شعر آید و اشتیاق
پیش آهنگ ست ٭ در سرعت سیر من صبا پالنگ است ٭ سامی ملاطفهٔ تلطف افزا که هر حرفش
حامل هزار گونه دلبستگیها و هر لفظش از استیلای شوق و مکنونات محبت معنوی چهره کشا بود و رونق
حیات تازه کرامت فرمود بیت این تازه رقم از قلم کیست که با او ٭ صد جان بهای من دل داده
فدائی رقم او ٭ امروز که شنبه ششم این ماه ست قریهٔ منوهر پور منزل فوج منصور گشته ٭ بایا قصبه مقام
گام فرسای طرق مقصود است خوش روز جهان افروز که دیده رمد رسیده بکحل الجواهر دیدار بهجت انوار
نورانی گردد و سامعه آرزو بشرف مکالمه مجالست باصره متوقف بود بیت هر چند دورم از تو که دور از
تو کس مباد ٭ لیکن امید وصل تو ام عنقریب هست ٭ زیاده عمر باد مژده آن رب الجلیل بهمدو خواهند ملبند

مکان مختار خان بهادر **فرد** آن یار که گفتا بتوام دل نگرانست * گو میرسم اینک بسلامت نگران باش * ساقی نشئه طرب پیرا حاوی اشتیاق دیدنها و تاکید زود رسیدنها در وقت خوش رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید مفارقتها برای کار پیر و مرشد برحق گوارا باید کرد که در عالم بندگی بی اختیاریست وگرنه **فرد** جدائی از تو تصور نمیتوان کردن * کسی ز جان گرامی چه جدا باشد * امروز دهم این ماه از احمدنگر با خزانه پادشاهی کوچ کرده بعزم استلام سدهٔ فلک احترام مراجعت نمود امید واثق است که عنقریب مساعدت بمقارنت انجامد و رفع قلق دلها گردد زیاده عمر باد

بعمدة الملک خانجهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش خان نواب مستطاب مبادی آداب والاخطاب خداوند خدایگان کریم الخلق عمیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل ضراعت و انکسار معروض رای فیض پیرای عالم آرای میدارد از آن باز که عنان عزیمت سعادت منوط بآن سمت منعطف و مبسوط گشته نیازمند ارادت آئین بدو کلمهٔ خیریت اثر مسرت آگین نشد **بیت** مرا زیاد تو برده ترا ز دیدهٔ من * ستم زمانه ازین بیشتر چه خواهد کرد * حق علیم است که از محرومی صحبت اکثر عنایت چه قدر آلام روحانی که نمی کشد و زبان حال بدین مقال مترنم دارد **شعر** ذوق الطاف تو ای کاش نمی یافت دلم * یاد هر لطف تو اکنون سبب صد الم است * بعد ازین متوقع آنست که مشام آرزو بروایح ترسیل مراسلات معطر و گلزار تمنا برشحات یاد آوریها منضر باشد **فرد** دارد نظام کار جهانی ز لطف تو * کار ترا ز لطف الهی نظام باد

بمخشی الملک بهره مند خان درمبارکباد شفا مزاج وهاج سراپا ابتهاج صحت امتزاج آن زینت بخش صدر اقبال همواره بر منهج سویت و اعتدال مستقیم باد باستماع خبر عارضهٔ بدنی و علل جسمانی از دیدهٔ خونبار لعل بدخشانی فرو می بارید و آه سرد از دل پر درد سر بافلاک میکشید الحمد لله والمنة که بفضل و کرم حکیم شافی غبار کسل از چهرهٔ مزاج شریف زائل گردید و اشهب عنصر لطیف از مضیق مرض بفضای صحرای عافیت خرامید **شعر** بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود * عیسی دمی خدا بفرستاد برگرفت * سلامتی و تندرستی ایشان باده

برادر خود در جواب خطوط شان برادر عزیز القدر از جان بهتر همواره بمراتب عالیا فائز باشند خطوط بدل نزدیک شما متواتر میرسند الحمد لله که آن کریم النفس بی آنکه تاکید شود در آنچه باید پرداخت می پردازند و بار ارضا مندی وارند آینده را نیز این طریق مرعی داشته برکرده خود

بالله غره نشوند و نظر بچیز دیده از هیچ بهین کست دل نخواهم نخواهم چنان باشی ⁂ زیاده چه بقلم آید بیشتر
سعادتمندی و رتبه سربلندی همواره روزی باد مبارکباد تولد شاهزاده محمد کام‌بخش
فدوی درگاه بلطف الله بعد تقدیم لوازم دولتخواهی و خیرسگالی بعرض باریافتگان حضور والا
متعالی میرساند درین زمان سعادت اقتران که زمانه مالامال شادمانی و لبریز عیش و کامرانی بود ناگاه
این خبر که شاهزاده والاگوهر قدم فرخنده اثر بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش دیده اقبال گردید گوش
بلند آوازه گشته و شادمانی از اندازه درگذشته ع صبح را از خنده لب نباید بهم از شادیش ⁂ آفتاب
از آسمان گوید مبارکبادیش ⁂ حق تعالی او را و همه امیدواران دولت را برخوردار کناد و آن مهر سپهر
خلافت و جهانبانی را بر تارک مبارک او کامگار گرداناد ع بقای دولت و اقبال و حشمت بادا ⁂
ازان فزون که در اندازه شمار آید مبارکباد تولد پسر بجناب حضرت اعلی فدوی
بلا اشتباه بلطف الله تارک نیازمندی به تحفهای تسلیمات و پرستندگی برآراسته بموقف
عرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران میرساند درین هنگام بشاشت انتظام مژده
طلوع کوکب دولت از آسمان جلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از افق ولادت طنطنه تهنیت
و مبارکبادی بسمع نویدطلبان رسانید و آوازه سرور و شادمانی از پرده هفت آسمان درگذرانید
بیت ازان نهال شرف تازه گشت گلشن ملک ⁂ چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال ⁂ بهار بستان
قدم دولت توام آن نهال نوباوه باغ حیات بر جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون کناد و لحظه
بلحظه از طلوع آفتاب اقبالش متزاید و اختر شوکت و اجلالش متصاعد گرداناد زیاده حد ادب ندید
مهر دولت و بهروزی از مکمن ظفر و فیروزی طالع باد مبارکباد تولد پسر بقاضی القضاة
محکمه شریعت اطهر بوجود کرامت مظاهر ان مروج قوانین شریعت نبوی محیی مراسم ملت مرتضوی
فرخنده باد بحمد الله والمنه که آن مهر سپهر کمال را از آسمان اقبال فرخنده کوکب طالع گشت و در روضه
فضل و افضال ازکیا چو بیار اجلال سرو سرفراز جلوه گر شد ع بشگفت در ریاض امانی گل
امید ⁂ طالع شد از سپهر امید اختر مراد ⁂ مبارکباد و دیده آرزوی ارباب مکارم بطلعت جمال آن
قرة العین روشن شواد ⁂ تهنیت شاهزاده بجناب بادشاهزاده محمد اعظم شاه
خیرخواه بلا اشتباه بلطف الله تقدیم لوازم خیراندیشی و دولتخواهی که سرمایه سعادت

نا متناهی انحاشته بعرض واقفان محفل فردوس منزل میرساند درهنگام فرخنده فرجام
که بتاثیر اقتران سعود آسمانی و تائید اتصال نجوم شادمانی سعادت باکرامت مقترن بود
طلوع رخشنده اختری از برج عظمت و اجلال و سطوع گرامی گوهری از درج سعادت و اقبال
قلوب هواخواهان را افتراح موفوره و انشراح نامحصوره کرامت فرمود قطعه مهی برأوج
سپهر جلال تابان شد٭ که کس ندید چنین ماه در هزاران سال٭ خجسته طالع و روشندل
و مبارک پی٭ فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال٭ امید که این فرخنده نوید بر جمیع
خیرخواهان مبارکباد و روزنامچه سعادت از احکام طالع این جوان بخت بر وفق جوانی مقرون شود
مبارکباد تولد نبیره جناب مشکوی خلافت خانه زاد هواخواه لطف الله
سیمای سال بندگی بر زمین پرستندگی سوده بعرض پرستاران دولتسرای حسم تعظیم و اقتدار
حریم دولت تقیم میرساند که چون بروز گوهر بدیع از معدن مراد و سیله از دیاد هواخواهی بنده
و طلوع بر اختر رفیع از مکمن مقصود و اسطه حصول اسباب سربلندی ست ظهور گرامی
دُر از درج ولادت و سطوع فروزان کوکب از افق سعادت در شبستان آمال شاهزاده والاگهر
بلند اقبال مبارک و فرخنده باد تا آب دیگر و تاب در مهر انور متمکن بود آن فروغ گوهر
خلافت و فرمانروائی لمعه خورشید سلطنت و کشورکشائی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان
بعمر طبیعی و نیل مرام فائز شواد٭ از نکهت این مژده زبان گشت معطر٭ وز پرتو این لمعه جهان
گشت منور٭ مبارکباد وزن در جناب بادشاهزاده محمد کام بخش خیرخواه
بلا اشتباه لطف الله چهره نیاز بنگارگونه عبودیت و انکسار برافروخته بعرض بار یافتگان انجمن
فریدون احتشام جمشید احترام میرساند که درین زمان فرخنده عنوان نوید وزن بندگان زمین
تمکین فلک توامان سامعه افروز همگنان گردیده ابواب خرمی بر روی دلها کشاده و از تصدق
خیرات و مبرات گوشه نشینان و محتاجان را صلای کامرانی درداده نظم ترازو چشم در روز
یکسان٭ که آید در برش خورشید اقبال٭ ترازو غرق حیرت بهر آن بود٭ که دریا را به ساغر
کس نپیمود٭ الحمد که از پیمودن گوهر گرامی میزان سرنازش بآسمان افراخت و عاملان را
کامیاب مواید لطف و احسان ساخت حق عزوجل مبارک کناد و از نشان و شکوه

آن خدایگان جهان کفتین میزان همپله آسمان شود مبارکباد سالگره شاهزاده
بیدار بخت بعد ادای آداب بندگی بعرض عالی متعالی میرساند هزاران شکر بدرگاه ایزدی
که این سال فرخنده فال در ساعت سعید بسنین عمر ابد قرین آن نوباوهٔ باغ سلطنت و جهانبانی
افزوده و دلهای هواخواهان را بشاهراه شادمانی رهنمونی نمود بیت این سالگره ز دلها وا کرد
از بهر نشاط و عیش خوش ایما کرد ؛ گره‌کشای بسته‌کاران و حاجت‌روای امیدواران بجمیع
دولتخواهان فرخنده و همایون کناد و رشتهٔ سالگره الی یوم التناد بعقود مسعود منعقد گرداناد نظم
صد جشن تو در سالگره میخواهم ؛ هر سال ز سال رفته به میخواهم ؛ در کار کسی گره نخواهم لیکن ؛ اینجا گره
از پی گره میخواهم ؛ مبارکباد وزن بجناب شاهزاده محمد اعظم شاه بعد تبلیغ مراسم
تسلیمات و تسویغ لوازم کورنشات بعرض فیض اندوزان بساط تهنیت نشاط میرساند که درین
فرخنده اوقات نوید وزن عنصر کرامت سمات سامع پیرا گشته گلهای نشاط تبارک هواخواهان فشاند
و ریشهٔ شگفتگی در زمین دلها دوانده اهل احتیاج از جود آن پهلوی غنا بقا زدند و ارباب افلاس
از ایثار آن سرمایهٔ معاش ابدی فراندوختند آفریدگار جهان مبارک و مسعود کناد الی یوم القیام
میزان را بوزن عالی کامیاب مفاخر و معالی دارد مبارکباد سالگره شاهزاده محمد اعظم شاه
بعد ادای آداب تسلیمات معروض خوشی بساط مکرمت مناط میگرداند که درین آوان فیض اقتران
بشارت خجسته اشارت سالگره ساکنان خطهٔ خاکی را از جشن جمشیدی خبر داد و زهره
طرب ساز با دف و چنگ محفلی نوآیین در عشرتکدهٔ آسمان سوم آراسته کوس شادمانی
بر بام فلک نواخت الحمد لله که این سال فرخنده فال بر عمر گرانمایه ابدپایه افزود و عالمی را از فیض عام
مواهب بیقیاس کیسهٔ فراخ امال بر آمود ایزد بیچون مبارک و میمون کناد و بآب حیات لطف شامل
خضروار عمر جاودان کرامت باد رباعی من عمر تو جاودانه خواهم که شود ؛ فرمان بر تو زمانه خواهم که شود
این رشته که داد گره سالگره ؛ تسبیح هزار دانه خواهم که شود ؛ بجناب بخشی الممالک ذو الفقار خان بهادر
تا هیت تنیر از خورشید جهانتاب پذیرست هوای فتح و ظفر همعنان مواکب گیتی کشای آن سرگروه
مبارزان عساکر نصرت پیکر و سرآمد مجاهدان جیوش ظفر اثر سمو المنزلت منیع المکان کریم الخلق اسیا
مهربان باد درین خجسته ایام که افاضت انوار آفتاب بشارت با فضای مرغزار رشک

جنت الماوی بود مژده مراجعت شریف سامعه پیرا گشته افسردگان بادیه فراق را زندگانی تازه
عطا فرمود ابواب انواع تفریح و تنشیط بروی دلها گشود و الحمد لله ثم الحمد لله **فرد** بیا بیا که مرا بی تو
غم هجران آورده * بیا که بی تو نفس هم نمی توان آورد * هر چند طی مراحل سرعت بکار برده ست
بر چشم مشتاقان ست دیما . ن قدر مسافتها که بگام عجلت پیموده شود شرمامول منتظران **نظم** زود آمد
نظر بشوقم دیر ست * می آئی اگر زود تر آئی چه شود * زیاده عمر باد و مزه آن ستزاد مبارکباد عید

**به بخشی الملک روح الله خان رباعی** ای اختر برج سعد با بخت سعید * بر خیز و طرب
گزین که عید آمد عید * هر وعده که اقبال نمود ست بتو * امروز قریب ست اگر بود بعید * الحمد لله
که هلال فرخنده فال شوال سیمای سعادت آمود از منظر قصر زر اندود افق بنظر منتظران نمود و جهانیان را
باستلذاذ لذائذ جسمانی و استماع صفیر نفیر شادمانی باروی سپید اشارت فرمود هنگامه عیش و عشرت
گرمی پذیرفت و ریاض مراد اهل صلاح و سداد بگلهای خرمی رونق گرفت الحمد لله و نغمه بر لب
آشیان ساخت * ترنم خانه در کام و زبان ساخت * مبارکباد روزگار خجسته آثار بخوبی و
بهروزی مقرون شواد

**مبارکباد عید به حفظ الله خان** برکات ماه متبرک صیام
و یمنیت طاعات خجسته فرجامش بایام فرخنده انجام آن زیب مسند حشمت و احتشام فخر انجمن
شوکت و احترام سمو المنزلت منیع الشان کریم الخلق رفیع المکان مقرون باد درین آوان سعادت
اقتران قدوم فرحت لزوم عید سعید عرصه گیتی را نگارگاه سور و سرور و رشک باغ ارم و عالمیان
را باقسام اغذیه و نعماء و انواع طرب و شادمانی کامیاب فیض اعم گرداند الله تعالی مبارک و میمون
گرداناد و ترقیات روز افزون روزی کناد **نظم** یا رب این عید صد هزار دگر * باد فرخنده بار بار دگر *
جز اطاعت نمودن امرت * مکناد این زمانه کار دگر *

**مبارکباد شفا یافتن حفظ الله خان**
صحت و تندرستی که بهین نعماے الهی و گزین میوه هاے بهشتی ست همواره نصیب باد شکر ایزد
جهان آفرین که عارضه بدنی و علل جسمانے بفضل ایزد سبحانے بسلامت و کامرانی انجامید
و ادعیه شبانه روزی در حضرت حق تعالے بموقف اجابت رسید مبارکباد و مدت عمر شریف را
امتداد لیل و نهار روزے شواد بمنه و کرمه براے حکیم جالینوس زمانے خلعت سه پارچه و
بجهت مستحقان خیرات دو صد روپیه مرسل گشت از رفع نقاهت و اخبار بهروزی مسعدم

آگهی رود فرد غمت مباد و گزندت مباد و رنج مباد ٭ که راحت دل و آرام جان و دفع غمی ٭

**تهنیت کدخدائی بخان عزیز از جان حفظ الله خان** همواره همای سعادت و سربلندی بر تارک بخت آن شایسته رشد و ارجمندی بال افشان باد درین خجسته زمان فرخی توامان مژده طوی آن اقبال مند ستوده خوی [illegible] گردید سرمایه سرور و شادمانی پیرایه نشاط و کامرانی گشت امید که از تاثیر اقتران آن قران السعدین آثار سعادت بر صفحات احوال ظهور نماید و از تمامیت جشن طرب پیرای سرور عالم آرای [illegible] از پرده غیب [illegible] شادمانی همراهست مراسم

**تهنیت بخان عالیشان کامیاب خان** آفریدگار جهان آن نوگل حدیقه همیشه بهار را باقطار امطار فضل بیکران سرسبز و [illegible] دارا [illegible] بهجت امتزاج خوبی ظاهر و باطن را پریشان ساخت [illegible] حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع یکتائی و رونق بخش قلمرو [illegible] فرماید بیت تنت بناز طبیبان نیازمند مباد ٭ وجود نازکت آزرده گزند مباد ٭

**افزونی منصب بسیف الله خان رباعی** ای گشته ز لطف پادشاهی خوشنود ٭ صد شکر که منصب توئی سعی فزود ٭ قدر تو بلند نیست کامن میدانم ٭ اقبال تو هر زمان فزون خواهد بود ٭ بشارت افزایش مراتب و مناصب آن ناصب اعلام شوکت و جلالت [illegible] مناهج حشمت و ایالت سامعه پیرا گشته سور [illegible] بخش فرخنده و همایون کناد [illegible]

**مقرب الحضرت عزیز الله بیگ** والی [illegible] حسب الحکم اعجاز طراز بتسخیر حصن حصین [illegible] توپ و تفنگ برق آهنگ و محاصره [illegible] ایزدمنان و بلند آوازه ساختن کوس شادیانه فتح [illegible] مواکب ظفر لوا و صدمات توپهای رعد آسا اعدا را [illegible] شکست و [illegible] و فیروزی بر جبین رایات ظفر آیات جهان کشا سایه گستر گشت **مثنوی** بگیتی [illegible] تا بسم فتح و شکست ٭ چنین فتح کس را نداد است دست ٭ [illegible] این چنین فتح دید

نه گوش سپر در مصافی شنیده و پا فشردن قسمی مغلوب بیم و هراس و منکوب خوف و یاس گشته بود
که امان نخواهند و مخالفین را تزلزل در پای ثبات بنحوی نیفتاده بود که برآوردن جان
ازان تهلکه جان ستان غنیمت ندانند مراتب شکر و سپاس واهب العطایا بتقدیم رسانیده
شادیانه شادی بلند آوازه گردانید فتاح حقیقی این فتح نمایان را که طراز فتوحات آسمانی
و عنوان ظفرنامهای باستانی ست مبارک گرداد و از آثار کفر و ظلام از لمعات صمصام
اسلام زائل شواد حسب الحکم عالی به کهیم ساونت مرهته در باز گشتن
از قلعه تهور پناه جلادت دستگاه کهیم ساونت مرهته محفوظ باد باخبار منهیان معروض
باریابان انجمن فیض اقتران گردید که جمعی از اعوان و انصار آن جلادت شعار بفریق ذلیل
نکوهیده کار ساخته مورچال قلعه پرناله اراده تباه دارند نحوست و شامت آنان شاید
که موجب پا لغز آن تهور دستگاه از صراط بندگی عتبه ثریا پایگاه گردد امر منیع صادر شد
که بمجرد ورود حسب الحکم آن جماعه نابکار را از داعیه فاسد باز دارد و تقدیم مراسم فدویت و خیرخواهی
موجب بهبود و سرخروئی دنیا و آخرت تصور باید نمود که بدین موجب عمل نموده جواب نویسد که بعرض
قدسی برسد شقه به نواب مقرب خان قلعه دار پرینده احسان خلعت نشان من
الحمد لله که فوج نصرت موج بتعاقب شبانروزی در حین تهیه اکل و شرب بر سر خرابه ادبا
رسیده دمار از روزگار اشرار فجار برآوردند و پس از مقابله آتش کارزار برافروخته داد شجاعت
و دلاوری دادند آن فریق غریق لجه رسوائی و ره نورد طریق بیحیائی با وجود کثرت اعداد تاب
مقاومت اولیای دولت ابدبنیاد نیاوردند بسیاری را کشتن و خستن داده راه فرار پیمودند
تفصیل این مجمل زبانی هرکاره ها شنیده باشند چون افتخار خان فرداً به حضور پرنور [illegible]
آشنائی که ایشان بنابر سبقت تعاقب در پرینده گذاشته اند بتعجیل تعجیل فرستند و مارا
مشتاق دانند بعمده نوئینان والاشان مختار خان ترقی مضمون فرمان
یعنی نگارین نامه روان آسا که هر حرفش از کارنامه مانی دیباچه [illegible]
حیات تازه کرامت فرمود بیت نامه آمد و رسول تو من ارشادی آن [illegible] گهی بر نامه گهی
گه بپای رسول منشور اش باشند جمال دلبران طرب افزا [illegible] چون آیینه شاهان [illegible]

شکوه فراموشی که دلیل اطوار گرم نشیبیت از اشفاق باطنی خبر داد و غواصض ملطفات مرهم
راحت بر جراحت خاطر نهاد و بهار طبیعا گلشن عزا با ازان باز که تلخ کام زهر فراقم در صحرا نوردیها
برباد و بهار بسا سبقت دارم استدادا ایام سفر مدتی ست درازتر از زلف خوبان و گردش دائمی
نسخه ایست از گردش گردون گردان تا نظر کار می کند دشت پرخارست و تا نور بصر میرسد
سنگلاخهای دشوار گذار اقامت سفر نیست از خاطر جسته اگر در مزرعه دل تخم استراحت کارم نهال
وحشت نشو و نما گیرد و تمکن از آنجا که مضمونی ست از یاد رفته اگر بر صفحه تمنیا صورت وطن
نگارم نقش غربت بکرسی نشیند که هم روان طریق یکتائی و حوشگافان رموز آشنائی نیکو دانند
که درین طول سفر اگر ترسیل نامه از فقدان نامه بر در گرد تا خیرست محب بی تقصیر پیدا است که
مراعات رسمیات صوری در جائیکه اتصال روحانی شمع افروز بزم کامرانی ست چه ضرور
و شکایت فراموشی در محلیکه مرآت خیال عکس پذیر دولت دوام وصال ست منجر بقصور **فرد**
در ظاهر اگر وصال جسمانی نیست ✽ غم نیست چو اتصال روحانی هست ✽ امید که فرو گذاشت
رسمیات صوری محمول باستغنا نشود میل خاطر عاطر بنسبت معنوی بیشتر باشد بعمدة الملک
سپه‌سالار غازی الدین‌خان بهادر فیروز جنگ **فرد** ز فرقت تو چه گویم که قصه طوفان ✽
شنیده باشی و من دیده‌ام بدیده خویش ✽ از درد فراق و بیقراری های خاطر مشتاق
چه برگزارد و هر قطره اشکی که از دیده خونبار فرو میریزد در رنگ کبوتر سر پرواز دارد و دیده در هر
چشم زدن بشهپر مژگان در هوای دیدنها با طائر تیز پر صبا سر همسری میخارد و بخاطر میگذشت که
ساعی بشیقه بر آتش شوقم آبی خواهد زد و من مسموم بلاهل دوری را تریاق صفت بافاقت خواهد آورد
حقاکه رسیدنش چون شدت می ناب نشاء بیقراری و اضطراب را دو بالا ساخت و بیتی که مطلع نامه
شوق افزا بود بسان بیت ابروی شاهدان طنازان شکایت اشتیاق موجود مشتاقان طراز گشته اند دو صد شیر
بیطاقتی آمیخت **فرد** نامه تسکین نمیدهد دیده مشتاق را ✽ کف محال ست که بر لب دریا گرد ✽ بهر حال
چون شفاخانه حکیم علی الاطلاق هر درد را دوائی ست مرهم عجیب بدل اینهم هنوز نبینیم چه میشود ✽ امید دارم
که بشوق نامه نویسی که بر جهیز شوق میشود و نوائر قلق خاطر را مشتعل میگرداند از میان برخیزد و بوصل
نهال بهجت و شادمانی ریزد بیت یکبار اگر دامن وصلت بکف آرم ✽ تا زنده‌ام از چنگ منت

بس زیاده زیاده شوق ست و بس جواب حسب الحکم والا بفضائل خان فضائل
نشان من حسب الحکم گیتی مطاع متضمن ارشاد انیکه چون ستم مردود بسبب خصومت سپاه مطرود
سمت چمپی نشتافته رفت لغرض غیر ممکن تا سرحد کرناتک بتعاقب پرداخته و اگر متحصن شود
در پای آن حصن متوقف بوده هر جا که از خرابهٔ اشقیا نشان آبادی دریابد بتاخت قزاقانه
خراب سازد بسبت الحکم اول ربیع عز ورود فرمود تا رک تفاخر بذروهٔ ثریا سود و مقدمهٔ رفتن
آن شقی طرف چمپی که بزبان وحی ترجمان الهام بیان شرف جریان یافته محض خارق است
همین که فوج ظفر موج بکمنزل از چکوری رسیده مقهور تاب اقامت نیاورده مغلوب خوف
و هراس و مسلوب نومیدی و یاس گشته رخت آوارگی از ساحهٔ اضلاع جبوکری بیرون کشیده
دست از پا نشناخته سراسیمه و سرگردان گریخته در دره‌ای گڈهه محصور گردید خانه زاد فدویت نهاد
بروفق ارشاد واجب الانقیاد پای قلعه مذکور اقامت ورزیده هر روز لشکر را بیشکاره گشت در تخریب
خرابهٔ مساکن و مواطن اشقیا کوشش وارد انشاء الله تعالی از ویران خانهای آن خانه بدوشان نشان آبادی
نمی گذارد و بر تقدیر خروج آن شقی دست از تعاقب برنداشته باقبال عدهٔ مال بکیفر کردار میرساند
بزبده خوانین بلند مکان مختار خان بیت ای زیاد تو مرا هر نفسی شوق زیاده شود
هیچ کم لذت یاد تو زیاده یاد آن نسخهٔ جامع و داد چه قدر بیداد که یاد نمی دهد و چه بهانهٔ فریاد که از کار او
سینه بلتف بنگرداند لیکن چه سود که عالم بی اختیار است حیف صد حیف کالانسان ضعیف بنیان را
در جذب منفعت و دفع مضار نگردند و گرنه بیک چشم زدن چشم تمنا بلقای روشنی افزا مطلع انوار ساختی
و بار فراق در شکست پشت مالم تقصیری ندارد از دوش بر انداختی و گلهای مراد از شاخسار وصال
چیدمی از شنیت صفرای هجران انیمه بدر نکشیدمی نگارین را بتلطف بپراکه بپاش ضعفش آنچه مونتج سودا
مشق نقطهٔ سویدا بوده و رو نموده لیکن چه سود که تسلی محرور بقطرهٔ آب ممکن نیست و تشفی یعقوب ببوی
پیراهن صورت نبندد فرو قانع بتجلی نشود سائل دیدار و پروانه بمهتاب تسلی نتوان کرد
حق آگاه است محبت معنوی بصدق مقال گواه اگر چه دیگر بیرون وتیره گذشت و صحیفه نگار
اخبار بهجت دولت و نیاز اینام نوشت زندگانی دشوار و شربت خوشگوار حیات ناگوار خواهد بود فریده
لیل و نهار سببی سازد که شب تار فراق بسر آید و روز دل افروز وصال چهره کشا گردد زیاده چه

بقلم آید بعمدة الملک خانجهان بهادر نواب کریم الخطاب قدردان فیضرسان سلامت
درین اوقات فرخ سمات نوید عزیمت انصوب بشیر کامیابی نیازمند بیریاگردید نوای شادی
و صدای مبارکبادی بسمع آسمان رسانید فرحت و انبساط از حد گذرانید قطعه از آن روح
روان کامروائی اقبال ٭ وقت من خوش که بکام دل من می آید ٭ مژده مقدمش از گوش رد
گل گردد ٭ خنده اش تا بسر دیوار چمن می آید ٭ بنازم بر فضل و کرم کارساز بر حق و مسبب
مطلق که هواخواهان را بخت مددگار گشت و مشتاقان را نقش مراد بکرسی نشست انشاء الله تعالی
زود تر از زود گل زمین دکن به نزول مقدم بهار آئین غیرت بخش ریاض رضوان و رشک فرمای
صحن چمن گردد زیاده چه نویسد کوکب دولت و اقبال تابنده باد بعمدة الملک نواب
اسد خان بهادر نواب والا جناب معلی القاب قدردان فیضرسان سلامت مفتاح
فتح ابواب مقصود یعنی نوازش نامه تلطف آمود ورود تعطف فرمود دل اسباب زندگانی افزود
بیت عنایت نامه را چون برگشادم ٭ گهی بر دیده گه بر سر نهادم ٭ در مقدمه وکالت پیش ازین
معروضه داشته که مدار کار بر توجه شما است و وکیل محض برای نام و گذاشتن این نام امر وزیری
و فرو بردیگری قطع نظر از وجوه دیگر شایسته جناب فیض مظهر نمی نماید یقین که همین بر منظر امعان
و خاطر همدان القای ما کان شایسته استحسان خواهد یافت زیاده عمر باد و دولت و اقبال
مستزاد بخدمه محل نواب السامی اسد خان در تعزیت محمد عطا شرائف اوقات
آن پرده نشین تتق عفت اوج گزین هودج عصمت عفیفه محترمه مکرمه معظمه همواره به تحصیل
مرضیات حضرت حق مصروف باد از سنوح سانحه هوش ربا و وقوع واقعه وحشت افزا میان محمد عطا
خاطر بکدورت تأسف گشت فرد دریغا که شاخ گل نو شگفته ٭ فرو ریخت از تند باد خزانی ٭ از آنجا که
این درد را دوا و حادثه حسرت افزا را غیر از شکیبائی علاجی متصور نیست آیه کریمه اذا جاء اجلهم لایستاخرون
ساعة و لا یستقدمون رضا بقضا داده روح پرفتوح آن جاده نورد کشور قدس را بفاتحه شاد کنند و
سلامت باشند بار از حضرت کبریا مسالت نمایند فرد صبوری ضروریست کین درد را ٭ بغیر از صبوری علاجی
نباشد ٭ بجناب الحکم والامیر عبد الرزاق ایرانی سیادت پناه نجابت دستگاه در حفظ الهی باشند
حقیقت عزیمت آن سیادت پناه از ایران دیار باراده بندگی درگاه مسجود انجباء و رسیدن

بدار السرور برهان پور از نوشتهٔ برادر عزیز انجبان حقیقت سید خان معروض متکفان آستان عرش
نشان گردید حکم جهان مطاع خورشید شعاع فروغ ارتفاع بخشید که احرام استلام سُده ملائک مقام
بسته خود را العتبهٔ سپهر احترام رساند بعد احراز دولت ملازمت در خور حالت و لیاقت مطرح
انظار عاطفت خواهد شد باید که مطابق حکم محکم بعمل آرند و در تعزیت نواب الهام الله خان
خلف آن مبرور در ین هنگام شد ایدالامر که از حسد پدری زمانه نا فرجام بکافه انام لاحق میشود
فراج استقامت اعتصام آن شرف دودمان عظمت و ایالت فخر خاندان مکنت و بسالت
بصبر و شکیبائی مستوثق باد باستماع قضیهٔ موحشهٔ نواب مغفرت مآب انواع غم و الم پیرامون خاطر
فراگرفت و اقسام حزن و ملال در دل راه یافت الله الله بیک سر انجب مان دیشارا درین دار
ناپایدار رخصت استقرار نیست و مشتاقان جمال کبریا را درین غمکدهٔ تنگ و تار فرصت قرار نه از انجا
که آثار خیرات مبرات و آیات حسنات زاکیات آن غریق لجهٔ آمرزش بر صفحات روزگار
باقی ست نام حمات بناید گرفت و بر چنین حمیده صفات مرثیه نتوان خواند فرد دولت جاوید یافت
هر که نکو نام زیست ٭ کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ٭ حیف صد حیف که این کهنه رباط شکسته
طاق از چو دولتمندان نامدار خالی مانده باشد الله تعالی آن اعتضاد خوانان را بیادگار شیع
تا جهان ست در جهان دارد ٭ و در چنین مصیبت جانکاه که حوصلهٔ کوه و هامون و سینهٔ فرات
و جیحون بر نتابد بصبر جمیل گراست کناد کل شیء هالک الا وجهه الله بس باقی هوس جواب
حسب الحکم والا الفضائل خان خان مهربان من حسب الحکم قضا امضا متضمن معروض قدسی
کیفیت اقامت و هنگامهٔ عصیان گرامتصل چکوری و آنطرفها و تعزیت احقر لتضلع مجهوم و پریشا
وارشاد انهمینی که چون بتنبیه آن شقی مامور ست تصمیم عزم باین سمت چرا انجم اول جمادی ورود
ارزانی نمود مهربانا هنگام دستوری یافتن اخلاص پرور از حضور ساطع النور به صیانت و حفاظت
چهار صوبه و سد مداخلت آن مقهور مامور بود تصفیهٔ ضلع برینیدا از خار وجود کافر مردود اهم دانسته
اول بتعیین جمعوسر جماعهٔ عنبریان و ثانیاً بفرستادن رضوی خان آن جهم بر خیت و خود زبان
اخلاص پرور توقف مصلحت دانسته نگذاشت که کافر خاسر به آن قدیم آواره شود اکنون که آن شقی ازلی
ناکامی و شقاوت گشته در ضلع چکوری گرد فساد انگیخته بر جناح استعجال تنبیه کرد ایشان بسازند و جود

فرو دست از تعاقب باز نداشته در هیچ مکان امان توقف نمیدهد حقیقت عزیمت غلام با قطاع
بوم پرپید بمحض خلاف ست روز وصول بجواب پرداخت به مخفی الملک روح الله خان
بیت سحرم دولت بیدار به بالین آمد * گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد * آمد نها چون نعمت
غیر مترقب بلغار بر وفق بشارت حضرت خلیفه آفریدگار به منتظران دیدار فائض الانوار صبا کباد
و تمشیت مطالب ارجمند و مآرب خاطر پسند که در ضمن آن مقصود بهواخواهان فرخنده شود بیت
بفال خیر رسیدی درین خجسته مقام * خوش آمدی تو علیک السلام والاکرام * امید واثق ست که
بعد ادراک ملازمت قدسی ساحت تمنا از پرتو خورشید مکرمت خاقانی فروغ جاودانی پذیرد
و نسیم نفحات بهروزی بر شقایق آمال دمیدن گیرد زیاده عمر باد و مژده آن لعبهٔ خواتین بلند مکان
مختار خان در رسید انبه مهربان صاحب من درین هنگام که دل هواخواهان هست پیرا آرزومند
تماشای صنائع قدرت بیچونی و مترصد مشاهدهٔ بدائع صنعت بوقلمونی بود انبه های الوان از خوان نعمت
آن خوان سالار مائدهٔ لطف و احسان رونق بخش چشم نظارگیان گردید بعضی از ان چون طوطیان
باغ جنان حلهٔ سبز در برکشیده مستعد شکرفشانی و برخی برنگ هندی صنمان لباس زعفرانی پوشیده
در اندازهٔ شیرین زبانی و بندی بسان معشوقان طناز رخسار چون گل بفریب بلبل نشان گرند و چند
مانند غنچه دهنان گلعذار لب تشنگان حسرت را بجا مژدهٔ شکرخنده شفوی چکید از شیر و آب حیوان *
جز این میوه نباشد میوهٔ جان * ندارد جز شکر گفتار آئین * ولی در پوست گوید حرف شیرین *
بی تکلف از مشاهدهٔ این هنگامه هوش ربا دیده محو تماشا گشت و مذاق جان بآن شیرین لبان
هم زبان گردیده لذت قند و نبات بگرفت و دماغ دلها بوی دل آویزش معطر و مشام جان ها
از شمیم مشک آمیزش معنبر گردید الهی تا در ریاض روزگار اشجار را بهره برگ و بار است شجرهٔ مراد آن رونق
افزای گلشن معاش و معاد بثمرهٔ الفوا و بار در باد * تهنیت طلوع نصر الله خان فرد
غنچهٔ محجوب را چاک گریبان پاره کرد * گریه بخت سبز خود تا زد صبا سر پیش * طلعت همایون
آن مهر سپهر اقبال بالکیه دودمان عز و جلال بوا اشید و تشیع سرمدی نور بطلبان کشاد و اهتزاز
نسیم ازدواج گلهای ابتهاج در حدائق دلها و مانیده آغاز غنچهٔ نهاد و گلبانگ خوشدلی و شادمانی
بلند شده ترا پسید نوای شادی و کامرانی در گنبد دوار پیچید قطعه سنه که قفس کند آسمان بر و هوا که شد مراد

آفتاب و ماه ۞ به رنج عطیه که فیضش بخاص و عام رسید ۞ هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا ۞ آفریننده لیل و نهار
اتصال این دو اختر مسعود و مبارک و فرخنده کناد و مشکوی امانی و آمال بمیمنت طوی احمدی
بمصباح دولت و اقبال روشن شواد بعمدة الملک نواب خانجهان خان بهادر ظفر جنگ
نواب والاخطاب معلی القاب مبادی آداب کریم الخلق عظیم الشان عمیم الاشفاق منیع المکان سلامت
شرف نامه هوش افزا که مبنی از یافت شفقت مربیانه بود مسرت پیرای بال صد قسمت مواطن گردید
مواعظ تواکید و تقییدات در بندگی حضرت خدیو کائنات از فحوای اندرز آمودش دریافته سرمایه
سعادتمندی و بخت بلندی ساخت فرد شکر فیض تو همچون چون کند ای ابر بهار ۞ که اگر خار و گر
گل همه پرورده تست ۞ امید که بهیچ تیره درگوشه خاطر دریا مقاطر جا یافته در حاضر و غائب
مورد مراحم قلبی باشند زیاده عمر و دولت باد بعمدة الملک خوانین بلند مکان خان
ناظم صوبه اله آباد حدیقه امانی و آمال آن عاقد معاقد امارت صاعد مصاعد ایالت
خان والاشان منیع المکان بآبیاری تفضلات حضرت خدیو گیهان سرسبز و ریان باد مضمون
مکتوب مفرح القلوب مشعر بر وقوع ترددات نمایان و التماس عطای سرپیچ مرصع از پیشگاه
فضل و احسان معروض معتکفان آستان فلک نشان گردید حسب الاشارت وافر البشارت
کیفیت مساعی فراوان در کار خدیو کشورستان بعرض قدسی رسید فضل و کرم بادشاهانه اعطای
خلعت خاصه مصحوب گرزبردار قامت افتخار ایشان را بدروه اعتبار برافراخت و برزبان گوهرفشان
گذشت که سرپیچ هم بوقت خویش قدر افزای مراتب آن خانه زاد و فدویت کیش میگردد آنکه بمجرد وصول
این نعمت عظمی و موهبت کبری که در آرزوی حصول این معمول سعادت موصول بارها عمر آخر شده
حسرت با خود برده اند عرضداشتی مشتمل بر شکر تفضلات ارسال دارند فرد تا کار جهان جمله چنان نیست که خواهند
کارت بجهان جمله چنان باد که خواهی ۞ بعمدة الملک عظیم الشان سپهدار خان بهادر تا سپهر کوکبه
آرای حضرت و مهر مشعشعه پیرای سپهر فروغ بخت آن گرامی گوهر انجمن افروز اقبال و چراغ دولت آن بلند اختر
روشنی اندوز اجلال باد بورود نگارین نامه مسرت سعید و بهجت زیاده انده حاصل گردید میوه نسیم تفقد باغی
که از مهب فحوایش میوه پیشام جان در باغ روح و روان معطر گردانید فرد همانا آن دوست کو دوستان را بجای دل
راحت جان فرستد ۞ دو اسپ ترکی راهوار اگرچه لیاقت پذیرائی ندارد فرستاده شد بنابر محبت فوائی اگر

قبول افتد گنجایش دارد زیاده عمر باد و مژدهٔ آن مستزاد بعمدة الملک غازالدینخان بهادر فیروز جنگ
در جواب خط ماتم پرسی ساحت روزگار فرخنده آثار آن رافع اعلام امارت عارج معارج ایالت
عمده خوانین بلند مکان اسوهٔ نوئینان عالیشان مورد انوار سعود آسمانی باد مکاتبهٔ تسلی افزا مشعر
بر پرسش واقعه برادر ارجمند عنایت خان که جایش در جوار رحمت یزدان باد وارد شده خاطر مضطر
در وقت مصیبت جانگزا اطمینانی افزا بخشید و سیل شک خونی که از چشم خونبار فرو میبارید بطفیل نصائح
هوش افزا بمقام عدم منزل گزید الله تعالی آن مشفق غمخوار را که دیده نمناک باستین مهربانی پاک کرده
و گرد کلفت را از صفحهٔ خاطر بزلال تلطف و تعطف بشست و شو داده تا ابدالدهر سلامت داراد

بعمدهٔ خوانین بلند مکان بخشی الممالک بهره مند خان گلزار امانی و آمال آن زینت مسند
امارت و اقبال فخر انجمن ابهت و اجلال جلیل القدر عظیم الشان برشحات سحاب فضل ایزد منان سبز
و ریان باد شوق صحبت روح افزا که بمقناطیس قلوب احبا سنت خامه در ادای آن سر بخاموشی بگلو
میکشد ناچار از آن در گذشته بدعا می پردازد درین مدت مفارقت که از گردش چرخ مقوس بنده سهام
ملام ایام و گرفتار اقسام اسقام و آلام است ازین سهام نام نه برند که کجائی و چه حال داری ؛ مثنوی
چه تنهائی و صحرا نوردی ؛ چنین چون سر بسر اندوه و دردی ؛ چه پیش آمد ترا و حال تو چیست ؛ مگر صحرا نوردی
از جنون نیست ؛ جدا چون گشتی از یاران غمخوار ؛ چرائی همچو مجنون سر بکهسار ؛ حیف صد حیف که نرد محبت
با حریف کجباز باختم که اکنون مهره ششدر شده است و بحسن ظن خود را بدام محبت انداختم که دیگر استخلاص متعذر
فرد اگر گویم که با این درد جانسوز ؛ ببینم قصد جان ناتوان کرد ؛ گر چه بشبهای حضور بدان افزاد و یاد آوریها
غائبانه باین تفرطها از مزاج مستقیم مستبعد مینماید فرد خواهی که شرمسار نگردی ز کائنات ؛ در غائبانه با همه
در حضور باش ؛ بدل توجه در گرفتن اضافه نور چشم محمد خلیل بر من چه منت بار بر دار و پیش آمد او آنقدر که بر من
لازم بر آن مهربان الزم حق اینست که در وقت شبخون غوم و بیخبری بر لشکریان اتیلا داشت تردد دلیرانه و جرأت
مستانه از و بظهور آمده بتفضل باپناه منصبیان اصغا شده باشد زیاده کامرانی و شادمانی باد بخان عالیشان
کامیاب خان در نثار مقدم روشن گهر اجا منیر طلوع صبح نفسا زمیشید طلعت عجب فرزند دلبند [illegible]
کلاه گوشه زمره نشاط و گلبانگ شادمانی بلند شده و بساط انبساط بر [illegible] مبسوط گشته که چرخ از غایت
خرمی در چرخ آمده و زمین از کثرت شادی فرش شده و عروس صبح از خنده چنان لب گشاده که دست از دامنش بر [illegible] افتاد

ناظر و مشام از بسیاری مسرت مشابه برقص زده که آیا پیش آید که گردید چنین وقت خوش و خرم متمایل
طالب بمال آن مسیحا دم و مشتاقان گوش آرزومند نقل سخندان آن شیرین کلام است خوشا وقتی که
آن مهر جهان افروز یکتائی چون آفتاب روشن جبین از مشرق اشتیاق طلوع نموده کلبه احزان را فروغ
مقدم شریف الشرف کواکب گرداند نظم یا سحر از درم ای دولت بیدار بیا * روز هم آماده شده چو
شب تار بیا * عذر در راه وفایش نخواهد رفتن * بر سر عهد بیا بر سر قرار بیا * بعده اهدای
تبیغ انشان عاقل جان ناظم صحیفه دار اخلاف مشتمل بر تجدید قاعده صدق و رسانید
خط و رعایت لفظا این است آن از آغاز تا انجام صاحب دوستان امیدگاه مخلصان
سلامت پیکر شیرین کلام که قبله ستایش برگشته تو گویا مهیای چشم افروزی مشتاقان بوده
عرق ستایش بدامن آرزوی اهل تمنا گوهر افشان قدم فرخنده منزل و مسند البیان مقدم
بهار که بر ساحت چمن نارگذر نگذاشته نگارین نامه که نگارستان چین بر صفحات حروف شکفته
سرو قامت تا تاریخ جای الفاظ عنبر شمیم از زده ابلاغ نموده بهشت نوازش رقم انبساط بر صفحه خاطر
نگاشت عجب چکیده خوشا مکتوبی که در جنب شکر گفتار شکر بار آن شوخ جان شیرین ارزان و در برابر
بیاض بین السطور این شعله نور ظلمت نشان و پیام آن شعله کشان شیر جهان را زلال کوثر سواد
این دیده افروز آسمان چشمان چین بر نطق شکرفروش آن با اعجاز عیسوی دمساز و مضمون فرحت مشحون
این بشرت قند و نبات مراد مثنوی آن خوش الحان بلبل باغ صفا * این نشاط آموز طبع نکته
آن یکی اوج سعادت را هما * این دگر سوی مسرت رهنما * آن خطیب جهان فزا سحر آفرین * وین [illegible]
چراغ دلهای حزین * آن کلام موزون چون بلبل هزار دستان متوجه مشغول … این خیالات
بدیع مانند خاطر مشغول مشرق انوار معانی آن زبان گوهر بار دست عطا پیوسته مجمع البحرین این نکات
غریبه و معانی روشن … فلاطون و آئینه ذوالقرنین مثنوی آن دهر جهان قالب گفتار را * این شفا بخشند
دل بیمار را * آن مجموعه خوبان پرده گوی * این بستان گلستان تازه روی * آن ز اعجاز مسیحا
دم زنند * این ز سنبلستانهای خرم کنند * قد چون تیر قلمی تنظیم آن * با هزاران شوق فهم چون کمان
مردم چشم از پی تکریم این * در دل خود کرده جای بالیقین * القصه پیدا آن دیده انتظار مطلع انوار
گردید [?] … آن شاهد مراد در برآمد مشاهده این صورت

مقصود و نظر نفائس اقمشه که مصحوب آن مرسل بود طراحی و رنگ آمیزیش برقم مانی و بهزاد خط در کشید
و بعد از عرض محبت و ولا که در فحاوی این مدرج بود دستیاب سرور ... موفور گردید مثنوی این نگارستان
چینی را عرضه داد ✻ و دین بروی دل در راحت کشاد ✻ آن باحسان دست خود انباز کرد ✻ این
پی دلها مسرت ساز کرد ✻ آن نهاد آفاق را سهم غنی ✻ این مضمون داد داد خرمی ✻ الهی تا آن
برای منتظران راحت روح و روان هست و این مشتاقان را از راز دلها خبر رسان مقدم
فرخنده باکیزه اخلاص پیشان مبارک باد و ورود خجسته این جمعیت بخش دلهای پریشان شوا ✻
به بخشی الممالک روح الله خان فرستاده ام من تشنه بچشمهٔ صافی ✻ دلی چه سود که یارای
آب خوردن نیست ✻ در مدت استعفای منصب دیده باکه حاصل حیات دار السرور دنیاست میسر نشد
اما بیت البیت را هم سپاه و دست بدست بردند و خیمهٔ مختصری در سایه اش بکرباری و خلوده عمود
شهر پای مواجب و تنگدستی فرش باد و باران گردید لهذا دل چنان میخواهد که در دار الخلافت
معتکف بوده چند نفس که در قفس قالب باقیست صرف هوا و هوس نشود و در فکر معاد که سعادتی
بالاتر ازین برای عباد نیست بنیاد نهاده باشد لیکن چون حرکت ازینجا بی اذن ولی نعمت نوشتنیست
امید که این معنی بعرض قدسی رسیده و حضرت خود آزادی بنده بمضمون مرضی حضرت خداوندگان بیت
بازآمدم که جبههٔ این خاک پاکم چو گرد باد ناحق قضا شده باشد اکنون چون استعفای منصب از دو
واجناس کارخانجات آنچه که در تابین داشت مهر و سپاه تنخواه داده کنج عزلت اختیار نموده درین مدت
ده ماه سپاهی حق واجبه لقای پیر و مرشد برحق صرف کرده اکنون پیام معجز التیام رسید که بر چه داوی
با اعتراف تقصیرات نوشته بود مقتضای اولی الامر منکم بنابر انقیاد حکم محکم مبرم قدم در شیم غرق عرق
تشویر گشته معترف تقصیرات قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش ✻ عذر بدرگاه خدا آورد ✻ ورنه
سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد ✻ مبارکباد قصد بخشی الممالک روح الله خان
مهربان مخلصان امیدگاه قدردان سلامت درین زمان صحت اقتران باصغای خبر شفا اثر
فصد که واقع بخارات فاسده و مزیل اقسام اسقام بدنیه است خاطر از عفونت کدورت مصفا گردید
و دل از جوش خون در انتظار طلب منفعت و دفع مضار بیشتر که اضطرار از افکار بود به طمانیت گرائید
حکیم علی الاطلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق را همواره از ثقل طبیعت بگران و تفریح مزاج

نادره نام اوستادان فن نقاشی ۱۲
... ۱۲

توامان وارد قطعه خون فاسد بنشتر فصاد ؛ از عروق تو دم بدم کم باد ؛ جوش خون دفع چون شود طبعت ؛ سر خوش از جوش ساغر جم باد ؛ فصد مبارک و مسعود خاطرت شادمان و خرم باد ؛ نه اعتدال مزاج خوشخوییت ؛ چشم بد بین ز ایشه بی‌غم باد ؛ نوش دارو اگر خوری بشفا ؛ بد مزاج مخالفت سم باد ؛ حفظ جان ترا دعای بقا ؛ عالی وظیفه هر دم باد ؛ پشت اعدا به پر اقبالت ؛ زیر بار غم و الم خم باد ؛ بنجان مطیع الشان تربیت خان در تعزیت پسر خدائی که موت و حیات را آفریده و صبر از قبیل سرور و الم گردانیده همواره حافظ و ناصر باد. از سنوح سانحه ناسعه که بر عبرت افزا و وقوع واقعه جانکاه آشوب انگیز اگرچه چه نویسم که چه قدر ارتاع و لاحق گردیده لیکن چه سود بهر که رفت باز نیاید جزع و فزع غیر از عذاب پیست کاری نگشاید فزون و خون همم نزدیدم چه کم ؛ که گریه را اثر نیست ؛ تا چار بمقتضای آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت بقضای الهی راضی باید شد و آن ره نورد مسالک قدم را بفاتحه فاتحه یاد کرده سلامت باز ماندها مسالت باید نمود فزون غم مخور گزین چمن شاخ گلی پژمرده شد ؛ روی نسرین تازه است و جعد سنبل تاب دار ؛ بصاحبزاده والاقدر محمد خلیل مبارکباد فرزند توامان فرزند ارجمند دلبند خاطر پسند همواره بمرادات صوریه و معنویه فائز باشند درین ایام فرخنده فرجام فرق دو ظهور دو گوهر شاهوار از بطن فاخره مخدره عصمت و سطوع دو ماه منیر سعادت قرین از مطلع عفت فضای دلها را فروغ شادمانی بخشید و عیش و عشرت از حد گذرانید الحمد لله ثم الحمد لله قطعه سپهر را دو مسرت رسید از ایام ؛ زمانه یافت بیکبار روز از دو شادی کام ؛ برای عیش دو بالا که روزگار فلک ؛ دو صاف عشرت بهم مزج ساخت در یک جام ؛ حق تعالی باد شما مبارک و مسعود و هر دو نور باصره بصیرت را دامان خویش نگاهداشته بعمر طبیعی رساناد مبارکباد و تفویض خدمت خانسامانی بنجان عالی شان مختار خان بیت ایکه از بخت جوانت می رسد امدادها ؛ عمرها خواهی شدن حضرت مبارکبادها ؛ درین هنگام فرخنده فرجام که بهار گلشن امنیتها بار آید کار در جوش و شاخسار قبول دعا بآثار حصول دعا نعمت بدوش بود نوید تزئین و سماده خانسامانی تمکین و جود آن مظهر عاطفت و قدر دانی سامعه پیرا گردید دل بنیاز آسود که منتظر شایه مقصود بود ازین خجسته نوید بر خود پیراهن پیرهن بالید و تقال

این لطیفهٔ اقبال مبارک و همایون کناد و مقدمهٔ ترقیات نامحدود گرداناد لصدر الصدور
سیاد تنشان و سادهٔ سیادت و صدارت بوجود افاضت آمود آن عمرکز دایرهٔ امارت ناصب اعلام
ایالت خان سمو المکان زینت آگین باد ساعی توجهات بیش از اندازهٔ تحریر که در اشتغال مطالب
مخلص صداقت تخمیر مبذول میگردد دل اخلاص گنجور را ممنون سر و منه قور در مرهون تو عطف
نامحصور میگرداند و زبان باد ادای تحمید و ثنای آن بیرون از حیطهٔ قدرت و حیز امکان یافته مقوله
ما شکرناک حق شکرک قائل و گویا میشود علی الخصوص جلائل اشفاق که بتقریب قاضی چنقای کلمات مبذول
گردید شکران فائق از شرح بیان و فوق طاقت جوارح و ارکان است ترصد که عطاوفات آن
عاطفت گستر بر سر باب همین آئین مصروف میشده باشد جناب والا شان معمور خان
ناظم دار السرور ... پور در رسیدن سپهر شان منیع المکان من عتقاد و من حسب نامه
مشکین ختامه در وقت خوش رسید خاطر را مسرور گردانید که بست سپهر برین نگارهای زرنگار در طول
بهت ... را تقویت بخشید عجب ... کسر در کشف حقایق نشنید از گردش ... گردیده ... آنکه با حسنات
سپهر ... دود ... از ... هاد دش ... صورت ... شکسته ... و آئینه ... عالیش پیدا و فروغ فیروزی
اعبا ... گلهائش ... هلالش ... فتح الباب ... گلهائش از گل ... صبا ... صیانتش
با صیانت حق ... و حفظش با حفظ الهی ... گریا ... فتح سپهر ... دولت ... که ... اوج
نصرت ... شب تاری که چندین آفتاب از گریبانش سر بر آورده و طرفه ... نگار ... که از
هلال ... بر زده چهره ... سپهر ... ماندان ... هلالش ... و ... محاسبات ... مخالفان ... سواد ... نقش
مشوش گلهائش ارغوان ... گل ... نرگش ... آفرینا ... نقش ... نگارش ... کارنامهٔ
مانی و بهزاد و گلهای خوش ... کارش ... آمیزی ... ابتلاء ... بهزاد ... آن ... جان را ... گل ... آ
دیگر ... گریبان ... مشت ... گلهای ... دلی ... عبث ... فریفته
و از ... حفظ الهی ... نگار ... تقویت ... گزارد ... حاجات
حق آن سایه پرور فیض مطلق را ... حوادث باد و ... دشمنانش آماجگاه ناوک حادثات شود
مجدة الملک بلند مکان ... خان مبارک باد و ... مهربان ... مشفق ...
گلشن ... مقدم ... سپهر ... فردوس ... عنقریب ... بهار

خان سعادت نشان افتخار خان مسموع گردیده داد خوشدلی درداد و جود آن گرانمایه گوهریست
که عمر ابدی عبارت ازان ست رسم طرب آغاز نهاد آفریننده ارواح و اجسام هیولای او را
در بطن ام همه قدرت کامله تربیت کناد و بوقت معهود بخیر و سعادت از مکمن ولادت چون مهر
مشتری جلوه ظهور دهاد بیت میرسد میوهٔ نورس ز گلستان مراد بلبل شود از قدمش خانهٔ
دولت آباد تهنیت شفا بسعادت خان حکیم شانی آن نسخه صحیح فراست و فرزانگی را
همواره از امراض بدنیه که دشمنان خانگی اند برکنار داراد خبر عارضهٔ آن خال چهرهٔ آشنایی گلگونهٔ
عارض یکتائی یکتایان را ازبار اندوه پشت دوتا ساخته بود و آشنایان را کشتی جمعیت بگرداب
تفرقه انداخته للّه الحمد که شفای ابتهاج افزا تدارک مافات نموده خاطر را که صورت آرام بخواب
نمیدید واندیده بجای در خوشاب طوفان لعل مذاب فرو می بایدتسلی افزود بیت بخت رمیده
روبسوی من نهاده باز در من در سعادت و دولت کشاده باز تهنیت بخان عالی شان
صلابت خان و مبارکباد شفا از صحت اشتمال آن فروغ نیر اقبال المفضل
مفضل رجال کامیاب سلامت و اعتدال و بهره‌مند ثبات و استقلال باد اجماع خبر کسل تحییب
اعضا باد و ضمیر اضطراب اضطرار بخاطر فاتر راه یافته بود که از غایت سراسیمگی دست از پا فرق نمی نمود شکر چندان
که عافیت کار ارشاد لطف یزدانی و عطار فضل جاودانی گل عیش و کامرانی در چمن شادمانی بشگفت
و نهال زندگانی در بوستان آمال و امانی سمت برومندی پذیرفت فرو شکر خدا که شربت
صحت چشیده بار دیگر بسند راحت رسیده تهنیت شفا بمشفق الملک بهره‌مند خان حافظ الله نسخه
اشرف کاینات را هیچگاه رونما مچه اعمار موجودات آن خلاصه چهار عنصر را از عوارض منکره برکنار داراد
للّه الحمد که عارضهٔ جسمانی بیامن فضل یزدانی بشفا و تندرستی انجامید و خاتمت این احوال
پر اهوال کهجان قدسیان از بیم گزندش میلرزید بخیر و سلامت قرین گردید فرو سلامت
همه آفاق در سلامت تست بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد تهنیت مبارکباد و اضافه
بالطاف مرتبت امیر خان تقرب حضرت خاقانی که دلیل التفات سترگ ربانی ست بهره
نتیجه ترقیات آن نوشین قبهٔ سلطانیت مستان حضرت خاقانیه طراز کسوت امارت صفائی طلعت
ایالت باد نوید افزایش مراتب و دیگر مراسم خاقان قدر خدم خورشید علم سامعه افروز گشته مورث

بشاشت دلها گردید و قانون تهنیت را بلند آوازه ساخت ﮦ گشایش گره مدعا مبارکباد ❊
شهر فشانی نخل دعا مبارکباد ❊ ان شاء الله تعالی بهمین دستور حدیقهٔ مراد آن مزاجدان خلیفة الهی [illegible]
مواهب پادشاهانه منضر و مشام هواخواهان بروایح نو تفضلات خسروانه معطر باشد زیاده عمر باد فرزندان

بعمده خان در تعزیت خویشاوند این در هنگام توارد مصائب هوش ربا و لحوق حوادث
عبرت افزا عروة الوثقای صبر و شکیبائی بقبضهٔ اقتدار و اختیار آن یگانهٔ عالم آشنائی مفوض باد
باستماع قضیهٔ ناملائمه زبدهٔ نسوان دهر [illegible] مهجوران [illegible] چه نویسد که زبان از تعداد شمهٔ غم و الم قاصر
بهرحال انقضای عمر طبیعی [illegible] اسم نعم البدل باید داشت و بقضائیش راضی باید بود که از صاحب مالک
حقیقی چه چاره غیر از انقیاد و اطاعت و اذعان برای رسیدن تعزیت بعرض رسانید از خانه زاد
پروری و بنده نوازی خلعت فاخره مرحمت شده حکم [illegible] گشت که دیگر مراحم خسروانه نیز بران مزید
میگردد فرد ظل خورشید جهانتاب مخلد باشد ❊ سایهٔ کرم اگر از سر غلیمی برخاست بد هر [illegible]

سعادت اثر اعز عزیز القدر [illegible] مضمون عرض مشتمل بر اظهار ندامت و تشویر و اعتراف بجرم
تقصیر بمطالعه درآمد فرد هر که از تقصیر خود شد منفعل ❊ آب رحمت از جبین خویش یافت ❊ آثار
نفاق از ناصیهٔ حال آن مشمول نظر عاطفت و اشفاق گاهی معاینه نشده لهذا آنچه [illegible]
بلا تحاشی نوشتم و از کرده و رفته درگذشتم آینده اختیار بدست فرد در طریق یکدلی ثابت قدم
چون کوه باش ❊ چون صبا تا چند گردی بر سر کوی دگر ❊ مبارکباد تولد فرزندان توامان

بحفیظ الله خان برادر عزیز نجابت خان سعادت نشان همواره بمراتب اقصی کامیاب
و کامران باشند درین هنگام بشاشت التیام بشارت ظهور مهر و مشتری از برج سعادت و سروری
و طلوع دو اختر فروزان از اوج عفت و برتری انواع نشاط و اصناف انبساط ارزانی فرموده
آوازهٔ شادمانی و زمزمهٔ مبارکبادی از هفت آسمان درگذرانید الحمد که چمنستان آمال بقدوم نخل
سهی سرو اقبال و دولت و [illegible] اعتدال [illegible] توامان [illegible]
خوشی احباب و [illegible] بخت اعدا [illegible] بفضل [illegible] باد ❊ دو گل شگفته [illegible]
[illegible] درخشان ❊ [illegible] دهن افشان ❊ خدای [illegible]
همایون کناد زیاده عمر باد بسو آئین والاتمکین ابراهیم خان خلف علی مراد خان

ناظم صوبه بنگاله در ورود خط وسید هفت دست سپهر نام ابلق ایام بر وفق مرام آن
مقنن قوانین امارت مبرهن براهین جلالت سپهر صلابت کریم الخلق منیع الشان رفیع القدر
سمو المکان معطوف باد گرامی نامه لطف شمامه که سوادش را بر بیاض دیده جا توان داد و بیاضش را
بر سواد چشم جهان بین توان نهاد لمعه وصول افگنده دیده سعادت رسیده را نوری و خاطر غمناک را
سروری بخشید فرد: سزد که کاتب دیوان سرای خلد کشد * سواد نسخه او بر بیاض دیده حور *
علی الخصوص هفت دست سپهر که با ساز مکلل مرسل بود رسید طرفه سپهری که صفایش مهر گشای
شواهد استیلا و گلهایش برنگ و بوی آن نصرت آشنا بالش کالبد گنوز نصرت مآب گردنش
دلیل برگشتگی بخت اعدا در خوبی که برق از صفائش گریخته عجب بلیغ نگاری که از هلال طره
بسر آویخته لبهایش بحکایت فیروزی دمساز گلهایش به هزیمت سرکشان گوش بر آواز با جمله خامه
دوستی آباد جمعیت زیاد و بعد ازین هم اگر تحائف آن دیار یاد شود در عالم دوستی ها می سزد زیاده
عمر باد مژده آن استرداد بخشی الملک روح الله خان در مبارکباد حمل مهربان صاحب
من امیدگاه من درین زمان مسرت توامان باستماع این معنی که در مشکوی خان عزیز از جهان
خانه زاد خان صدف آرزو گوهر شاهوار تمنا بر آسود و درج سعادت لولوی لالا استخراج ارجمندی فرمود
نوید طلبان را نیرا گونه خوش وقتیها روی نموده هوا خواهان را ابواب کامرانی و کامیابی بروی خاطر
کشوده خوشحال روزی که آن ثمرة الفؤاد از بطن سعادت مهد ولادت ظهور نماید و فرخنده ساعتی که آن
کواکب سپهر مراد از مکمن اقبال چهره نورانی برگشاید امید واثق است که آن گوهر بزرگ بیضه آمد
سعادت نیکان مراد و تحفه ... هزار روپیه رسمیات شادی با پنجم بقاعده مستمره ارسال یافته
وکیل در بار گذرانید بعده خوانین پادشاه مکان مختار خان قدردان مهربان صاحب من
بلا وسن امید و سعادت یافتن از جناب جهان بجا تعاقب و تنبیه اعدا باطن هفت مرحله در پیش بود
سه پیاده و فیلها و نا ... و غیره مقابه سوار و پیاده تکلیف پانزده هزار ... بدوشان و درین
قطاع آواره دشت ادبار بود بعد از شکوه فوج پادشاهی سراسیمه و هراسان رو بفرار نهاده
ازدشت آواره گی بسمت جست پور که کناره دریای گنگا واقع است کشیده فدوی پاشنه کوب
بتعاقب شتافته در همین اثنا که گشتی از دریا جاویز رسیده مقابله نموده ماهیان عطف عنان

سرکوب ... فتح ... پنجم ... تحقیق شده والله اعلم ... (حاشیه)

نموده بجنگ تیر و تفنگ پیش آمدند و فقیا یکا فرکه زیاده دو هزار برقند از انگرنا نگی بانبوه داشت
قدم جسارت پیش گذاشته در عرصه غبار ایشان بنا وبن نمود ایشان هنگامه رستخیز گرد اینجد
عبدالقادر خان و ضداوند خان و اهل سنگه چوهان و آقا باشو بیگ سالار دفعه توپخانه و نجم الدین خان
با بندهای جلوخاص پای مدافعت در زمین کین افشرده داد شجاعت و جهاد دادند و بسیاری
بدبختان جانستان از صمصام اسلام افشان بدرکات بئس المصیر فرستادند آخر الامر کفره بدپژوده با انبوه
کثرت و انبوه هزیمت یافته راه وادی فرار پیمودند در اثنای گذشتن از دریا جمعی کثیر را درآن موج خیزها
کشتی عمر بگرداب فنا فرو رفت و جم غفیر را آب از سر گذشت قریب پانصد کس که از زخم‌خوردگان بشمار آمده
و یکصد تن اسیر سرپنجه تقدیر گشته بپایه ثبوت پیوست تفصیل این مجمل با رسنا مخبران بعرض اقدس رسیده باشد غرض
ترسیل این نامه که مشتمل است بر تفصیل این اجمال از نظر از هر اطراف گذرد و آنچه زبان یاری دهد برآید جابیت و فیما
رفیقانه تفصیل فتح و ظفر و منظوری سرمیش اقدس کرده زیاده چه نویسد جریان اهام سرنج مرام باد و تحسین والا اپر
شهباز خان صحائف آمال و آمانی و مخایل سرور و شادمانی آن مجمع مراسم مهربانی معدن دانی بآیات
تفضلات رحمانی لامع و مطرز باد شتیاق دیدن تعلق شنیدن داده قلم اگر بسان شانه صد زبان گردد
مو بمو سرگردان ادای سرمویش تواند بود گذارش روبرویش از استقدام خامه و زبان گفتگویش فرد
شرح سوز دل من کار قلم نیست بلی چه پای چوبین زکجا عرصه آتش زکجا تفقد نامه با پانزده تهان
چهیت در حین انتظار رسیده خاطر ابتهاج و مسرور گردانید حق اینست که بهتان و طرحی او رنگ
آمیزی عدیم النظیر است و کاناه مقدور تقدیر خانه دوستی آباد و هزار روپیه و چند قطعه برای طرح
چهیت بوکیل دربار حواله نموده شد بار دیگر فرمایش که تجمّلی پتن است بتاکید آکید نگارش رود
که زود طیار کنانند و پانزده تهان چهیت ملتان که برادر گرامی تر از جان حفظ الله خان فرستاد
از انجمله هفت تهان حصه آنمهربان ابلاغ داشته که قبول افتد نهی عز و شرف پیچ عالیشان
سعادت نشان احمد خان چشم فتنه بیدار با جتناب آن مقیدین منع مسکرات مولکده فتح
منهیات قائم بنیان بدیع و ستم مرست خواب عدم باد و نمیمه مسرت و شیفته حصولی برادر گرامی مقصدی
عملی دوستدار آبادی خواهش و ترویج ممنوعات و استدعا نگارش احتراز از تحسین آن لعین
بیمن بذات رسیده مطالعه آماد آفرین هزار آفرین در آئین فیض بنیاد حفظ مراسم هوشیاری که دلیل

آلهی و ناشی از بی‌خبری و آگاهی است چنین می‌باید یعنی بآن غنوده خواب غفلت یعنی متصدی بد کرده تهدید شدید نگارش یافت اگر مجتنب شد بهتر والا بعزل معاتب می‌شود بابارت وامانت

مرتبت همت خان ناظم الهٰ‌آباد صحت و بهجت دائمی مقارن حالات خجسته آیات آن عارج معارج ایالت ناهج مناهج امارت خان عالیشان ملاذ مخلصان باد بعد اهدای ادعیه مستفاد از صدق و وداد و آمده مستخرج از حسن اتحاد مشهود میدارد رقیمهٔ کریمه که روائح عنبر ریاحین اخلاق فوائح عطر آمیز بساتین اشفاق از مهب مفاتحش می‌وزید رسیده مشام جان را معطر و مطیب گردانید هفت تولچه عطر گلاب و پنج تولچه عنبر و هفت شاقچه نافه [illegible] و سپاری سربمهر رسید خانه دوستی آباد فرد نافه‌ها مطالب معروضه در حضور فیض گنجور مقدسی هست بجهت تزئین بدستخط اقدس منظور تشیت امور ملتمسه مساعی موفوره بظهور رسید خواجه محمد مراد وکیل در تقید و یاد دهی کوتاهی ندارد زیاده عمر باد

بعالیشان فضایل خان داروغه عدالت عالیه تلقین قوانین عدالت و انتضای آیین جور و اعتساف دادرس مظلومان مرهم جراحت ملهوفان همواره بتقریب حضرت خاقان جهان ممتاز باشند بعضی واقعه طلبان چگله کلمک از راه خباثت و قساوت قلبی بدرگاه والا رسیده استغاثه تعدی نائب فدوی درگاه می‌نمایند چون نظر برحال جاگیر و وطن مراعات احوال رعایا و مهمات جمهور برایا پیش نهاد خاطر می‌باشد نائب متدین و متورع و متقی که مضمون این بیت در شان او می‌سزد مصرع خداترس باید رعیت نگاه که معمار ملک است پرهیزگار همیشه در تالیف قلوب و ترفیه و رفاهیت آنها می‌کوشد معهذا مقتضای ناسپاسی از عنان آواره شده خلاف تمامی سکنه آن مفسده سعی نمایند که موجب ذب آشوب شریران ممنوع شود

بعمدة خوانین والا تمکین میرزا کریم خان ناظم [illegible] نوشته ایم وصل ترا بعبرا بر نوشته ایم احوال ما زجمله نامه بیش بود حرفی از آن بسیار کمتر نوشته ایم از معارفها چه نویسیم که مراتب تفوق دارد و از درد دل چه برگذارد که بیجان کندن عمر سری می‌خارد خدائی که هزار عجایب را تالیف آشناییها نموده و دلها را تلقین دلبستگیها فرموده قادر است که شام فراق را بصبح وصال مبدل گرداند و متعطشان زلال جمال بالکمال را به چشمه مقصود رساند فرد دل اگر خار جفا دید امیدست که باز گل امید بچیند ز گلستان مراد و توقع تا دست داد بهیچ طریق تواتر تسلسل رسل و رسائل مرعی و مسلوک باشد زیاده

شوق است و بس به محسن الزمان حکیم محسن خان حکیم علی الاطلاق آن نسخهٔ جامع حذاقت
و وفاق را بر حکمای آفاق فایق داراد از دو سه روز حدت عفونت اخلاط مختلطه و شدت
سورت تلخه مزید ضعف به مزاج قلیل الاعتدال از مرکز اعتدال منحرف ساخته انجهت بنا بر عدم قدرت
سواری از سعادت کورنش پیر و مرشد بر حق عاریست لازم که بعد مراجعت از دربار بهمین راه
تشریف آرند که بدیدن آن نباض حکیم نباض ازالهٔ اسقام و امراض شود فقره انفاس روح پرور
صحت فزای تو همه شفای خلق جهان مستدام باد ؛ بلیمه خوانین بخشی الملک
روح الله خان شعر صبا طایر فرخ پی و فرخنده پیام ؛ خیر مقدم چه خبر یار
کجا راه کدام ؛ الحمد لله و المنه که بشارت عزیمت حضور پر نور السرور سمت وضوح یافته عنان
توسن مراد بدست داد و آثار سربلندی آغاز بهروزی نهاد و شام نومیدی بسر رسید و صبح اقبال
از مطلع آمال بر دمید و نفایح فرحت مشام جان را معطر گردانید و فواتح مسرت غنچه خاطر را شگفتگی
بخشید شگوفه خرمی ساحت آرزو را بجوش بهار فرا گرفت و خزان ناکامی سر بگریبان عدم
نهفت ترصد که بهر منزل و مکان خبر قدوم میمنت لزوم علی التواتر رسیده باشد زود آکه
بی تو مجلس ما را سرور نیست ؛ در دیدهٔ صراحی و پیمانه نور نیست ؛ به بخشی الملک بهره مند خان
بزبان نیست متاعی من سوده زده را ؛ که بشکرانهٔ این مژده نثار تو کنم ؛ سامی مراسله روان
آسا متضمن عرض کیفیت محاربهٔ عظیم با مدبران لئیم و انهزام آن فریق جهنم مقیم باوجود کثرت عاصیان
بدکیش باطل اندیش که از مور و ملخ بیش بودند و صدور فرمان مکرمت عنوان و مرحمت خلعت خاصه
جلوه نمای ورود و شادمانی نموده خانه زاد و فدوی چه کرده که مستوجب اینهمه نوازشها
تواند شد لیکن فضل و کرم خداوندی از خانه زاد پروری در اقران سربلندی بخشید لوازم شکر
و سپاس از اندازهٔ وهم و قیاس بیرون است عرضداشتی که در جواب توقیع عالم مطیع ارسال داشت
در نظر اکسیر اثر گذرد زیاده عمر باد ؛ به بخشی الملک بهره مند خان ؛ مهاجر ملاقات
دوستداران است ؛ چه خوش گفته خضر از عمر جاودان شرمنده ؛ از صفا وقتها زندگانی ناگوار از مهاجرت
ها روز روشن شب تا شوق صحبت فرحت آثار که مقناطیس قلوب احباست کار بجای
رسانیده که شبها به ستاره شماری میگذرد و روزها باشکباری فروگهی ستاره فشانم گهی ستاره شمار ؛

شب جدائی و روز حساب هر دو یکیست و هنگام یادشمنی با نمک پاش جراحت جانست و نشتر زن
عروق صبر یاران اما چون سر انجام هر امر بوقت معهود مقرر و تیسیر هر کار بزبان موعود میسر است انسان
ضعیف بنیان را فضولی چه کار و در تقدیرات مقدر مطلق چه اختیار فقره ما کار خویش را بخداوند
کارساز سپرده ایم تا مدد او چه سازد انشاء الله تعالی کشش باطن کار کند و جذبه دلها را اثری
پدید آید باری همواره بحقائق و معارف آگاه و شناسا و حفظ الله تعالی سپرده اوقات نفیس ساعات
آن اسوه اهل کمال غنائم شمرده و خفایای کرام صباح مسای ناسوت سالک راه لاهوت فرزانه …
فرزند … چراغ تربیت … معروف … افزا …
… فهمیده … غفلت بیدار گردانید … خاک
و رسانیدن بافلاک و همراه … چون عبارت دست و شکر خدا که بتایید و عنایت اجابت
انجام وقت حفظ مراتب آگاهی و حصول مرضیات الهی پیش نهاد خاطر ارادت پیما شد امید که
این جاده … طریق فردیت را … مکاشفه و معارف صحبت … باد خاطر …
باشند بافادت و افاضت پناه مخدومی شیخ … لمعات … الطاف و اشفاق
اختر … آن … و اصول … منقول و معقول … کمالات … و محمد
فیوضات … اعتقاد … 
نمود اشارت … بشارت … که چون کواکب درخشان در دل … 
پیدا بود خاطر را بشاهراه صدق و یقین هدایت فرمود … شکر چون کنم که … نعمت
چگونه شکر گزید از زبان خویش امید که همواره توجه باطن فیض … 
مصروف باشند … مبلغ سه صد و پنجاه … پارچه برسم نیاز ارسال داشته بعز قبول …
بجانان عزیز القدر سعادت نشان حفظ الله تعالی … برید باد صبا و …
آگهی آورده که … و غم … آورده و مکتوب مرغوب اخوت اسلوب که کیفیت محبت
خاص اندرونش پیدا جمال شاهد معنی از نقش هویدا بود … تخلیص … ازانکه …
و مخصوص … و مراجعت بمکان خدمت و وطن مالوف شادمانی و مسرت کامرانی ارزانی
فرموده ریاض آرزو … گلهای عنبر بوی کامیابی بشکفت و سروش غیبی از خاصیت …

چیخ زنان مبارکباد گفت سه دمیده صبح سعادت که یار باز آمد ٭ هزار شکر که آن غمگسار
باز آمد ٭ زیاده عمر باد و ترقیات صوری و معنوی مستزاد بجان سموالمکان فضائل خان
داروغه عدالت احکام عدالت عالم آرا در اطراف و اکناف بسیط غبرا نافذ باد مضمون مکتوب
مرسل متضمن ستمالت زمینداران ناسپاس حکلیر کالهک و باز داشتن انداد و فریاد خاطر را
شاد و دل ویرانه را آباد ساخت جزاکم الله کلیه اینکه مزاج این فریق بکفران نعمت موصوف
است و همت اینها بر واقعطلبی و ناسپاسی مصروف ع هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
بهر حال از لوازم رسوخ اخلاص ما که از آن اقتضا و اخبار بظهور رسیده اطمینان وافر بخشید سه
می شنیدم که راحت جانی ٭ چون بدیدم هزار چندانی ٭ به محسن الزمان حکیم محسن خان
محاسن تدابیر آن عیسی نفس کامل حدس فلاطون نهش ارسطو دست بس فرد آن کرده مبارک و میمنت
قدوم را دست ٭ هر ناتوان بصحت کامل امیدوار ٭ دافع آلام و مزیل اسقام باد سرفه و نزله بنهایت غلبه
کرده و دوران سر و وجع مفاصل بسحر سحرات گشته ذالقه از استلذاذ اغذیه برکنار و مزاج از نقاهت و ضعف
بناخوش ما گر اخبار ساق بمنزل دوستدار تشریف آرند شاید که توجه آن محسن الزمان سراسر صداقت
نشان تدارک عوارض متعدده مولم شود زیاده عمر باد حسب الحکم والا انجاب عالیشان حمت خان
حارس خجسته بنیاد و خان ذیشان شیخ المکان اعتضاد و حجابان همواره فیض اندوز تفضلات حضرت
خدیو گیهان باشند باشند بانتهای مهربان معروض ناسپاسیان عتبه سپهر نشان گردید که خان محمد ساکن کرن پور
بتحریک شقاوت و ضلالت اسپان از نخاس خجسته بنیاد خریده بخرابه استقامی برد حکم بیضا ضیا
از مکمن عز و علا فروغ اعلا بخشید که آن مدبر را بعد تشهیر و تفضیح مقید ساخته مطوق و مغلول
بقلعه دار دولت آباد سپرده رسید بگیرد و نقل حسب الحکم والا او بدید و آینده صیانت این قسم امور
بمناسبت حراست در عهده خود دانسته از احوال هر یک مستخبر باشند باید که مطابق قدسی ارشاد
بعمل درآورده جواب برنگارد که بعرض رسید بامسود خواه مخلصین سپهر تمکین مختار خان مهربان
صاحب مخلصان سلامت سفر عاقبت بخیر مبارکباد در هر منزل و مکان فتوحات
غیبی و فیوضات الهی رفیق شود دوستدار از مرضی که دارد بسبب ضعف و نقاهت
بستگی ... مستقر گشته ... بدرود وداع کرده ... ندادم ٭ تو جان منی وداع جان

نتوان کرد * خان سعادت نشان افتخار نشان اکثر ملقای راحت افزا مسرور میباشند
و نور چشمی میر صاحب هم هرگاه طلبیده میشود بکمال بشاشت دیده دیدار طلب را روشنی افزا
میشود نخلبند گلشن آفرینش هر دو سرو سربلند حدیقهٔ امید را بآبیاری تربیت ایشان و فضلات
حضرت خدیو گیهان سرسبز و شاداب دارا د زیاده عمر باد * محسن الزمان حکیم محسن خان
حکیم شافی آن مسیح دم عیسی قدم مخزن جواهر حکم محرم اسرار حدوث و قدم را حاقوا دناصر باد حرارت تب
چون شیر شرزه با طبیعت دو چار میشود و یک شبانه روز در کانون سینه آتش افروز میباشد نسخه که برفع
این تب مهلک بقلم داده بودند سه نوبت بکار برده شد دیگر امروز قدم رنجه باید فرمود که از و داع تازه ازاله
توزعات بی اندازه شود زیاده عمر باد * سبحان عالیشان معمور خان خلت نشان عنایت مشفقا دین
مکتوب تو در اسلوب متضمن اجتماع عاصیان شقاوت پژوه باراده فاسده متصل قلعه ستاره و استدعا
تعیین جمعی بکمک آن عزیز لها دارد شد چون جواسیس معتبره مکرر از کثرت کفره فجره خبر داده اند بمجرد
رسیدن خط نظر بر اینکه فوج کمکی شاید از عهدهٔ تنبیه فیه شقیه بر آمد یا نه و باز تدارک مشکل شود خود با فوج
ظفر موج کوچ کرده بهمان روز پانزده کروه مسافت طی شد باید که پای اقامت در زمین کین
افشرده باستقلال تمام بمدافعت و ممانعت اعدا پرداز ند و فوج فیروزی بلا فصل مقام
بلغار رسیده دانند فرد گذشته قدم با گرامی نکنم * گوهر جان بچه کار د گرم باز آید * سبحان ذی شان
فضائل میر منشی مبارکباد و خدمت خان ذیشان اعتضاد دوستان سلامت
خبر تفویض دار الانشا آن ارسطو فطرت سبحانی ذکا از پیشگاه جناب اعلا و سامعه افروز احبا گردیده
تبهج و سرور گردانید بسیار بجا گشت شکر خدا که استعداد آن بهره مند جوهر قابلیت بجای
رسید که لیاقت خداداد بتقرب حضرت ظل سبحانی فائز گردید چون دوستدار بمتابعت تاکید
اکفری نگونسار ما موریست و عرض مطالب بایشان حکم شده مقتضای دوستیها آنست که
مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت منزه و مشبه بلا وقفه و فضوح یافته جواب ها بر وقت رسیده باشد
زیاده جمعیت باد * مجمع فضائل و کمال محمد صالح استاد ساحت روزگار خجسته آثار
آن سالک مسالک دین قویم ناسک مناسک صراط مستقیم منبع علوم روحانیه مجمع
فیوض سبحانیه بحر ذخار افادت ابر گوهر بار افاضت مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای

رهروان مراحل تدقیق مطلع بارقهٔ آگاهی مهبط انوار فیض نامتناهی باد از چندیکه سفیر و خوبی تشریف
بدار الخلافت برده اند احوال صحت اشتمال قلم بنا ورده آری هر که از دیده دور از دل دور امید که
در همه حال یاد معتقدان درین مرکوز باطن شوارق آگین باشد هندوی با نصد و پنجاه روپیه برای
مستورات زاکیات و مقدسات عفت سمات و هندوی دو صد روپیه و نه تقان پارچه
نذر آن مخدوم مهربان ارسال یافت تقسیم نذر بانت عصمت آیات و غیره مستحقان و تابعین حاجت
بران حق شناس است از عطای فانی رفع نشود و حق کسی تلف نگردد زیاده ابرام نرفت
مخفی الملک روح الله خان مهربان سلامت شوق ملاقات از جمیع صفات ضمیر مستغنی گردیده
علم امید شما نیز در مرض آن ملاذ الاحبا تجدید و نیز تصحیح صحت ایشان امید موجب استعجاب عظیم گشت
بران مهربان قواعد صحت و ولا و انقطاع است که مفارقت ضروری ناچار است و اختیاری عمداً برخود لازم
کردن رخصت عیش اگر است خوش میزیند بالمعتقدان عقل در بین و خرد انصاف گزین
تجدید کند بیت در دو ادش گر بدنظم امتیاج غیبت دوست دریابد که استقبال هجران مشکل است
لازم که مرات خاطر ملکوت ناظر غبار آلود کدورت نشود انشاء الله تعالی عنقریب شب دیجور مهاجرت
بصبح بهجت افزوی مواصلت مبدل میگردد زیاده عمر باد همچو افاضت نشان حکیم محسن خان جلوه‌های
ثنا لیستند و تدبیرات بایسته ان مسیح ثانی مستخرج قوانین معجز شفا فلاطون زمان بقراط عهد و آوان
و انتصب جالینوس مادی ارواح مرتبی نفوس بیت حکیمی که جان میفزاید دمش روان تازه
میگردد از مقدمش بالقای الهام غیبی و پیام سروش الهی مقرون باد از ان باز که بحکم مرشد
کائنات درین ضلع بمهوای برآفات اقامت دارد از جهت که یکی قریب الجواست و برودت
و رطوبت بسیار مزاج مخلص از حد اعتدال با نحراف و اختلال گرایید و بسبب ریزش نزله
تشنج عروق و شرایین شاهی بقواب راحت خفته و دوران مرض ضعف و نقاهت علاوه آنست
در سه قسم مسهولی که وقت رخصت مرحمت شده بود تا امروز فاکره لیکن مفید ازاله العراض منها لفه
نیفتاد چون ایشان معالج دوستدار اند مشابهت اینکه مزیل علل جسمانی بوده باشند زودتر
از زود بفرستند و بار امتثال زاخشنود زیاده صحت باد حسب الحکم عالیه نواب
الهام الله خان اوقات فیض آیات زبده کواعب اسوه قدسات سرور مستورات

قدوهٔ مطاوعات همواره بمرضیات خالق کائنات مصروف باد صحیفهٔ شریفه متضمن بیست و چهار هری
و زیاده سری خلافت پناه و بنابر مقدمهٔ تقسیم ترکهٔ نواب غفران پناه رسید و مضمونش معروض
جناب مقدس گردید یرلیغ قضا تبلیغ نافذ گشت که اموال آن مغفور برای خاطر آن عفیفه
معاف شده باید که درین مقدمه خود را اختیار دانسته موافق فرائض تقسیم ترکه نماید و هر که از سخن
شنوی و صوابدید او اعراض کند معروض دارد که بتغییر منصب و عتاب بادشاهی که نمونهٔ سخط الهی
است گرفتار شود و باید که مطابق حکم قدر توام عمل آرند و بران محضر مصدقه ظاهر است که سلوک با خلفا
. چه بر پایون تقسیم شده آمده است و اخبث که بزرگی فرمود قطعه زنان باردار ای هوشیار ٭
اگر وقت ولادت مار زایند ٭ ازان بهتر بنزدیک خردمند ٭ که فرزندان ناهموار زایند ٭
حسب الحکم والا بنام مانسنگه قلعدار راج گده متهور پناه جلادت دستگاه مانسنگه را
محفوظ باد پیش ازین حسب الحکم والا صادر بهر سانیدن دزدان که مصدر رهزنی بوده شاهراه
دالی سیوه اذکهاران ربوده اند صادر شده و هنوز تدارک آن بعمل نیامده حکم محکم نافذ میشود که پنبهٔ غفلت
از گوش هوش برآورده فرکیان رتجیس تجسس پیدا ساخته بیاسا رسانند و بنابر عبرت دیگران
لاشهای آنان بر درختان شاهراه آویخته معروض دارد والا تغییر منصب و ضبطی متاب
خواهد شد بامارت مرتبت محمد امین خان بهادر صدر الصدور فرود
هرکه عاقل بود از خوبی عنوان داند ٭ که درین نامه خبرهای نیکو خواهد بود ٭ مژده افزایش
مراتب و مناصب و تزئین وسادهٔ صدارت بوجود آن قدرشناس پایهٔ امارت از مطاوی
رقیمهٔ الولا پیرایه احلالا یافته افراح موفوره و انشراح نامحصوره ارزانی فرمود حق آنست که این
شغل جلیل تشریفی است که بر قامت شریف دوخته اند عمدهٔ ارکان با فرهنگ بسیار حظ گردید
و ذکر جمیل فضل و کمال آن سرغزل دیوان عز و جلال همه وقت نقل صحبت رنگین میگردد مبارکباد
و ظروف خواهش اهل استحقاق از قدردانی و فیض رسانی ایشان مملو شود چون فرمان اجلال والا و معا
مشتمل تفویض خدمت فوجداری بوپاره و اخراج و اتعاج بخت پایه شقاوت شعار بنام دو سعادتآثار
صادر شد عنقریب از عمدة الملک مرخص گردیده بمقصد میشتابد ترصد که در تمشیت امور معروضه
حسب مرامش از آشنا متوجه خواهند بود و همواره بکار فرمائیش مرهون منت خواهد بود سبحان

سعادت نشان حقیقت خان ناظم دار السرور برهان پور فرد نامه
مکتوب تو سرشته کین هست * سطری که درین نامه بود چین جبین ست * صحیفه مسرت ضمیم
مشعر بر ملالت آمیخته و ستیزه الله لالعی رسید و خاطر را متالم و متوحش ساخت نفائس ملبوسات
دکن که برای اتحاف احباء و اخلاء و توشکخانه سرکار امانت است بسبب کم فرصتی تفریق و تقسیم
و ترسیل آن بعمل نیامده ظاهر اگلس طینتان نوعی دیگر بسمع ایشان رسانیده اند و تصدیق نموده اند
که سماعی و قیاسی نیست از عالی فطرت و فراغ حوصلگی بعید است فرد ورق ناخوانده نوشته میخوانی سخن
ناشنیده میدانی * انشاء الله تعالی عنقریب همه نفائس و نوادر بتباین درجات تقسیم میشود و حصه
شما بشما میرسد بامارت و ایالت مرتبت عاقل خان ناظم دار الخلافه عقده مکتوب
ما را از گشادن بهره نیست * این گره بیهوده بر بال کبوتر میزنم * بنگارش رقائم نیاز زبان خامه
صحبت طراز فرسوده و نامه بران را در صحرا نوردیها با آبلها بر آسوده جوابی تشفی خاطر نفرموده و
پیامی چهره تسلی نموده بمبالغه بیاد آوری چون نقش بر آب ست و مجموعه دلها بر کنار استغنا خراب
فرد گر چه پیدا نیم شکایت را درد و تاثیر نیست * سیکنم خالی دل درد آشنائی خویش را * بارک الله
رعایت حقوق صحبت دیرینه و مقتضای صفائی سینه بی کینه چنین می باید مثنوی شمع و پروانه از
تصنیفات آن بحر موج سخنوری که در کتابخانه محبت بر نمی آید نقلش باید فرستاد و یک دو
نسخه دیگر که از بهارستان طبع سحر آفرین بصد زینت و خرمی ترتیب و تزئین یافته باشد نقلش
نیز گاه گاه بمطالعه این یادگار پایدار وقت خوش گذرد به عمده امرای عظیم الشان به
بخشی الملک روح الله خان فرد آنچه در نامه نویسند که احوال بخیر * بر غلط هست
جدائی که بود خبر کجاست * شداید مفارقت از تحریر و تقریر میرا است و مرارت مهاجرت مزه
زندگانی را جواب فرمالیکن چه توان کرد که عالم بندگی مستلزم فرمانبرداریست و مستوجب بی اختیار
فرد رشته در گردنم افگنده دوست * می برد هر جا که خاطر خواه اوست * در شوال که آن امیدگاه
همایون ... تادیب کفره لازم التعذیب و سعتوری اشعوب یافته بودند مخلص در وسط راه
تنگنای ... ماتمت آن رکن رکین خلافت علیا بود و از خیرگی زمانه تا سیجار توجه فوج
ایشان براه دیگر اتفاق افتاده و دو دستدار بتقبیه آوارگان شاع اسد نگر مامور شده از دو تیغه

بدل ماند فرد رسید کشتی امید صد رهم یکبار * که باز باد مخالف وزید و دور انداخت * بهر حال
در جمیع امور بتقدیر قادر مطلق متوکل باید بود و آنچه از پرده غیب بمنصه ظهور در آید داعی شکر
باید بود زیاده بجز شوق چه نگارد بحقایق و معارف آگاه شاه عبد الله میرزاده
فرد اگرچه دوست بچیزی نمی خرد ما را * بعالمی نفروشیم موی از سر دوست * بیدماغیهای بیجا
همه بجا و نفرت مزاج سراپا ابتهاج در عالم خاص اخلاصها پسندیده و خوشنما اما معتقد بیرایه تقصیر
گرفتار محن و عناست و بانواع عقوبت مبتلا اصلا مکشوف نمیشود فرد تو هیچ یاد سبک میروی نمیدانی *
برین خرابه چه از ترکتاز میگذرد * هرچند تفکر میرود خود را در حفظ مراتب مهر و محبت شرمنده نمی یابد
اگر خدا نخواسته امری منافی مرضی و حرکتی خلاف رضا بمقتضای بشریت سر زده باشد اطلاع
بران بهترین اخلاق و خوشترین اشفاق مینماید رباعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو *
آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو * من بد کنم و تو بد مکافات دهی * پس فرق میان من و تو چیست
بگو * امید که تحائف مرسله قبول شود و دست رد بر آن نگردد زیاده عمر باد و صفائی سینه مستزاد
بنجشی الملک بهره مند خان فرد که رفتی ز شهر نهبادی * بر دل من هزار صحرا داد *
با وصف قرب منزل که بلقای خورشید ضیای گاه گاهی راحت افزای دلها می شد اصلا
قلق و اضطراب بدین هنگامه صبر و قرار نبود درین چند روز که بعد مسافت بمیان آمد شاید تعلق
و خروش آمد آمد عساکر اضطراب چه آبادی ها که از قلمرو باطن خراب نساخت ع سفر تو کردی و من
در وطن غریب شدم * حق عز و جل جلباب مفارقت از میان بردارد و آفتاب جهان
آرای جمال باکمال زود از زود سر از منظر وصال بر آرد فرد آن قدر منتظرم در ره شوق *
که اگر زود بیائی دیر است * زیاده چه نوشته آید بمعارف آگاه شاه سعد الله درویش
قواعد مناقب و نجابت و مبانی مناصب نقابت بتائید آلهی و تاکید فیض نامتناهی موکد و مشید باد
عاطفت نامه که مطاوی آن یاد از اشفاق باطن میداد ع رسید ز آئینه دل زدود زنگ ملال *
درباره استرضای خاطر خان اتحاد نشان فیض الله خان که از ارادتمندان آن مهربان است
قلمی شده چه به ازین که کاری در خور خواهش احبا از دست مخلص بر آید انشاء الله تعالی
حتی الامکان تقصیر نخواهد شد ترحم که در اوقات اجابت سمات بدعای خیر فرایاد خاطر عاطر باشد

بعمده خوانین بلند مکان خان فرد دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران * چه کنم با دل مجروح
که مرهم با اوست * وقت رخصت از هجوم غم و الم قصهٔ راز نهانی و حکایت سوز پنهانی همچنان بخاطر ماند
و گزارش آن که آتش افروز خرمن طاقت و برهم زن خانمان افاقت بود میسر نشد و آنا نهان آشکارا آگاه است
که در دل پر غبار از ترکتاز تأسف چها که نمی گذرد فرد یک حرف بکام دل خود با تو نگفتم * هنگام سفر گریه
مر قفل دهن شد * بهر حال این افسانهٔ قیل و قال بپایان نمیرسد مسبب مطلق سببی بسازد که
عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار بهجت آثار که حاصل حیات مستعار است نصیب مشتاقان گردد زیاده
بجز شوق چه نگارد بحقایق و معارف آگاه شاه عبد الله پیرزاده سبب کوتاهی قاصد
که پیش تو عرض دعا کند * شرح نیازمندی اهل وفا کند * با معتقدان تازه ساختن و از یاد آوری
ارادتمندان دیرین رایت استغنا برافراختن از استقامت مزاج سویت امتزاج بعید می نماید
توقع از اخلاق جمیله آنست که بعد ازین چنین تغافل بفعل نیاید و اشتیاق دیدنها بحدیست
که شمه از آن برنگاشتن آب دریا به مشت پیمودن ست و ریگ صحرا بانگشت شمردن فرد چنان
ز حسرت خاک در تو می میرم * که آب زندگیم در نظر نمی آید * حق تعالی سببی که در ضمن آن حصول مامول
بخیر و خوبی میسر شود و از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور آرد زیاده عمر باد بامارت و ایالت مرتبت
صلابت نشان فرد بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست * نه بسته است کسی شاهراه دلها را * الحمد لله
که مکاشفهٔ جمال با کمال در عالم خیال میسر است و مواجههٔ دولت دیدار در همه حال بتصور متصور باغ مراد
بیاد آن سرلوح نسخهٔ وداد بکف دارم و گل همیشه بهار اتصال روحانی در حدیقهٔ باطن میکارم
شکوه استغنا شعار فرومایگان جهان آشنائیهاست و گله فراموشیها شیوهٔ نارسیدگان منزل
محبت و ولا فرد از تلاش قرب ظاهر با خیالش هم خوشم * لفظ از هر کس که خواهی باش مضمون
از منست * ترصد که در همه حال مرا با خود دانسته بحسب ظاهر هم اگر گاه گاهی بیاد آرند گنجایش دارد
بقدوه بلند مکان صدر الدین محمد خان فرد از دست غیبت تو شکایت
نمی کنم * تا نیست غیبتی ندهد لذت حضور * اگرچه مفارقتها جانکاه است لیکن مواصلت روحانی
همراه بالله و الله که مجمل دل صفا منزل از هم جدائی هرگز غبار آلود نا خوشی ها نبوده و اصلا
قدم به شاعر شکایت نه فرسوده حق تعالی آن بهار گلشن اقبال را در مهد عافیت داشته

کامیاب صحت و سلامت دارادو دیدها و ارشاخسار مواصلت گل چیدنها بوقت خویش میسر آید
فرد گر نبودی محنت هجران و درد اشتیاق ٭ کس نمیدانست قدر دولت دیدار را ٭ لصاحبزاده
والاقدر محمد خلیل فرد یار اگر سر رسیدن بیمار غم ست ٭ گوییا خوش که هنوزش نفسی
می آید ٭ تپ محرق از دو هفته هوش ربا و جانگزاست و معالجه منجر بشدت و استیلا خدا کند
که انجامش بخیر باشد لیکن ناخن بیقراریها اینهمه خاطر را می خراشد که خواب از دیده رمیده و از غلبهٔ
حرارت کانون بدن آتشکده گردیده باید که بدیدن این خط زود تر از زود روانه اینصوب شوند
و بر سم یلغار خود را برسانند تا باشد که دیدار آن نور باصره بصیرت تدارک چشم گریان و تشفی دل بریان
نماید و جراحت بیماری به اندمال گراید فرد بلبم رسیده جانم تو بیا که زنده مانم ٭ پس از آنکه
من نمانم بچه کار خواهی آمد ٭ لعمدة الملک غازی الدین خان فیروز جنگ فرد پس از
عمری بکویش میروی میخواهم ای قاصد ٭ که بر رویش نگاه اولین از چشم من باشد ٭ ابراز شوق
مواصلت اگرچه مافوق طاقت بشری ست لیکن عالم بندگی مقتضی بیچارگی و فرمانبری لاجرم مبالغه
و اغراق را مناسبت مقارنت معنوی انگاشته بدعا می گراید که بعد حصول
رخصت از سامی خدمت بنا بر تنبیه بخت بلبند باغی و انتزاع قلعه دیوگدهه بموجب حکم محکم عازم
مقصد گردیده در ظاهر قصبه پونار توقف گزید برتهی سنگه راجه چانده و فوجداران قرب جوار
بر وفق احکام مطاعه لازم الاطاعت بفوج ملحق گردیدند پس از استخبار دهم شوال بعزم استیصال
کافر بدسگال کوچ کرده بطی هفت مرحله پای کوهی منیع که آن حصن متین بر قلعه اش سر بفلک سوده
ماندهای بادشاهی به ترتیب فرود آمد چون کافر بد سرانجام پیرامون قلعه آلات و ادوات توپخانه
چیده و کمین گاه غارها و شگافهای کوهسار را با حتشام بیش از سور و ملح استحکام داده بود بخدعه و مکر
خیال محال در سر داشت باظهار جواسیس آگهی یافته بمراسم هوشیاری و پاسداری که مناط احتیاط
سپهگری و سرداریست قیام ورزیده دلیران منصور را از جسارت بوقت منع نموده بعد از
پنج و شش روز که عاصیان از تقاعد یلان قابو جو و مطمین شدند بهادران تهور کیش انتهاز فرصت
دانسته دامن بکمر زده جان بکف نهاده بغتة بران کوه سپهر ارتفاع برآمدند و در حالت نوم و
غفلت بکمر کوه رسیده گروهی انبوه را بتیغ کشیدند بقیة السیف سراسیمه هراسان بپای قلعه

فلعه بالضم و تشدید لام بالای ماهم خم ۱۲ آلات جمع آلت و آن چیزیست که بدان کاری و چیزی سازند و ادوات بفتحتین بمعنی آلات حصول کاری جمع ادات بالفتح ۱۲ مناط بفتح مصدر میمی و اسم ظرف بمعنی جای در آویختن چیزی

گریختند بندهای فدوی مسامحه نکرده پاشنه کوب بتعاقب شتافتند از شور و غوغا غنودگان
پیرامون قلعه نیز خبردار شده فی الجمله حرکت مذبوحی کردند آخر الامر تاب مقاومت نیاورده
با گریختگان طریق فرار پیمودند و مجاهدان منصور شیوهٔ نگاشتی که طریقهٔ عاجزکشی است مناسب ندانسته
غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموعهٔ توپخانهٔ غنیم ضمیمهٔ توپخانهٔ پادشاهی شد و فتح عظیم نصیب
اولیای دولت قاهره گردید بهر کار باخبر آورند که بخت ازلی از قلعه بدر شده در جنگلستان
دشوار گذار آوارهٔ دشت ادبار شد چون قلعه بر قلهٔ کوه است صلاحیت نقب و کوچه سلامت
ندارد صورت فتحی بدرگاه والا معروض داشته بموجبی که حکم شود بعمل آرد بعمدة الملک
با فرهنگ غازالدین خان فرد منم که بتو نفس میزنم زهی خجلت ٭ مگر تو عفو کنی
ورنه چیست عذر گناه ٭ آرزوی صحبت مسرت پیرا بمرتبه ایست که بمقیاس قیاس در نگنجد
و بمکیال خیال در نسنجد ناچار از تسوید تشریح آن درگذشته بمدعا می‌گراید که حقیقت انهزام
و اخراج کم بخت شقی بعین عنایت فتاح حقیقی پیش ازین برنگاشته چون قلعه دیوگده بر تیغ
کوهی مرتفع واقع شده که به نقب و کوچه سلامت راه بدان نتوان برد لهذا کیفیت بحضور
پرنور معروض داشته منتظر جواب است بالفعل از سه طرف بتعیین تهانجات راه رسیدن
رسد بند کرده و بتاخت قزاقانه آبادی های متصله خراب بسیار نمود میگویند که ذخیره در قلعه
بسیار است انتزاع آن محاصره قرار واقع میخواهد اگر فوج گران با مصالح توپخانه بکمک رسد
باقبال عمده مال کار متحصنان تنگ گرفته بتصرف والا در می‌آرد و آن عمدهٔ ارکان با فرهنگ
نیز تدبیر اندیشیده اگر بقدسی جناب معروض دارند صلاح دولت است زیاده عمر باد ٭
مبارکباد و سال قرن بجناب شاهزادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه هواخواه بلا اشتباه
لطف الله گلهای تسلیمات را افسر فرق مباهات ساخته بعرض حواشی انجمن کرامت
موطن میرساند هزاران شکر بدرگاه شهنشه متعال که این سال همایون فال از سنین عمر
ابد اتصال بدولت اقبال بانجام رسید و بتاریخ میلاد میمنت بنیاد در ساعتی که با نوار
سعادت قرین میزان مسرت بر زمین بوده کفهٔ ترازو را از وزن عنصر لطیف که از کمال
عظمت و فرط ثروت ترازوی رخشان آسمانش نتواند سنجید برسم مقرر و آئین مستمر

گرانبار قدر و شرف گردید محتاجان را از وجود آن نقد مقصود بدامن آرزو افتاد و عالمی
کامیاب موائد فضل و احسان گردیده زبان بادعیه مزید بقا و ادای مراسم شکر و ثنا برگشاد
قطعه مبارکباد سال وزن بر شاه * که رستم در مصاف اوست روباه * باستقبال او
فیروزی و فتح * بصد اقبال دائم چشم در راه * ضمیرش مخزن اسرار غیبی * دلش از راز تقدیرست
آگاه * الهی در جهان با فر شاهی * نگاهش دار چون خورشید و چون ماه * نیر عالم افروز
بهروزی از مشرق فیروزی تابنده باد بجناب شاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت بهادر
خیرخواه بلا اشتباه لطف احمد بعد ادای بندگی بعرض ملتزمان بساط مکرمت مناط میرساند درین
زمان مسعود و بشارت سالگره وزن پیکر کرامت آمود سامع افروز هواخواهان گردیده و سر شادمانی
از حد گذرانید و ازین مژده طرب پیرا نوبطلبان بهر یارا مرادات ظاهر و باطن بحصول انجامید
ایزد بیچون خجسته و همایون کناد و رشته سالگره را بسر رشته عمر ابدی منعقد گرداناد رباعی این سال
که سنین عمر تو فزود * از هر عقده کار یا کشایش فرمود * تا عمر ابد بفضل داور صمد * این رشته عمر
منعقد خواهد بود * رباعی وزن تو ز گوهر و زر و سیم و نقود * بر ریزه جهانیان در فیض کشود * از آئینه
امید حاجتمندان * با صیقل جود زنگ افلاس زدود * زیاده چه عرض نماید کوکب دولت و
اقبال از اوج حشمت و اجلال تابان و درخشان باد بعمدة الملک فیروز جنگ مشتمل تهنیت
فتح و عطای گرامی خطاب سپه‌سالاری از پیشگاه خلافت و جهانداری
آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد * تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم * لله الحمد و المنة
که بمیامن نصرت و تائید الهی و نیروی اقبال عدو مال بادشاهی تعاقب و تنبیه سپاه و خیره
فئه شقیه که با حشر انبوه مراحل گمراهی بگام جرأت بیهوده در اقصای صوبه مالوه غبار
فساد انگیخته بود و بآئین دلخواه بفعل آمد و خیل کفره ضلال در بسیج جا بجا از نهیب و غارت از صدمه
سطوت افواج فیروزی شعار هیبت و دورباش دلاوران تیغ گذار گوشمال سخت یافته مانند
بنات النعش متفرق و پریشان گردیدند حق اینست که با وصف طول مسافت بسرعت سریع تر رسیدن و
کافر خاسر را بی نیل مقصود برگردانیدن کار رستم و اسفندیار هم نبود قطعه خیاط زمانه بی تکلف *
بر قد تو دوخت جامه فتح * نام تو در ابتدا نوشته * منشی قضا بجامه فتح * در جلد و این فتح نمایان

عطای والا خطاب سپهسالاری از پیشگاه سلطنت و شهریاری که در آرزوی این لقب کافی همت
بسا نامواران و سرواران تلاشهای شایان نقد عمر باخته حسرت با خود برده اند بهزاران
میمنت مبارکباد و همواره مواد شوکت و اقبال بفیض فضل مهیمن متعال روزافزون شواد
مبارکباد پسران نجابت والاشان معمورخان نخل پیرای ریاض روزگار آن سرو جویبار
همیشه بهار گلشن ارجمندی را نسزاوار نکهت و سربلندی دارا و درین هنگام نزهت فرجام گلبانگ
شگفتن گل و سنبل در خیابان آمال آن نخل برومند حدیقه اقبال مشام آرزو را بروایح روح پرور معنبر
و دماغ جان را به نکهت مشک و عنبر معطر گردانید آفریننده روز و شب این نعمت غیر مترقب فرخنده
کناد و آن هر دو نوگل حدیقه را بآبیاری فضل خویش بالنده و سرسبز داراد مثنوی شکر ایزد که یافت
سطح زمین ٭ محکمی زین دو رکن دولت و دین ٭ چون دو چشم از برای زینت و زین ٭ مایه عمری
نور دیده عین ٭ ملک صوری و معنوی آباد ٭ باد پیوسته زین دو نقش مراد ٭ بحمد الملک
فیروز جنگ بهادر سپهسالار مشتمل بر فتح قلعه نوگدهه تا جلوه ماه و مهر برا وج سپهر روشنی افزا
شش جهت پنجی سراست بزم دولت و کامرانی آن محی مراسم قدردانی مشید ارکان فیض رسانی
جلوه افروز دیده نظارگیان باد نگارین نامه مواهبات شمامه متضمن توجه عساکر فیروزی بمعاونت
و مظاهرات غلام بارگاه عظمت و جاه عز ورود فرموده اطمینان وافر بخشید چون جلادت رتبت راجه
اتم چند کنور که بموجب حکم قضا امضا با فوجی انبوه که همراه آن عمده عمدها تجالتا رخصت کمک یافته بود
بوقت رسید امداد مرافقت و معاضدت گردید چو باغی خسران شعار بغرور صعوبت طرق وافزونی گروه
مغاک هوای نخوت نمرودی در کاخ دماغ افگنده بود هر روز به توپ و تفنگ از طرفین هنگامه رزم و پیکار
گرمی داشت فدوی در گاه باستحکام سیاقات و انسداد مسالک محاصره قرار واقع نموده طریق عبور
و مرور قافله و راه رسیدن رسد مسدود گردانید چون چندی بدین وتیره گذشت و حسن
کوشش دلاوران صف شکن بهادران خصم افگن دران کتلهای دشوار عبور و سنگلاخ
صعب المرور سودمند نیفتاد بندهای فدوی تاب تحمل نیاورده بصلاح و صوابدید بهادر گر تصمیم
عزم یورش نموده دست توکل بحبل المتین تائید آلهی و اقبال عدو مال پادشاهی زده غره ذی الحجه که
ساعت سعید بود از دائره گاه بر آمده بتحریک عرق غیرت و همت بسان شعله جواله بر آن کوه آسمان شکوه

متصاعد گشتند اگرچه در اثنای تصاعد از کشتها پشتها آماده گشت اما یردلان بریزش بان وبندوق را
بتن بر داشته بدار و گیر تهورانه و بهوی های مردانه خود را بپای قلعه سانیدند و بسلم و نردبانها که چوبین از
هر طرف بر برج ارتفاع گزیده بضرب تیغ سرافشان با سر اندوش مخذولان براندختند و رایت غلبه واستیلا
برافراشتند و حصن متین که سر بفلک اطلس میسود مفتوح گشت مفصل این مجمل از نقل عرضداشت مفهوم میشود
امید که کلید فتح باب عرضداشت مرسل بوساطت آن نوئین والاتمکین ارسال حضور گردد و مراتب و
مناصب بهادران تهورکیش در خور حسن ترددات و تفاوت درجات افزایش پذیر باد و عمر باد مژده آن منتشر
بجناب حضرت خلد مکان مشتمل فتح قلعه دیوگدهه خانه زاد فدویت نهاد علی مراد بعد ادای
آداب تسلیمات و کورنشات بموقف عرض ناصیه سایان سده سماوی برکات و جبهه افروزان عتبه مسجود کائنات
میرساند درین ایام فرخنده فرجام که اولیای دولت ابد قرین را اسباب استیلا میسر و اعباء سلطنت جمشید
آئین برامنهی بخت بفیروزی میسر بود قلعه دیوگدهه که حصنی است انموذجی از حصار چرخ برین و ساکنانش
از آفات منجنیق بنیرنگ سپهر فیروزه رنگ عافیت گزین قطعه گشته حصنی ز رفعت و وسعت * بهر دو چون
حصار چرخ برین * غوطه خورد تو آسمان بپیش * نور جیش بجای گاو زمین * بعون نصرت تایید فتاح
مطلق و قلاوزی اقبال عدو سوز دشمن گداز به سر شد برحق مفتوح گشت از نیرنگی تقدیر الهی و شگرف
کاری فضل نامتناهی نقش مراد بر کرسی نشست تفصیلش آنکه بعد رسیدن راجه اتم چند کنور با جمعیت شایسته
و سامان توپخانه محاصره قرار واقع نموده در پیچولهای کهسار و شعاب و شگاف کتلهای دشوار گذار
یلان جنگجوی و یردلان شعله خوی را مستعد برق افگنی و آتش فشانی نموده متمکن گردانید و قلعه نشینان از بالای
برج و باره به تیر و تفنگ رزم افروز بودند بهادران نیز از کمین گاه برآمده ممانعت و مدافعت می نمودند
چون چندی برین و تیره بگذشت گشایش کار غیر از یورش و جانبازی که فدویان را سرمایه سرخروئی
و سرافرازیست ندیده و انتظار رسیدن فوج عمدة الملک فیروز جنگ نکشیده همه بندها در قفا دل نهادن این
مصلحت گرویدند و تن بتقدیر داده غره ذیحجه پیاده از دایره گاه برآمده و جان بکف نهاده برق افگنان
و جنگ کنان بر فراز کوه روان گشتند پیش قدمان مصاف عدو سوزی نیز از کمین گاه برآمد آخر الامر ضرب
زن و زنبورک خصم افگن پیش گذاشته متوجه تصاعد و صاعقه افروزی گردیدند توپهای رعد
خروش بغرش آمده و تفنگها از طرفین بسان ژاله باریدن گرفت و روی هوا از ابر دود تیره تر شد

وزمین معرکه نمودار لاله زار گردید و هنگامهٔ رستخیز آشکار گشت **نظم** زهر سو فرو ریخت توپ و تفنگ ٭
در آتش نهان گشت میدان جنگ ٭ یا زاز خونریز از هر دو سو ٭ نشستند برق افگنان
روبرو ٭٭ درین جرأت مردانه بسیاری از بندهای بادشاهی نقد جان نثار کردند و گروهی انبوه
به تلاشهای مردانه زخم خورده تهورانه نقد شجاعت را بسکهٔ زخم و جراحت کامل عیار گردانیدند با اینهمه
دلیران معرکهٔ قتال از مجروحان و مقتولان حساب برنداشته بارش ناوک بلا و ریزش حقه‌های باروت
اجل را چون تقاطر ابر بهار ساحت چمن ابر انگاشته خود را افتان و خیزان بپای قلعه رسانیدند و
سلم و چوبین از هر طرف بلند ساخته بر بروج و دیوار عروج گزیده با بدبران یکبارگی خنجر دست و گریبان گردیدند
مقارن این حال همه سپاه حشم باطبل و علم انبوه هم رنگ ابرهای متراکم متصاعد گشته و بهر سو تفضیل
در بروج حمله برده جمّ غفیر را تیغ کشیدند و رایت استیلا برافراشته جمعی کثیر را بنار جهنم واصل گردانیدند
و فریقی دل باخته دست از پا نشناخته از فراز دیوارها بتحت الثری پستی افتاده بیجانه ممات چشیدند
بقیة السیف اسیر و دستگیر گردیدند و گمجت سنتی قرین خواری و چنین شرمساری خانه و بابهای که
عقب سر قلعه برای روز سیاه خود ساخته بودند فته ببخگاهای جهنم آسا گشته بادیهٔ بلا گشت و چنین
مستقیم توپخانهٔ عظیم بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد کلیه فتح ارسال داشته امیدوار است که بندهای
جان نثار و فدویان تیغ گذار بتفصیل علیحده بنوازش بادشاهانه و مراحم خسروانه سرفرازی یابند
تاریخ فتح منشی خانه زاد استخراج نموده **قطعه** قلعه کز بلندی و وسعت ٭ کوس رفعت ببام چرخ
نهاد ٭٭ مثل آن حصن آسمان پایه ٭ در متانت فلک ندارد یاد ٭ چون بفرمان شاه عالمگیر ٭ شد مسخر
بزور تیغ جهاد ٭ هاتفی گفت سال تاریخش ٭ دیوگده فتح شد مبارکباد ٭ زیاده حدادب ندید
آفتاب عظمت و جهان آرائی از مطلع عالمگیری و کشورکشائی طالع باد بجناب حضرت خلد مکان
مشعر بر ورود فرمان و گذارش شکر مواهب گوناگون در جلدوی فتح قلعهٔ دیوگده
فدوی بلا اشتباه لطف الله ناصیهٔ عبودیت به تقبیل شده سجده تمثیل نورانا ساخته بعرض مقدس
زمین بوس جناب گیتی ملجا و مستفیضان آستان آسمان ارتقا میرساند در خرگاه سکینه با نوار آثار سعادت
قرین و سپهر اختران احتشام تفضل برزمین بود ورود مسعود توقیع عالم مطاع جهان مطیع
که جان قدسیان سینه حرز خرّش صدق که بیان ثنا بهر لفظ شکر فش باد چون وحی آسمانی

جهت بالهم و تشریف فتح فوقی است
ازدلات جنگ ... دروده
بالهم دیبای ... بالا زین محروم
بارو ... تفصیل حصاران
تفصیل بردن ... دیوار
حصار یا بیرون ... برج
متنی دیوار درون حصار ... دست
نا امید و مایوس ... سیاه

چهرهٔ ارادت و اعتقاد نورانی نمود موهبت خلعت خاصه و عطای اضافهٔ پانصدی ذات و سه صد سوار
از پیشگاه خانه‌زاد نوازی در جلدوی فتح قلعه دیوگده تازگی اعتبار ذرهٔ بیمقدار بدرود فلک رفعت ار
سود و سه گر بتن من زبان شود هر موی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد * بخط خاص تقدس اختصاص
ارشاد شده بود که از مکان اقامت ادبار باغی خاکسار مستحق بوده در حالت غفلت با یلغار
قرار واقعی رسیده و بارانده نگارش برآورد و عمده فدویان یکرنگ خان فیروزجنگ با حسن خدمت
و همرفقت از خود راضی وارد انشاء الله تعالی بر طبق هدایت قدسی سرایت که فهرست جریده
سعادت و سربلندی و کتابچهٔ طاق دانش و هوشمندی است بعمل خواهد آورد تا منظر صبح ظفر
جولانگاه شهسوار مهر انور دست سر سلطنت ابدبنیاد مجلس اشرف خدیو دین و داد بخشش مشرق
خورشید باد * بامارت و ایالت منزلت اعتضاد خان در تعزیت امیر الامرا شایسته خان
سنگر باد ویران تا ابد * که ماند ز خورشید جهان تست دائم در کسوف * باستماع خبر سپری شدن ایام حیات
مستغفار نواب غفران پناه خلد آرامگاه چه خون جگرها که بر خود ناخوش نموده و چه قدر رکه دوست یا کسر خاطر
غمناک را دامنگیر نموده لیکن چه سود که در عالم حدوث مخلوقی خلعت دوام حیات نپوشیده و
متنفسی شربت بقا و ثبات نوشیده شربت مسرت از شوائب کدورت صافی نیست و نوش را
از نیش جراحت خالی نه شمع گردد بیمار مگر گلشنی نیست و گل مثال بقا یکروزه فرستنش لازم
که نظر بر نجات صبر که از اخبار و آثار بران عیار همدانی هویداست رضا بقضا داده طریق شکیبائی
اختیار نمایند و آن راه یافته جوار رحمت حضرت آفریدگار که مثل آن سرو سرفراز گلشن امارت
خلف الصدق نامبرده نام برد ازانه فی الحقیقت همیشه حی و قائم اند * بیت * گر نخل قامت میشود
پایدار باد * دریا اگر گذشت در شاهوار باد * بمرزا محمد نصیر در تعزیت سیف الدین خان
شعر * خدا هر چه خواهد بکند بنده باش * رضا پیش گیر و سرافکنده باش * نوائر قضیه
جانسوز سهام واقعهٔ جگر دوز خان مغفرت نشان داغ ناکامی بر دلها نهاد و ازین حادثه بی‌ثبات
نزد آشنایان راه سفینهٔ صبر و قرار بگرداب عقوبت و اضطراب افتاد * بیت * حدیث زندگی
خوابیست تا چشم کشاده نیست حیات نیست تا نفس برآید و گذشته گل او را
خار فرین بست ... او را خار ... بیت * سبزه دل بر دم حیات ... کس لب بست

باد را نگیرد * لازم که بعروهٔ وثقی رضا و تسلیم معتصم بوده سلامت برخورداران از حضرت آفریدگار
جهان مسالت نماید و روح پرفتوح آن چمن آرای ریاض رضوان را بفاتحه شاد فرمایند *
بیت گر شکر درخت نارون هست * ور لاله نماند یاسمن هست * بجناب فروزان کوکب سپهر
خلافت شاهزاده والاگهر محمد معز الدین بهادر خانه زاد درگاه ثریا جاه لطف الله بعد
تشیید مبانی بندگی و تمهید قواعد پرستندگی بعرض حاشیه نشینان بساط فیض مناط میرساند
درین ایام بهمیت فرجام منشور تفاخر گنجور با خلعت خاصه مشعر بتفویض امر جلیل اتالیقی که نمونه
تفضلات سترگ خداوند حقیقی ست و تاکید رسیدن بتعجیل عجیل در رکاب نصرت انتساب و تقدیم مراسم
فدویت با نتزاع قلعه پرناله که عساکر فیروزی لوا به تسخیر آن مامور است نزول اجلال فرمود خیرخواه
صمیمی از غایت بشاشت و خرمی در پیراهن نگنجید و بعد ادای دوگانه شکر ایزد یگانه همان روز
از اسعد نگر کوچیده در ظاهر قصبه بهادلی منزل نمود بشارم برشکرگذاری بسبب بر حق و غیر نگسازی
مقدم مطلوق که آرزوی دیرینه بحصول انجامید و بهارستان آمال را مژده شگفتن و نماء رسید انشاء الله تعالی بعد
عنقریب بشرف استیلام آستان فیض مقام دریافته بنیل مرام فائز میگردد کواکب ثروت و عهد دولت
از کمن سروری و صولت پاینده و درخشنده باد * بحقائق و معارف آگاه شاه عبد الصمد
پیرزاده و مبارکباد تولد پسر فرخنده اختر بخت نیک بشارت رسان ماست * اقبال را ز پرده
امید صد نوا ست * ایزد متعال داور قیوم بیهمال که نقش طراز کارگاه امکان و صورت پرداز
کارنامه کون و مکان ست آن صدرنشین سجادهٔ صفوت و صفا اوج گزین کرسی مجد و علا را بمطالب
اقصی فائز دارد درین هنگام فرخنده فرجام نوید تولد گوهر بیبها و ظهور مشتری سعادت پیرا از صدف
آمد و سپهر تمنا سامعه پیرا گشته صلای سرور جاودانی در داده و جمیع هواخواهان را ازین مژده فرحت
آمال قدر او بکثرت افتاد آفریننده لیل و نهار آن بهین نتیجه حیات ابدی و گزین ذریعه بقای سرمدی
بعمر طبعی رساناد و سایه همایون ایشان را بر تارک مبارکش پاینده داراد * جواب حسب الحکم
بجناب خلد مکان مشعر بورود فرمان در مقدمه تفویض خدمت اتالیقی
شاهزادهٔ جهان و جهانیان خانه زاد عقیدت نهاد بعد ادای آداب تسلیمات
و کورنشات موقف عرض باریافتگان سدهٔ عرش اشتباه و ناصیه سایان عتبه خواقین سجده گاه

عه نام درختی است
اتالیق معلم و ادیب

هیرساند که فرمان قضا جریان بهشرف الاطاعت و واجب الاذعان مشتمل بر تفویض شغل خطیر اتالیقی شاهزاده
ظفر اماده که بانتزاع قلعه برتاله رایت عنف و استیلا برافراخته دارند در رود کرامت نموده سر عزت و افتخار
ذره بمقدار باوج کیوان و قبه فرقدان سوده شکر و سپاس این موهبت بمقیاس انسان ضعیف البنیان
نیست اساس یا چه یارا که برگزارد بیت از دست و زبان که برآید ✤ کز عهده شکرش بدر آید ✤
بمجرد ورود آن بهمه باره‌ی سعادت و سرفرازی از مقامات اسعد نگر بهاروز کوچیده راه نورد جاده
مقصد گردید نظر بتاکید رشادت تمهید بصیر انور و بهابر باد جهان پیما سبقت گزید انشاء الله تعالی عنقریب
ادراک استقامه خدمت عالی می نماید و بانجام مهام واجب التقدیم مطابق مضمون منشور هدایت منشور
پرداخته مصدر نیکو بندگی میگردد و بیمن خلافت و جهان آرائی از مشرق فرمانروائی و کشورکشائی طالع باد
به نصر الله خان خلف لشکر خان فرد دردا که ما همان خون جگر می نوشیم ✤ تلخی از دل نبرد
قرب حرم زمزم را ✤ باالتفاقات حسنه و تعقابات که مقتضی دوام دید نهاد منتج حصول دولت ملاقات
ست کام توجه بمنزل مشتاقان نفرسودن و عمدا نبازبالش تجاهل و استغنا غنودن از چه راه بهان صاحب
جایگاه بر مفارقت خاطر خواه ترجیح داشت که در همه حال مشاهده جمال باکمال در عالم خیال منیر بود
و تصور دیدار فائض الانوار رنگ کلفت از مرآت خاطر میزدود بهر حال بقول بزرگی که هر آنچه
بگل آن نتوان رسید یکلی از ان دست نباید کشید گاه گاهی بمدیدار فرحت آثار خورسند داشته باشند
فرد ترا صد یار گیسیم همان مشتاق دیدارم ✤ متی چشمی بگو هرکم نگیرد و تراز ورا ✤ به محمد خان
میرزا محمد ناصر ایرانی که تازه از ولایت آمده بود و مشفقت اندیش صمد پرور
هر امقصود ان کرده ✤ آنکه دیدار ترا دیده اند هم چون کرده ✤ اوصاف شمائل و محامد حمیده اذکار
اخلاق گزیده و دیده ظاهر و باطن را آنقدر بموانع دید نهاد ماهچین ترا انتظار چون سر رشته بها
آرزومند قدکش پینها ساخته که خاطر امید وار از غایت استیلای شوق نقد صبر و قرار باخته
بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد ✤ بسا کین دولت از گفتار خیزد ✤ مقتضای بیاد بیند
باطن و کشش قلبی آنست که امروز فردا دیده دیدار طلب بطالعت خورشید ضیا مشرق جهان افروز
گردد حسب الحکم عالی بابارت مرتبت رحمت خان مشتمل بر قوانین بسالت
دلیل براهین ایالت خان سمو المکان من باظهار جدا ایشان معروض عالی گردیده گردد ابوه

از خبث طینت شقاوت پژوه فراهم آمده برمورچال آن سالار دودمان مجد و اعتلا از سمت قلعه پونکده
که سرکوب قلعه پرناله است داعیهٔ فاسد دارند لهذا حسب الامر مطاع جهت اثر نگارش می آید که از خدعه
و مکر مخذولان متنبه بوده مدافعت و محافظت آن فئه باطل ستیزان مطمح نظر دارند و دقیقه از دقایق بیداری
و هوشیاری نامرعی نگذارند و مقدمه اضافه منصب الالتماس آن فدوی بعرض رسیده امر شده که ستیزه فتح
مشت بر فرش است انشاالله تعالی عنقریب جمال شاهد تمنا در مرآت حصول مدعا جلوه گر میگردد و لازم که
از مراحم خسروانه خاطر مستظهر داشته در کار پادشاهی که سرمایه سعادت نامتناهی است سرگرم باشند

حسب الحکم عالی براجه کشن سنگه تهور و جلادت پناه شهامت و شجاعت دستگاه همواره
مشمول عواطف پادشاهی باشند با نهای منهیان بعرض عالی رسید که دزدان کشتی از سمت چیپا
مورچال آن قدوهٔ فدویان از بحر دریا اکثر رسیده تعلیم بسیاری متعینان میرسانند امر منیع شرف
صادر شد که ایشان از آئین حفاظت و خبرداری و قوانین تیقظ و هوشیاری بعید نبوده متنبه و دزدان
و شقیه آگهی چوکیهای و تهانهای مستحکم سر راه گمراهان مشارالیه تعین کنند و بجاسوسی مردم کار آگاهی
خبرچی را بخاک هلاک انداخته لاشهای شان بدرختان شارع بیاویزند که باعث عبرت عاصیان
دیگر گردد و در مقدمه اختلال انتظام وطن و التماس رخصت که بکرر بپایه سریر رسیده لنا معروض عالی
گردید ارشاد شود که درینوقت سرانجام کار دربار پادشاهی بر جمیع مقدمات مقدم بلکه اسعد و استجارت
وطن در حق آن جلادت دستگاه لیما باید که از راه صلاح اندیشی مجال طلبی نکنند و سرانجام کار
خداوندی ظاهر و باطن که حفظ آبرو و قیام وطن بدان منوط و متکفل است بر ذمه نمک پرستی لازم شمرند یقین که
بدینموجب عمل خواهد آورد و در طلب میرعبدالرزاق شاعر ۵ اگرچه صحت تراشه مسافت
سامعه باصره وارد شرف جاه افزای ذکر قابلیت و اوصاف اهلیت آن مقبول مشتغولان ذکر
خفی و جلی و آن سرآمد موفقان توفیقات ازلی آنقدر مشتاق دیدن ساکردند که دیده در انتظار قدم بخیه
چون زخم آب رسیده بهم نمی آید و دل پر آرزو بیطاقتی می افزاید بر صدد که کلبهٔ احزان بفروغ مقدم آن خلاصهٔ
اهل سخن چون خلوت فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و مشام اخلاق جان بپیغام روح
روان رشک صحن گلشن گردد رباعی ای آنکه ز گوش پیچ پیدا نشنی + خوش آنکه ز گوش پای
بر دیده نهی + تو مرد یک چشم نه آدینه گوش + از گوش برون آی که در دیده نهی + درخصت

**تولد پسر بخان عالیشان ملتفت خان** فروان نمایش مرد لوری مطلق را سزد که بقدرت کامله حکمت بالغه اش فرزند دلبند در ساعت سعید میمنت تولد نما سیده وقطره آب بر آفتاب جهانتاب تفوق گزیده کشور وجود صورت بفیض وجودش معمور دارد اما که معنی اندوچه مسعودش رونق پذیر گردد ـــه زین بشارت جمله و نهاده شاد شد ٭ یا ملک جان طرب آباد شد ٭ ایزد چون آن نونهال نورس بوستان کن فیکون را بثمرات سعادتمندی بهره مند ارجمندی دارد و ظل ظلیل ایشان را بتبارک مبارکش ممدود داشته بکمال عمر طبعی رساناد **بجناب پادشاهزاده محمد اعظم شاه در تهنیت تولد شاهزاده والا گهر** فدوی خیرسگال بعد تمهید مراتب خضوع وابتهال بعرض فیض اندوزان انجمن دولت واقبال میرساند در وقتی که دیده امید بر شاهراه ورود منتظر ساعت سعید میلاد خجسته بنیاد می بود خاطر در ترصد وصول این بشارت دل افروز می شمرد لطیفه دلنواز سطوع نیر جهان آرا جهانیان را سامعه پیرا گشته فسحت کده تمنا را بلوامع حصول مامول نورآگین گردانید و فضای دلها را بشوارق شادمانی فروغ جاودانی بخشید قطعه بحمدالله که از پی جاه وجلال شهریار ٭ گوهر مجید مجید دل آمد بکنار ٭ طالع اقبال [illegible] جاه وجود آمد فرود ٭ کوکبی از اوج عزو ناز گردید آشکار ٭ شکر یک حضرت داور داد و خلاق [illegible] نتیجه دولت پایدار در زمان مسعود قدم سعادت توام ملک شهود نهاد و آوازه این جشن طرب پیرا گنبد سبز طارم سما پیچیده لعبتان انجمن علوی در قصاصان بزمگاه سماوی را باستعمال آلات نغمه پردازی واستکمال اسباب دلفریبی ونوا نوازی اذن عام دردادند مثنوی چو خلد برین محفل آراسته ٭ پر از قصر [illegible] بانیها خاستند ٭ و عیش جا و دیگر دید باز ٭ براسشگری زهره بنواخت ساز ٭ چو گل عالمی از عیش و طرب فراهم شدی آید از خنده لب ٭ امید که این دولت خداداد و نعمت ابدی بنیاد بهواخواهان مبارک باد و بمیامن قدم میمنت لزومش سواد شوکت و بهروزی روزافزون شود **حسب الامر بخان والا شان فضائل خان** حسب فرموده ثمین گوهر خلافت علیا و بهین دوحه حدیقه سلطنت ابد اعتلا نگارش می یابد که آخر شب جمعه هجدهم ربیع الآخر [illegible] باغی وطاغی که از جاده بندگی جناب جهانبان خلافت انحراف ورزیده بود با فوجی از هزار سوار و پیاده که باکمکی جنگی ده هزار [illegible] سامان بسر از دره پاقلعه [illegible] سبیل [illegible] با لیگر که از فدویان و پروردگان [illegible] است لعباسات آن [illegible] کار [illegible]

و میر اجل نخلیه با برادرش بقراولی[٥١] و هراولی ادرایت پاسداری و هوشیاری برافراخته میداشت
خبر دار شده آماده ممانعت و مدافعت گردیدند و از طرفین در پرده شب به تیر و تفنگ جنگ سر شده
رفته رفته هنگامه زد و خورد و چپقلشهای بر ملا افتاد و در نشیمن به نیرنگی قدرت الهی و سازگاری
اقبال بادشاهی تیری از شست تقدیر جسته در کله مدبر زیاده سر ز انداز[٥٢] شد و در حال جان داد
از وقوع اینحال دود از نهاد کفرهٔ باطل سگال بر آمد و آشوب شور و شغف بر خاست یلان تهورکیش
از سراسیمگی فسدهٔ بداندیش آگاهی یافته شعله های بافروخته از مورچال قدم مسابقت پیش گذاشتند
و جنیش افعی زنبورک و شلک تفنگ و خدنگ بسیاریها کشته و خسته شدند تمامی رسید تصرف در آورده
لوای فیروزی برافراشتند از آنجا که وقوع چنین مقدمات از آثار فتوحات خدیو کائنات است این
عریضه بعینه از نظر اکسیر اثر بگذرد و آتماجی مذکور با ضافهٔ خطاب مناسب و رفقایش بافزایش مراتب
و مناصب سرفرازی یابند **بعنایت خان در تعزیت خان** سعادت نشان من
از سنوح سانحهٔ ناگزیر برادر بیجان برابر من مستمند را اندوه بی پایان در گرفت و از شدت ملال چه
ستمها که بر دل محزون نرفت ع رفت ازین گلزار و خار حسرتش در دل بماند ؛ آخرالامر که بتامل
گرائید علاج این مرض مزمن غیر از شکیبائی ندید آن عزیز القدر نیز بصبر در سازند و آن سالک
مسالک ملک بقا را بفاتحه خوشنود کنند که در عالم حدوث کل حادثه را همین حادثه در پیش است
فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ؛ ز جام دهر می کل من علیها فان ؛ **بخواجه عبدالرحیم** پیرزاده
معنی شناس رقعه رنگین که نثر و نظمش ناسخ نثر نثره و نظم ثریاست ورود نمود و مضامین شیرینش که
لبریز آب حیوان و رشک ماء معین است خضر وادی وداد را حیات جاوید کرامت فرمود از مطالعهٔ آن
خاطر که با صفای خبر عیست دو ستدار بزبان خامهٔ محبت نگار گذشته فی الواقع ع آشنائی
میتوان کردن جدائی مشکل است ؛ هنا حیش باید دید ع تا در میان خواسته کردگار چیست ؛
اغلب که جذبهٔ باطن معوقت سوالت الاثر هم پیدا آید **بطالب محی الدین عمید پسران حفظ الله**
**خان مرحوم در تعزیت** بخوردان اقبال مسند ارشد و ارجمند بمرادات صوریه و معنویه فایز باشند
درین ایام ملالت اشتمال وقوع واقعه برادر عزیز از حسبان جان در قالب نمانده و دل پر درد از
هجوم غموم آسیمه است بقیه انزل دوام و فنا اقتنا نموده حیرانیم که شما را به نصایح و مواعظ بقبیا سم

٥١ قراول [illegible]

خاطر افگار و دیدهٔ خونبار را برضا و تسلیم ترغیب کنم بیت عجب دردیست جانم را امیدم
که چون گریم ÷ دلا خون شو که تا بر حال خود یک لحظه خون گریم ÷ دنیا منزلیست که خیرش بشر مختلط است
و نفعش با ضر ممتزج و عشرتش با عسرت قرین سرورش بسرور همنشین و حبابی است که بنیادش بیک نفس
بر باد و سرابیست که نهایتش با نومیدی همراه لازم که از جزع و فزع بیحاصل که غیر از عذاب میت سود
ندید محترز شده بخواهش حق مستوثق باید بود و از درجات صبر و شکر تخلف نباید نمود رباعی ای
بچوگان قضا همچون گو ÷ چپ میخور و راست میرو و هیچ مگو ÷ کان کس که ترا فگنده اندر تگ و پو ÷
داند داند داند داند داند ÷ بعمدة الملک فیروز جنگ فرد آنچنان غم که داشت
خاطر من ÷ اینچنین غمگساری بایست ÷ خط طمانینت نمط متضمن پرسش واقعهٔ جانسوز جگر دوز
برادر مغفور صبر و روره و دمود خاطر غمناک را که در بحر ناپیداکنار اضطرار تلاطم امواج ناکامی سوگواری
کار به هلاکت داشت بساحل شکیبائی رهنمونی فرمود ه رفت و نقش غم او در دل غمناک بماند ÷
سینهٔ سوخته از تیغ غمش چاک بماند ÷ حیف صد حیف که این سر منزل فوات و فنا گذشتنی و
گذاشتنی بهر حال نزول موظف نامه تدارک جانکاهی نمود و بمطالعهٔ نصایح درجات صبر شکیبا
درج دل را بگوهر تسلی برآمود فرد هزار شکر که آخر زلوح خاطر من ÷ بآب لطف تو شستی اگر غباری
بود ÷ به تنه ناتک زلیندار اشکر تحریر یافت زبدة الاماثل والاقران عمدة العشایر والاعیان
همواره بجلایل عواطف پادشاهی و وفور مراحم حضرت ظل الهی مستظهر باد عریضهٔ مرسل متضمن گزارش
مراسم فدویت و فرمانبرداری و لوازم اطاعت و مالگزاری و التماس تبدل توجه در اجرای رسوم
بالفقول اسناد مرسل بود رسیده بمطالعه درآمد مستحسن افتاد اگرچه چنانچه نوشته بر منهج قویم عبودیت و انقیاد
ثابت قدم بوده دقیقه از دقایق بندگی نامرعی نگذاشت و اعادی خاسر ادبار بوم برجا نداده
دست تطاول آن فرقهٔ ضاله از تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بموجبی که بعمدة الملک با فرهنگ
خان فیروز جنگ قرار داده بود بنیان قسم بعمل می آید و بحضور لامع النور نوشته می شود خاطر جمع
دارد و مارا متوجه حال شناسد بجان والامنزلت محمد امین خان بهادر مواهب جلیله
الهی و مکارم جزیله پادشاهی مقارن روزگار فرخنده آثار آن زیب محفل امارت فخر انجمن ایالت
سمو المنزلت رفیع الشان جلیل المنقبت رفیع المکان باد آرزوی عرضه داشت عامل تیول و کلای

سرکار عالی متعالی معروض عاکفان آستان فیض نشان گردید که ابراهیم و عظمت نام با جمعی از
اوباش تیره ایام در قصبه اسلام نگر اقامت داشته طریق سلوک نمی سپارند و از ضلالت فطری
در بی‌تحملی معاملات سرکار دولت مدار میکوشند امر منیع و قیع صادر شد که آن امارت مرتبت
سر و فساد کیشان را که از حرکات و سکنات آنان علامت مخالفت و عصیان پیدا است
از قصبه مذکوره اخراج نماید و نگذارد که رشته در از یافته بال و پر شورش باز کشاید یقین که مطابق
امر منیع و قیع بعمل خواهد آمد ٭ مجموعه سخندانی میر الهی همدانی فرد دل من و تو زهم صحبتان یمین
اند ٭ مرا بظاهر اگر با تو آشنائی نیست ٭ ذکر شمائل حمیده و خصائل گزیده آن مخزن جواهر معانی
معدن لآلی سخندانی آن قدر مشتاق دیده نهاساخته که دیده انتظار در آرزوی آن گوهر بی بها در بهار
انتظار انداخته سخن محبت نما باینکه این عقده بدون مکالمه جان پرور هیچ گره گوهری کشاید لازم که زودتر
از زود مهلت مسرت آمود مسرور گردانند بیت بهر خیز و بیا و خرمی کن ٭ در دیده نشین و
مردمی کن ٭ به بخشی الملک بهره مندخان مصرع بهر شکر دست هر مو بر بدن دارد زبان
بعد مسرور و مساعی مشکوره که در انجاح امور مطالب ربانیه بظهور رسانیده‌اند محمدت و ثنای آن
فزون از طاقت امکان یافته بمقوله ناشکر با کی حق شکر قائل دیگر با میگردد فرد تو فرض دان که
چو سوسن شوم هزار زبان ٭ بجا ز عهده شکر تو می شوم آزاد ٭ بعد دستوری یافتن از حضور پرنور
باز آمدن بدرگاه بیان حق عصمت و جلال بارگاه سپهر مثال لیلی هفت مرحله نجیب هم شوال فرخنده فال
در ظاهر خجسته بنیاد که نظیر روضه جنت مدام خرم باد ٭ نزول نمود همیشان خبر آوردند که نتایج
دودمان خلافت و ثمرات ریاض سلطنت غره ماه مذکور از بلده دار السرور برهان پور متوجه حضور
لامع النور شده‌اند همین که خبر خوبی نزدیک رسید در رکاب ایشان سعادت اندوز خدمت بود
بمقصود دیگر و اسد که آنچه بعرض قدسی رسید بخان والا شان حفظ الله خان
فرد که در طریق طلب ٭ به راهی نرسید آنکه رنجی نکشید ٭ مکتوب مرسل رسیده خاطر
با شورش گرد اینها اعقاب مقرر است بقلم آمده اینها از مزاج مستقیم آن سزاوار
منزلت فخیم بعید بنماید مصلح الدین شیخ سعدی فرماید نظم ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ٭
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ٭ اندیشه معاد بر کنار فکر معاش که در گرد کوشش در تلاش ست

وجمعیت ساخته مطابق حکم مطاع و بیرون آن حدود از خار وجود خانه بدوشان مردود عدالت
نه ورزیده و به تعاقب پاشنه کوب در هیچ مکان مجال توقف نداده بکیفر کردار رسانند که همین موجب
پیش آمد ترقیات است فرد چون لعل هر که خون جگر خورد و صبر کرد ❊ زیب کلاه گوشهٔ اقبال میشود ❊
سبحان عالیشان جان نثار خان فرد رسید و مضطربم ساخت وآن قدر ننشست
که آشنائی دل خود کنم تسلی را ❊ بر آمدن و زود رفتن لخت جگر را کباب ساخت و آشنایان را سفینه
جمعیت بگرداب اضطراب انداخت یعنی صحبت جان بخش که ساعتی ثمرهٔ زندگانی بخشیده بود
بنقشه تقریب تادیب اشقیا بمفارقت انجامید وآن آفت ناگهان دل دردمند را بناخن حسرت خراشید
فرد من بودم و کنجی و حریفی و کتابی ❊ غم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد ❊ چون سنتا فوج
قاسم خان و خانه زاد خان صف شکن خان را قتل کرده قافیه سلامت تنگ ساخته امروز
خانه زاد فدویت نهاد بکمک مامور شده اگر ... دلها چنین اتفاق افتاد ازینجهت که طرفین را
بهمان راه مسافتی باید پیمود روزی چند تواتر دیدنها ازاله حالت کدورتها میگردد با مارت
و ایالت مرتبت بخشی الملک روح الله خان وساده امارت و اقبال بوجود مسعود
آن صدر آرای انجمن عظمت و اجلال جلیل المنقبت عظیم الشان کریم الخلق عمیم الامتنان زینت پذیر باد
درین زمان کیفیت تدابیر صائبه و تلاشهای شایان آن عمدهٔ امیران رفیع المکان از نگاشتهای
اخبار نویسان پیرایهٔ وضوح والا یافته سرمایهٔ تحسین و آفرین گردید و غلام بارگاه فلک
پایه گاه رسانیدن خزانه بجناح استعجال مامور شد و شورش بالیگران بدنهاد که از مور و ملخ زیاده
و آماده ... فساد اند پوشیده نیست انشاء الله تعالی تکیه بر فضل الهی و اقبال بادشاهی نموده بجاده
منزل مقصود میگردد فرد هرچند دورم از تو که دور از تو کس مباد ❊ لیکن امید وصل تو ام عنقریب هست ❊
سبحان والاشان صف شکن خان فرد ز سر گذشت بتو آب چشم ❊ یکی از سرگذشتهم
بتو نیست ❊ ازینکه دوری صوری ضروری مولد اقسام شد اندر مهجوری گردیده آرامش و آسایش را
خیرباد گفته و دمی بخواب راحت نخفته چشم انتظار در راه نامه بران باز و در آرزوی مواصلتها دست دعا
بحضرت کریم کارساز دراز میباشد امید که تا نیل این مرام خیر انجام بنگارش صحائف سرور افزا مراعات
مراسم یاد آوریها مرعی باشد بیت وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم ❊ که در طریقت ما کافریست رنجیدن ❊

حسب الحکم نجابت و والاشان امان الله خان نتیجة الامارت خلف الایالت
خان سعادت نشان مشمول تفضلات حضرت خدیو گیهان باشند باخبار هر کاره مسرفرو بارگاه
جناب کیوان ارتفاع گردید که چون اندیشه نجبان نکوهیده کار در نواح اسعد نگر اقامت ادبار
داشته باطراف و جوانب دست اندازی می نمایند و آن خان فدویت کیش از بگذر کار طلبی
بعزم تنبیه آن جماعه وخیم العاقبه شتافته حکم قضا امضا لطف ارای غرابه نفاذ پیوست که چون جمعیت
با او کم ست تعجیل نکند در بندوله خان تهانه دار تمیز را که بتیغ والا هم الفت اوصاف شده رفیق طریق
جان نثاری ساخته بمعاضدت همدیگر دمار از روزگار اشرار خیبار برآرد و آن اضلاع و اقطاع
از لوث وجود جمعیت آن دو فرقه مردود و مطرود پاک سازد باید که مطابق حکم قدر توام تعمل آرند
نجابت و والاشان فضائل خان فضائل نشان من در باب تجالی داعیه ای
جاگیر شرافت پناه خواجه جانی که با وصف سپاهگری بجواهر قابلیت و کاردانی معروف است
مکرر بقلم آمده هنوز اثر مرتب نشده چون در سیاق فیق محن و شقاق و سرگرم کارهای خدیو آفاق است
کیفیت پریشانی حالش بعرض اشرف اقدس رسانیده توجه باید نمود که کارش بسامان برسد
به سیر کریم الله فوجدار پتن [illegible] حرکات فلک حقه بازان برگزیده عالی آشنائی [illegible]
و کارسازیا [illegible] نشاط آگین که حروف شکنیش به نفائح اتحاد قلبی عطر آگین و الفاظ [illegible]
برنگ سویدا دلنشین بود با صفت حقه سفالین ساخت کلال کامل فن قصبه پتن [illegible] ازان
دیده طراحی و رنگ آمیزی روش نقش فرنگ و از رنگ بود بدم کشتی محبت بزم آرا [illegible] شوق فزا گردید
بی تکلف نقاش سامری تلاش روح مزاج در جسد آب و گل سخن می دمید که آب گوهر از حسد آن
سنجاک [illegible] مصاحبت [illegible] و کیفیت مشاغل [illegible] را پیام گزارده داری
زرفشان از صفحه صفاتش چون نجوم درخشان در شب تار نمودار گلهای خوش نگارش از نزاکت
و نزاهت لبجان نافه تاتار شکیبا [illegible] نفس که [illegible] فروخت جهت [illegible] گردید و [illegible]
عنبر آمودش میل هوا نمود مزاج را تفریح فراوان بخشید خانه دوستی آباد رضا جوئی خاطر احباب [illegible]
چنین تحائف دل [illegible] وجهت شواد نجابت سیادت نشان سید احمد خان
محتسب چشم فتنه بیدار پاسبان احتساب آن [illegible] قوانین انصاف ماحی آئین اعتساف قامع بنیان

بدیع و ستم جامع اوصاف شرح محکم مسرت خواب عدم باد خط اخلاص مطلع شعر بر یمنی که فریقی از فرنگیان
فرستاده سیدی غیب خان یاقوت قبان در نگاه عقب خیمه خیرخواه خلق الله تمکن داشته مرتکب منهیات
و مجوز مسکرات اند تاکید و تهدید بآن بدکیشان سود ندارد و بملاحظه ترک ادب سلوک نا ملایم
مناسب نمیداند چهره افروز وصول گردید اقتضاء اقیام حیات شان مشروط آب حرام است
و حرکات و سکنات انها به نیروی شرب مدام در اوایل آمد بنا اکثری بعلت عدم تجرع شیشه
زندگانی به سنگ فنا در شکستند و متانه سکجز ام عالم بقا گشتند بعد معروض والا حکم قضا امضا نافذ
گردیده شد یعنی بحکم ضرورت موافق دین و آئین خود عمل نمایند و از فروختن آن محترز باشند از ان باز
چنین رسم مستعمل و معمول است آنعزیز دلها بنیوجب تعلل آرند این مردم را که خود کرده عالم آبها
در قوت آنان اقسام شراب‌هاست بر اطوار آنها در گذارند فرد هر سری را هوای درین بازار سودائی
دگر هر کسی بند به آئین دگر دستار را بعمدة الملک نواب فیروز جنگ فروان سفر کرده
که صد قافله جان همره اوست هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ازان باز که قرین خیر و خوبی
عنان یکران عزیمت بآنصوب معطوف شده شوق مواصلت مسرت آئین در غایت استیلاست
و آرزوی صحبت رنگین در نهایت اشتعال انشاء الله تعالی که عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار که حاصل
حیات مستعار است زود تر از زود نصیب تا قان گردیده تا حصول این نعمت عدیم البدل تسبیل
مراسلات راحت سمات خرسند دارند و محب بیریا را هر وقت دریاد خوبها تصور نمایند به نواب
والاخطاب خان جهان بهادر فیروز جنگ مکرمت و افضال فواضب الاقدر بلند اقبال
تا انقراض زمان و حرکات آسمان بر مفارق هواخواهان مخلد و مبسوط باد نوازشنامه فتخار افزا بانفاس
القمشه و دیگر اشیاء و یک قبضه شمشیر و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ راهوار رسیده داد کامبخشی داد
شکر تفقدات گوناگون افزون از حیطه تحریر و تقریرست فرد لطفی نموده که ندارم زبان عرض
این عذر را حواله بلطف تو میکنم از جمله عطایا شمشیر زمردین تن خصم افگن با ساز نشان عدیم النظیر
است سبزه بهار سبزه باغش خزان عمر عدوست بقبضه آتش نگل فتح نشان پیداست
چند تهان جهت ملتان نقره طراحی و رنگ آمیزی پر کش کارنامه مانی و بهزاد است علی الخصوص فیل کوه پیکر
فلک توامان جنگلی سر بلند تناسب الاعضا خاطر پسند است مثنوی بوصف او نهم از طبع الا سعادت بر سرش هم فیل بالا

اعتضاد
مسجا کاغذ خاندان قاموسی
عالم
کمر یابی
بینا شند
استعمال
استعاره
مستعاره
خلق
وحشیان
فتح
دفاتر

عجب گردون فراز و سربلند ست ٭ گر گوش او بشیری کمند ست ٭ ز دندانش بهنگام نظاره ٭ دو صبح از یک شب آمد آشکاره ٭
ز خرطومش براوج سر رسیده ٭ ز رو و فیل موجی سر کشیده ٭ اسپان هم بسیار خوش نفس و خوش رنگ
باد رفتار برق آهنگ **بیت** ایالش از صفا رخشان تر از نور ٭ دم از زیبندگی چون کاکل حور ٭
بالجمله آداب عطیات مفارقت سمات بجا آورده تا خورشید زرین لباس بر اورنگ سپهر قوی اساس
جلوه جهان افروزی دارد مدارج تمکنت و بهروزی باد ٭ **نواب ظفر جنگ کوکلتاش خان**
نواب مستطاب عالمیان مآب والا خطاب قدردان فیض رسان سلامت شرف نامهٔ قدر افزا
متضمن کدورت خاطر شفقت ماثر یا صفای خبر استشفای مخلص بیریا ورود نموده مقدمه
تواضع محالات چکله کلبهلک که از تغیر عاجز بجاگیرسامی تعلق گرفته از فحوایش پیرایهٔ وضوح یافته
موادِ انبساط برافزود **مثنوی** ز هر مو اگر صد زبان آورم ٭ در از هر زبان صد بیان آورم ٭
نیاید برون تا دوام حیات ٭ دل از عهدهٔ شکر این التفات ٭ درینوقت که چشم مروت و دلداری
آشنایان زمانه برخاسته این همه گرمجوشی بمقتضای بزرگی و علو همت و فرط خیرخواهی آن برگزیده
حضرت باری ست لیکن چون مزاج مبارک حضرت از طرف این عاصی ناخوش و پرغبار ست
از تغیر محالم سلوک لطف و کرم در حق نیازمند مسلم ست بل باعث هزارگونه توهم حق تعالی آن مربی
مهربان را در برگاه سلامت داراد و زیاده برین توفیق قدردانی و دلجوئی روزی کناد و ریاده از بن انزوا
بدار الخلافت مکرر التماس نموده جوابی صادر نشد ناچار اثاث البیت و دواب و غیر ذلک بردم سپاه
تقسیم کرده بهر چوکی عسکر ظفر اثر در زیر خیمهٔ مختصر بسر می برد تا از پردهٔ غیب چرخ چه نماید دولت و اقبال دایما باد
به نواب عمدة الملک اسد خان بهادر نواب کریم الخطاب ملاذی ادب مهربان قدردان
سلامت توقیع گیهان مطاع پیشگاه فضل صدور متضمن ارشاد تخریب انهدام آبادی اشقیای
خسران مآب بد مآب و ایاب افواج فیروزی انتساب و جد و جهد بگشایش حصن بسنت گدهه
دشمن کیش قافیه عافیت متحصنان ورود مسعود نموده فرق عبودیت بذروهٔ کیوان سود
بحمد الله در ذیل شقهٔ عزت وارجمندی هانرور تکیه بر اقبال خدیو دشمن گداز عهده سو نموده با وجود
قلت اعدا و کثرت مناکیب بدنهاد از مکان اقامت کوچ کرده و بطی سه مرحله کنار آب کشنا محاذی قلعهٔ
مذکور فرود آمد چون دریا در غایت طغیان و کشتیها مفقود گذرهٔ مردود آن طرف دریا بالات

توپخانه و تفنگچیان کرناتکی مورچال ها باستحکام داده راه عبور جنود نصرت آمود مسدود ساخته بودند
دو روز توقف کرده تفحص پایاب و تدبیر گذشتن از آب نموده شخصین توگو او لیمو کها گهتاون خبر دادند
که معبر موضع همیر پور صلاحیت عبور دارد بمجرد استماع این خبر کوچیده پیش از طلوع آفتاب با فوج منصور بمقصد
رسیده منزل نمود درین اثنا فریقی از جوق هراول تاب بیباکی فرقه لازم التفرقه نیاورده از غایت شجاعت
و کار طلبی بی رخصت و رضا اسپان بآب زدند چون باد از ان بحر پر آشوب گذشته بساحل عافیت پیوستند
متعاقب آنها مردم توپخانه و فوج آتش نیز جمعی بپایاب برخی بشناوری عبور کردند کفره ضلال که از نیرنگی اقبال
دشمن مال غافل بودند آگهی یافته سراسیمه و هراسان گریخته پای قلعه مذکور رسیدند یلان نصرت لوا و مردان
رزم آزما بتگاپشتی پرداخته آبادیهای پیرامون حصار را در آتش کشیده آخر روز بر ساحل دریا رخت اقامت
افگندند فردا انشاء الله تعالی با تمامی فوج از آب میگذرد و تدبیر محاصره و تجویز تهانه بندی نموده حقیقت
معروض میدارد امید که اغنی بعرض قدسی برسد زیاده اطناب ترقت کوکب دولت و اقبال پاینده باد
عمدة الملک مدار المهام اسد خان لمعات نیر الطاف و قدردانی و اشعاع اختر اعطاف
و فیض رسانی نواب الاحطاب ثریا جناب همواره ناصیه افروز مراد ارباب اعتقاد باد بعد اهدای تحایف
سلام و اخلاص بیریا و اتحاف شرائف تحیت و ثنای بی انتهای معروض رای فیض پیرای میگرداند
یرلیغ قضا تبلیغ حاوی ارشاد کشایش قلعه راجور که از معظمات قلاع حصینه و حصون متینه است نافذ
بذل مساعی مشکوره جهد با محصورین مهم لازم التقدیم برفاقت بخشی الملک که بانتزاع آن حصین حصین
و تنبیه ملک میر الدین عافیت دشمن سترگی یافته ورود سعادت نمود بمجرد ورود آن وثیقه سمت بلندی با فوج
همراه کوچیده سمت قلعه مذکور که راهش در زمور خانه مسکن و مواطن بالیگران است تکیه بفضل الهی و اقبال دشمن
مال پادشاهی نموده روان شد چون مرزبانان آن سرزمین و بالیگران لعین بدین باستظهار حصون
استوار و کثرت پیاده های جرار و انبوهی جنگلهای دشوار گذار و افزونی کوه گریوها مسکن گزین بوده
خود سر خلیع العذار نیست میآیند چون مورملخ از فراز کوهها و تشا یک شعبهای جنگلها نمایان گشتند
و سر راه فوج گرفته آماده نبرد شدند از طرفین نائره حرب و ضرب اشتعال یافت و بارش گولها و تیر
حقها و سنگ و دیگر آلات آتشبازی از تقاطر امطار درگذشت و بهر شتاب بسیاری از طرفین کشته و زخمی
شدند آخر الامر رفع مفسدان بجنگ تیر و تفنگ ممکن ندیده برقندازان و تفنگچیان با جزائر و بندوق و زنبورک

وبان بر قلل کوهسار ارتقا گزیده به نیروی همت و دلیری کار بر تهوران تنگ ساختند و عقب آنها جانبازان
تیغ زن و دلیران جست شکن بی توقف و درنگ از مرکب پیاده شده سپرها بر سر گرفته مردانه وار
بکوه بر رفتند و تیغ انتقام از نیام کین کشیده بسیاری مردود ان بیج را از قلعه تیغ بگروه فرود افگندند و جمعی کثیر را
بشمشیر آبدار تار و پود حیات گسیخته بکوی عدم فرستادند تا از هنگامه تیغ بازگرفته باطل ستیزگرمی داشته جمعی
نفیر برا شعله صمصام شرر افشان بهادران آتش در خرمن زندگانی افتاده پیاده های بختیار از خنجر خونچکان دلیران
بهلاهل هلاک چشیدند چون شام پرده ظلام بر روی آن گروه بد سرانجام انداخت از کوشش باطل ستوه آمده
بیمناک و هراسان در شعاب جبال و مغاکات کوهستان خزیدند و تا بامداد فیروزی رسان و سپیده
اقبال خاقان کشورستان فتح و نصرت نصیب اولیای دولت قاهره گردید و فردای آن سرهای
مقتولان بدر خشان سراه آویخته عازم منزل مقصود گشت انشاء الله تعالی بعد رسیدن آنجا و نصایح
بخشی الملک و تسخیر حصار و قتل و استیصال آن شقاوت شعار سعادت دارین بجا خواهد آورد بجانب الاشان واز
بخشی الملک مخلص خان اوراق امانی و آمال آن همی بیت امارت و ایالت و بیت القصیده دیوان
مکرمت و جلالت بشیرازه الطاف الهی و اعطاف حضرت شاهنشاهی مجتمع باد مثال لازم الامتثال
عز ورود فرموده فرق ارادت بقیه سماک سود و لآلی مواعظ هوش افزا که در سلک الفاظ و عبارت
منتظم و در قوم نصایح هدایت پیرا که در طی کلمات تامات مرتسم بود بشاهراه سعادت رهبری فرمود
بیت از دست و زبان که بر آید * کز عهده شکرش بدر آید * احقر در رتق و فتق مهمات بمیامن
تربیت خدیو کائنات محتاج بنظر نیست چنانچه کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط مراعات مالگزاران
و استیصال سرتابان از نگاشتهای اخبار نویسان بعرض قدسی رسیده باشند ارشاد شد که چون بحراست
دار الظفر بیجاپور و فوجداری نواحی آن ماموریست هرجا اثری از باغیگران حدود و مقبوضه ظاهر شود تنبیه بانه
قرار واقعی تیغ بیدریغ سازد و نخل فساد آن گمراهان از بیخ و بن بر آرد بجمیع را قابد بخت و دولت
دانسته در جمیع امور موافق مرضی حضور بعمل خواهد آورد و هم و غم فیض رسان بحر متواج فضل و احسان
شیخ فیروز ثمانی فرو جاکپای شما چه رو سوده نتیجه وصول پیوست * حبذا اینقدر از جاکپای شما * مشرف نامه
قدر افزا که عبارتش در لطافت چون جان شیرین و مرنا صبت لسان مرجان رنگین بود و در الفاظ
دلفریبش برنگ کرشمه شکرلبان شورانگیز و معانی جان فزایش مانند طره سبز خطان دلاویز *

حروفش چو زلف بتان چگل * همه جای جانست و ماوای دل * معانیش در زیر حرف سیاه * درخشنده
چون مهر روشن چو ماه * در انتظار بها کرد ارسایهٔ اقبال ابدی و پرتو دولت سرمدی بر فرق مشتاقان
انداخت و قاصد مبارک دست که واسطه ابلاغ این مفتاح فتح الباب مقصود بود بچالاکی وفق لطف کریم
و پا مردی فیض اتم تسلیم آن ذریعه حصول مقاصد نموده رهین امتنان ساخت فرد قاصد رسید و ساخت
معطر مشام من * و چون نامه داشت مگر نافه ختن * امید که بهمین نهج طریق یادآوری ها مسلوک
باشد چون درین روزها بجهت استعفا منصب در کنج خمول میگذرانم و بکسی کاری ندارم عزیزان
جو فروش گندم نما باغراض دنیه نفسانیه تکلیف مطالب لاطائل نموده مارا تنگ میسازند و اصلا
اعتقاد بر خدای رازق العباد ندارند بحمد الله که وظیفه مانیست رباعی آنروز که کردند شما هم فتوح
بردند دست اختیار من و تو * فارغ بنشین که کارساز دو جهان * پیش از من و تو ساخته کار من و تو
رباعی ای از بد و نیک آمده در جوش و خروش * گه شکر طرازی و گهی شکوه فروش * خواهی مشو تا نشوی
بیهوده کوش * گاه ره باد شو نه با سر دوش * بعهده انخوا این بلندمکان بخشی الملک بهرمند خان
جواب حسب الحکم والا کوکب دولت و اقبال اختر ابهت و اجلال آن مسندآرای بساط امارت
بهار پیرای گلشن ایالت نوآئین والاتمکین رکن رکین سلطنت ابد قرین مستشار خلیفه جهان آفرین
منظور انظار خدیو روی زمین اوج پذیر باد حسب الحکم قضا امضا متضمن ارشاد مرفقت بخشی الملک
روح الله خان که به پیرایش اصلاح و انقطاع ولایت کوکن دستوری یافته نزول ارزانی فرمود
بر وفق ارشاد هدایت بنیاد کوچیده باتفاق همدیگر جاده نورد منزل مقصود گردید الحمد لله والمنة که بعد
دخول دران ولایت آباد و سیاهیان مجاور قراکب جنود مواکب اقبال پایمال استقلال گشته و مزروعات
آن نواحی در پای فیلان و دواب لشکریان تلف شد رام چند نامی مردود و ضلعدار آن حدود
کنکلاح و ناشی آشیانه زاغ شقوت بود که پس مال الملک نواخته تصور ادبار محفوظی نموده بهیئت انبوهی
تمام و کثرت جمعی فراوان از اندازه اوهام مسدود را بسوی گشته و تنگی امنه دشوار گذار که از تنکی انجابش
کام هوای آن وادی در نسیم سبت و کثرت و چنان خارزارش هنگام مرور بادرا دامنگیر شدی خوده
گرفته بود و کثرت حشام آماده پیکار گردیده جرأت برق افروزی نموده جنگی صعب و جنگی شدید
اتفاق افتاد و از ریزش گلهای بندوق که هزاران از طرفین سر رسیداند برگهای درختان

شبک شد و از شلاک تفنگ و جزائر و زنبورک رخت ها در پیکر حیات بسیاری از فرقهٔ متعصبات افتاد
پس از تلاشهای شایان و ترددات نمایان قراولان راهی تنگ و تاریک که بصد دشواری ازان
ست دریچ میتوان گذشت دیده خبر کردند پیشقراولان معرکه رعد و سوزی جوق جوق ازان مضائق
و مزالق بصولت آتش و سطوت باد گذشتند و از شدائد درهای تنگ و عقبات مشکله حساب
نگرفته بغتةً بر آن فرقهٔ لازم التفرقه حمله آور گشتند از وقوع این حال خوف و هراس بر بواطن فسقهٔ خدا ناشناس
مستولی شد یکبارگی جوهر همت درباخته از غایت اضطراب دست از پا نشناخته مانند بنات النعش
متفرق و پریشان گشتند در ام چند نکوهیده افغال با خیل ضلال راه گریز پیش گرفت فوج منصور
به پیروی تائید الهی معاضدت اقبال پادشاهی بآسانی ازان پشتهای خطرناک و نالهای عظیم و عمیق
عبور نمود الحال پیرامن این سرزمین از وجود کفرهٔ لعین و تخریب خرابهٔ آن جمیع واجب القمع پیش نهاد
خاطر است زیاده عمر باد برب العباد حسب الامر راجه ستر سال شهامت و صرامت پناه تهور و
جلادت دستگاه زبدهٔ راجهای بلند مکان قدوهٔ بهادران عتبهٔ کیوان نشان همواره مشمول عواطف
حضرت خدیو آفاق ستان باشند با نهانی نهیبان معروض جبهه فرسایان بساط میمنت اقتران گردید
که ایلان و فاکیش که نوبت خویش از وطن مالوف عازم عساکر فیروزی نشان گردیده توقف کنان
و صید افگنان بدینصوب می آید امر شنیع و قبیح نافذ گشت که چون کار پادشاهی در پیش و ذهن و تقاعد
منافی آیین نمکپرستی فدویان عبودیت اندیش است و مکث و درنگ مخالف مرضی اقدس انگاشته
بر جناح استعجال متعلقهٔ تعیناتی بشتابند و الا العتاب پادشاهی که نمونهٔ عقاب الهی ست گرفتار خواهند شد
باید که جوابدهی در عهدهٔ خود شناخته بدین موجب بعمل آرند و تهدید و تاکید شدید باز برنگارند
بامارت و ایالت مرتبت میرخان داروغهٔ خواصان و مقدمهٔ فتح قلعهٔ فره اند
ارتفاع مدارج دولت و اقبال و اعتلای معارج مکنت و اجلال بوجود مسعود آن شیدارکان
عمارت مهد قواعد ایالت مقرب حضرت خاقان مطرح تفضلات خلیفهٔ زمین و زمان منوط و مربوط باد
درین هنگام طراوت فرجام که جوش لشکر ابر از ساحت آسمان شورش انگیز است و تقاطر امطار
از هر گوشه و کنار هامون نورد و طوفان خیز موج سیلاب بیابان سلاسل پای دیوانگان دشت فرسا
گردیده خیمهٔ لشکریان در صحرا نمودار حباب بر روی دریا آمده بمشاهده صولت برق زرین

سه قراولان درترکی پیشروان لشکر را گویند ۱۲
سه عقبات جمع عقبه بفتح تین کوه بالا گرده ۱۲
سه فسقه بفتحتین جمع فاسق بدکار ۱۲
سه واجب القمع واجب شکستن و خوار کردن ۱۲
سه صرامت بمعنی دلاوری ۱۲
سه فتح معاضدت [illegible]
سه عتبه بمعنی آستانه ۱۲
سه تقاعد باز ماندن [illegible] نشستن ۱۲

[illegible]
سه سلاسل جمع سلسله [illegible] ۱۲

از آب رخ دو ذنقاب احتجاب کشیده و از سهم تیرباران سحاب دریا جامه موج در پوشیده و ناها
چون متمردپیشگان سر بطغیان برآورده و بر مسافرین و مترددین راه تردد مسدود شد و حاربسان قلعه
دهدانگده مفسدان که بر قلل جبال و پای قلعه در تنگنای جنگلها خزیده بودند از بگذر انسداد طرق
و مسالک و فور گل ولای رسیدن رسد بالکل منعذر داشته پیام عفو جرایم و جان بخشی فرستادند و از صولت
و سطوت رزم آوران خائف و هراسان گشته در پرده شب تار بدر رفتند و حصن حصین که از رفعت
و شان آسمان سر بسطح زمین می نگاشت بمیامن اقبال بی زوال و نیرنگ سازی اقبال عدو مال با توپخانه عظیم تصرف
اولیای دولت ابد تقدیم درآمد کلید فتح ارسال داشته و بتفعل غلام زاده محمد خلیل داخل قلعه شده قبضه کرده
از حضور پر نور قلعه دار تعیین شود که قابض گردد ابواب فیروزی بروی روزگار غازیان تیغ گذار همواره گشاده باد
حسب الحکم بعمدهٔ راجهای عظیم الشان رام ناتهه الطاف سبحانی و عطاف حضرت خاقانی
قرین روزگار خجسته آثار آن مقتدای سبارزان خدیو گیهان پیشوای پیشقدمان خاقان جهان
عمده راجهای بلند مکان زبده نوئینان والاشان باد خبر روانه شدن آن عمدهٔ راجها بر طبق حکم
قضا امضا بر کاب فرخنده کوکب سپهر سلطنت علیا معروض واقفان انجمن فیض یاد گردید موجب انشراح
خاطر عاطر و مثمر فراوان تحسین و آفرین گشت و بزبان عالی گذشت که نوآیین والاتمکین بر اجدادی حضرت
قدر قدرت ممتازند در ینوقت که در سیاق قلعه پناله کار پادشاهی در پیش است هر چند که خود را متعلقه فیدنا
زود و شتاب رسانند مجرای عظیم خواهد شد و برای پیش آمد و افزایش مراتب و مناصب و استحکام حصار
وطن بسیار مفید است باید که حسب الارشاد بعمل آرند بعمدهٔ راجهای والا منزلت گشن سنگه
قدر و منزلت آن عمدهٔ راجها و فاکیش زبدهٔ فدویان خیر اندیش شهامت و صرامت مرتبت
تهور و جلادت منزلت بمیامن تفضلات الهی و الطاف بی اکناف پادشاهی روز افزون باد چون
حصول رخصت آن عمدهٔ راجهای بلند مکان بسماجت و لجاجت قدوهٔ نوئینان والاشان جهت
بنا بر انتظام محال وطن از پیشگاه فضل و احسان میسر آمده بود و مهیا و مقتضی شد امر منیع القدر
صادر شد که چون در سیاق با خیل کفره و شتاق همه وقت محاربات و مقاتلات اتفاق می افتد
مرضی حضرت خدیو آفاق مطمح نظر داشته بسرعت عزیمت مکان تعیناتی بر جمیع امور مقدم انگاشته
ورود حسب الامر خود را با جمعیت شایسته زود و شتاب رسانند و الا عتاب پادشاهی که نمونه غضب الهی است

گرفتار خواهد شد باید که بر وفق امر عالی العمل آرند سبحان منیع الشان عنایت خان صوبه دار
برهان پور برادر عزیز از حسب بیجان مانند همواره بمراتب بلند و مناصب خاطر پسند فائز باشند
درین هنگام غلام والا پایگاه عظمت و جاه برای آوردن مهد نشین حریم حرمت و احترام پرده گزین
نقاب عظمت و احتشام ملکه ملکی خصائل مالکه قدسی شمائل کبری اکبری محجبات سرادق سلطنت
و مخدرات تتق مکرمت از دار الخلافت روانه حضور لامع النور گردیده عازم منزل مقصود است چون اکثر
برهان پور در وسط راه واقع شده و ضمن این مسرت و دولت دیدار آن سعادت نشان نخجسته اطوار مقصود
از غایت بشاشت در پیراهن نگنجید بسبب چین پیشانی ما شد سید آخر کار چه آنچه محبت دل غم زده
دید آخر کار چه هر چند موسم بارش در پیش است و فوج گل و لای و تواتر امطار سحاب که روز و شب لاینقطع
می بارد مشهور است که بعد مسافت بکمال مشقت و صعوبت پیموده میشود لیکن بنابر استیلای شوق دیدنها
خار رنج و تعب که گل راه طلب است زیر پای همت چون برگ شگوفه و ریاحین گلشن فیروزی پا انداز قدوم
لشکر بهار میسازد تصور نموده بلا فصل مقام طی مراحل نمایند باید که بنابر تاکید خواهش آن در دهلی فرستاده
از هر منزل و مکان خبر گیران باشند و مطلع سازند که توقف در جا آنقدر منظور نمی آید که آن قرة العین اسیر
توان دید لیکن مشاهده لقای راحت افزا که چون نعمت غیر مترقبه حاصل حیات است انشاء الله تعالی زود
میسر آید زیاده عمر باد و عزه آن شهزاده بعهد الصمد و سیادت ساحت آمال امانی آن
جامع فضائل انسانی قدر افزای پایه امارت صدر آرای انجمن سیادت نقاوه اعاظم نجبا سلاله اکارم
فضلا همواره مستقر آثار سعادت ازلی و مهبط انوار کرامت لم یزلی باد سامی صحیفه راحت افزا که از حروف
مشکین نقش دیده جان منور و دماغ روح روان معطر می شد مشتمل بر وفور مراحم خدیو هفت کشور نسبت بحال احقر
دلها بامعنی که چون وقت تربیت پیش آمد خانه زادان همین دست مخلص زاده محمد خلیل از دار الخلافت
عازم به تقلیل شده سپهر تنقیل گشته زود و شتاب بجهت بر سر تا مراحم حسن سعی در سرافرازی منصب
و تجویز خدمت او مبذول گردد عز ورود نمود دل دوستی منزل را مسرت بر مسرت افزود **فرد**
بانا و آن دوست کو دوستان را به غذائی دل و راحت جان فرستد حسب الاشارت
وافر البشارت بتاکید آکید نگارش رفت یقین که بعد رسیدن بسامی خدمت و حصول دولت
ملازمت پیر و مرشد بر حق مشمول عواطف مشفقانه خواهد گشت زیاده عمر باد و عزه آن زیاده

**بابلیه الهام الله خان مرحوم خوشدامن نواب غفران مآب شرایف**

اوقات فیض آیات آن قدوهٔ مخدرات زمان اسوهٔ مکرمات دوران مستوره استاعصمت
مدارج شوارق عفت همواره بتحصیل مرضیات یزدان و تکمیل ریاضات ایزد منان مصروف باد
عنایت نامه که از راه مهر مادری و فرط شفقت و عاطفت فطری با پارچه دوختنی برای رشته و دوشنگی
اجابه و فواکه مرسول بود و هر سواد انتخاب بر افزود و شکر یاد آوری و کرم گستری از حیطهٔ طاقت بشری
افزونست ع اینها از تو آید و چنینها تو کنی و عرضی مطالب معروضه از نظر انور ظهر گذشت انشاء الله تعالی
بتخطاط خاص شرف اختصاص پذیرفته حوالهٔ وکیل میشود که انشاء الله در رسیده و لبستگان مناصب اضافه
نوشتجات از وقائع مرتب و مکمل ساخته بخدمت عالیه ارسال دارد ظل رفعت بر مفارق فرزندان و توابعان
مبسوط باد بجناب مخدوم فدوی الاحترام میان محمد صالح استاد همواره طبیعت
عق طویت آن مخدوم بکرم تشخص مقدس روح مجسم بر منهج اعتدال راسخ دم باد درینولا استماع خبر عوارض ایشان
خاطر را پریشان ساخت بضرورت بدوا پرهیختن و خود را تخته مشق حکیمان ساختن از صلاح اندیشی
و دانش پژوهی بعید بنا بر چنان نمایند که مداومت به تقلیل اغذیه پیشه و جهت دالانهمت باشند
در معالجات اطبا و متعدد ناقص فطرت از نقص دانی و تشخیص مرض بهره ندارند و معالجه ایشان
بتجربه علل منشئه مستفاد میگردد و احتراز لحمل آید آنچه معلوم میشود که آب و هوای آنجا ناسازگار است
بهر حال حکیم علی الاطلاق ذات آن برگزیده انفس و آفاق را در پناه امن و امان داشته کامیاب
صحت و عافیت دارد پانصد روپیه هندوی با قدری اقمشه فرستاده آمد به تفصیل علیحده فرد معلوم
تقسیم نماید و مشتاق رامشتاق تصور نمایند زیاده عمر باد برب العباد بشهامت مرتبت
شمشیر انکاران خان جلائل لطاف آلهی و جزائل اعطاف پادشاهی شامل حال و کافل آمال آن
شهامت عقیدت مرابت منزلت خان عالیشان اخلاص دوستان باد درینولا از پیشگاه عنایت
افتاب اعلا عتبه آسمان سائقه التماس عهده ها نواب عمدة الملک فیروز جنگ حراست صوبه
دار الظفر با رسیاست و شهامت دستگاه و فدوی دار از عهده فدوی عقیدت نهاد مقرر گشته از تهنئی
انتظام شعار وکیل آن عمده خان با فرمنگ ظاهر شده باشد لازم که جناح استعجال خود را بدان
رسانند که مخصب تشییر مهمات شده و انتظار ایشان با بهتر است زیاده بجز تاکید

[illegible]

چه نویسد بهجت و جمعیت دایما باد به مخدومی شیخ فیروز عثمانی استاد نواب مغفرت
مآب ساحت روزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر طریقت قطب فلک حقیقت مقتدای اهل تجرید
پیشوای ارباب تفرید مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق گنجور معرفت آلهی منبع فیوضات
نامتناهی همواره مطلع انوار لاهوتی و مظهر کمالات ملکوتی باد گرامی صحیفه تفاخر وثیقه با فرد مطالب
ضروری العرض که سر انجامش بر ذمت همت مستفیدان عین فرض است ورود مسعود نموده سعادت دارین
کرامت فرموده منتخب آن شروح و مفصل فیض اندوز مطالعه لامعه خدیو بحر و بر خاقان هفت کشور گردید
بنام صدر الصدور سجده انوار حضرت شد بعد نگارش حقیقت از سر رشته دفتر دریاده هی پیر و مرشد کاینات
و پذیرائی ملتمسات رعیات جد و جهد شایان تقدیم میرساند خاطر عاطر جمع باد به شیخ تخلبند حدیقه هدایت
شیخ فیروز عثمانی معلم نواب خدایگانی هدایت قدسی سرایت آن نخلبند گلشن طریقت قافله
سالار شاهراه حقیقت سیاح بیدای ناسوت سیاح دریای لاهوت صاعد مصاعد عرفانی عارج معارج
ربانی مهر سپهر افادت پیشوای صدق و یقین همواره رهنمای مستفیدان ارادت آئین باد چون قادر
کریم کارساز بی سهیم و انباز کارهای اهل نیاز که بجناب احدیت دست دعا دراز دارند از غیب السموات
سامان میدهد چنین لطیفه اقبال بی غرض و التماس بر منصه ظهور اساس می نهد تفصیلش اینکه
معتقد صمیمی صمیم دلم بجای خویش استاده بود حضرت ظل سبحانی نزدیک خود طلبیده استفسار احوال
آن مخدوم کرم فرما فرموده حقیقت کدخدا نشدن دختران و پسران از رهگذر تنگدستی معروض مقدس گشت
بزبان درشانه گوهرفشان گذشت که در صغر سن با دولت هم از شیخ استفاده کرده ایم در خدمت کسی توفیق
یاوری نیافته بهر حال روز دیگر که انجمن دیوان خاص بقدوم برکت لزوم رشک ریاض رضوان
گردید هفت هزار روپیه برای سر انجام شادی ها از خزانه جود و احسان عطا شد باید که شکر عطیات والا
بجا آورده با قبایل و عشایر بدعای دولت قاهره مواظبت داشته باشند و هندوی مبلغ مرقومه عنقریب
رسیده و انند به حاجی حرمین الشریفین بهره مند سعادت کونین حاجی محمد عماد پیرزاده
انفاس قدسی اساس آن مقتدای کاروان مراحل تدقیق پیشوای رهروان منازل تحقیق عالم معاملات طریقت
کاشف مکاشفات حقیقت بحر زخار افادت ابر گهربار ریاضت مقتدر و بار شاد مرشدان واثق الانقیاد و
مستفیضان راسخ الاعتقاد باد با استماع بشارت عطوفت عنان یکران عزیمت بصوب هندوستان بهشت نشان

بعد استسعاد طواف حرمین الشریفین و رسیدن بخیر و خوبی در بندر سورت صورت مقصود در مرآت آرزو
جلوه نموده و نهال آمال باثمار مدعا بار ور گشت بیت شادی قافله مصر بگردش نرسد * هر گرا چو منتو
عزیزی ز سفر باز آمد * خوشا روزیکه سر منزل اقبال بقدوم میمنت لزوم منظر دیدهٔ انتظار بدیدار فیض الانوار
منور گردد به مخدوم مهربان میان عظمت الله آفرید گارا نام آن زبدهٔ فضلای ایام و
قدوهٔ علمای عالی مقام جلیس اصحاب کشف و ایمان و انیس ارباب حلم و عرفان جامع انوار معارف
سبحانیه فاتح ابواب عوارف روحانیه ناهج مناهج دین قافله سالار شاهراه یقین را در ذیل مخصوصان
بفیضان لطف خاص مخصوص دارد نوید معاودت شریف بعد استحصال سعادت زیارت حرمین الشریفین
و رسیدن به بلدهٔ خجسته بنیاد از سوانح وقائع آنجا پیرایهٔ ظهور یافته مورث فراوان فرحت گردید بل جانی تازه
در قالب امید بیت از قدومت تو دیده روشن شد * سینه ها تازه تر ز گلشن شد * شکر و سپاس فضل و افضال ایزد
سبحان تا کجا نویسد که عشر عشیر آن بدفتر نگنجد هرگاه که بخیریت از آنجا عازم آن صوب شوند کتب علویه تاج محمد
تحویلدار کتابخانه تسلیم بلا زمان خواهد کرد همراه آرند به مخدومی افادت منزلت سید محمد فتوح فرشته ذات
ملکی ملکات آن انسان عین سیادت عین انسان سعادت سلالهٔ خاندان مصطفوی علاله دودمان مرتضوی
فرازندهٔ لوای تصوف فروزندهٔ چراغ تعرف ناظم معاقد فروع و اصول بانی قواعد معقول و منقول همواره
بفیضان لطف خاص هادی مرشدان با خلاص باد تفقد نامه قدر افزا متضمن کیفیت فضل و کمال
و کثرت عیال و اطفال زبدهٔ سادات کبار سید جلال التماس عطای تصدق فرق مبارک بنابر کار خیر
دختران سید مذکور عز ورود نموده مسرور گردانید حسب الارقام از حضور قدسی استاده کردهٔ حقیقت استحقاق
بعرض رسانید پانصد روپیه از خزانهٔ خیرات مبرات مرحمت شده امید که همواره باعلام کار و خدمات بعمدهٔ
عنایت نامجات فرایاد خاطر باشند زیاده عمر باد به قاضی القضاة شیخ الاسلام ممهد قواعد احکام دین
و تشیید مبانی شرع متین سرور آرای شریعت پناه فضیلت دستگاه مجمع حقایق علوم مستنبط دقایق رسوم
مصباح انوار دانش مفتاح اسرار بینش منوط و مربوط باد اشتیاق مواصلت آن مقنن قوانین عدل
و انصاف ماحی آئین جور و اعتساف بمرتبه ایست که شمهٔ از آن بحیطهٔ شرح و بیان در نیاید و استفادهٔ
همنشینی و مطارحات علم دینی همه وقت بیاد می آید و سر رشتهٔ صبر و قرار از کف می رباید امید که
بیان رفاقت قدیمه و وفاق صمیمه منظور نظر بوده تا دست دهد مواصلت طریق یاد آوری بیا

مرعی و سلوک باشد زیاده عمر باد ایضاً مجمع فضائل و کمال منبع کرم و افضال ناظم احکام شریعت
غرا مدبر مهام ملت بیضا جامع مکارم کونین حاجی حرمین شریفین آراسته و پیراسته باد صحیفهٔ شریفه
مشتمل بر عدم مزاحمت محصول آئمه و املاک نتیجة الانتجا شیخ محمد مراد چهره وصول افروخته صبح افروز شادمانی گشت
چون فیما بین جدائی متصوّریت و در امداد و اعانت و انجاح مطالب گماشتهٔ شیخ مذکور مساعی موفوره
بظهور رسید خاطر من کل الوجوه جمع باشد و دیگر خصوصیات از نوشتجات گماشته مسطور معلوم خواهد شد جمعیت
دایما باد عرایض و احکام و اوامر که از عنفوان آیام شاهزادگی تا انقراض عهد سلطنت
و فرمانروائی جهاندار شاه بهادر بجناب حضرت خلد مکان از زبان پادشاهزاده و نواب
کوکلتاش خان بهادر بجناب پادشاهی و امرای عظام تحریر ارقام در آمده عرضداشت
بجناب حضرت خلد مکان از زبان پادشاهزاده کمترین فرزندان عبودیت
آئین محمد معز الدین ناصیه بخت بسجود نیاز آسوده برافروخته بعرض مقربان بارگاه فلک تزئین
باریابان انجمن خلد آئین میرساند که چون درین ایام از محاصره عساکر ظفر اعتصام بسبب فقدان
آذوقه و کثرت قحط غله کار بر متحصنان قلعه پرنالا که غلام به تسخیر آن مامور است تنگ شد بلکه بپیام
عفو زلات و امان خواسته برآمدن عصات از آن زندان پرآفات و التماس عطاء سند رفیق
رسید بسیار بی امتزاج قدسی رو نیافتند درین ضمن رام چند و پرس رام نامی مخذولان با سایر کفرهٔ
تیره روزگار که تعداد شان به هشتاد هزار سوار و پیاده بشمار می کشید بداعیهٔ کمک و رسانیدن
رسد بمحصوران فراهم آمده با توپ و رهکله و جزائر و زنبورک و دیگر آلات و ادوات توپخانه قدم جسارت
باین گذاشتند و از بحر پهنا و کشنا برخی بکشتی و بسیاری بشنا گذشته بعزم جنگ چهار فوج کرده روان شدند
احقر باصغای این خبر ترتیب افواج عساکر نصرت اثر نموده مست خان و قاضی خان و شیر انداز خان
و میر محمد خان و دیگر مغلیه را بقراولی اهتمام و ترتیب و تورک توپخانه بعهده صف شکن خان داروغه
مقرر ساخته حمیت خان را سرداری آتش کرده لطف الله خان را با فوجی گران هراول و کشن سنگه راجه
چاندا با سپاه او و جوقی از بندهای پادشاهی را سردار اهتمام و راجه جی سال را با تابینان او و چندی
از امرای دکن را سر گروه میسره مقرر نموده خود با مریدزادهٔ اعز الدین و بندهای چوکی خاص و جلو خاص
و جهش خان و عبد القادر خان وغیره در قول گرفت و لشکر فیروزی اثر از جای خویش بجنبش آمده

در میدان معرکه محاذی اعادی استاده نخست به تیر و تفنگ جنگ سر شده رفته رفته شعلهٔ حرب و ضرب
افروخته ترگشت توپهای اژدها پیکر بغرش آمده آواز اجل باواز بلند بگوش مقاهیر در داد بسکه نائرهٔ کین
برافروخت زمین لاله خیز و فلک شراره ریز گشت دلاوران ضرغام شیر صولت دران موقف پرخطر و عرصهٔ قیامت اثر
که زهره دلان روزگار را قدم همت از نهیب آن می لرزید و روان تهمتن و روح روئین تن از خوف آشوبش
می پرید با عدا داد دار و گیر دادند به نیروی همت مردانه و حملهای رستمانه به تیغ انتقام از خون قشقهٔ تیره ایاد زمین
لعلفام ساخته کارنامهٔ شجاعت و دلاوری بر طاق بلند نهادند درین اثنا بتقدیر آسمانی گلولهٔ بندوق بر کلهٔ
پر سرسام مقهور که سرخیل فئهٔ شقیه و نقطهٔ مقابل امام حسین و حبیب التنبیه بود رسیده او را بدار البوار فرستاده پای ثبات
و استقلال اشقیا متزلزل گشت از وقوع این حال بهادران اسپان را سبک عنان ساخته بضربهای شمشیر
خونریز آخته جلو ریز با عدای باطل ستیز در آمیختند پس از زد و خورد بسیار و گیر و دار بسیار مدبران طاقت
مصادمت و مقاومت نیاورده رو بوادی گریز آوردند چون دریا حائل بود سراسیمه خود را به آب زدند
جمعی کثیر را دران قلزم طوفان خیز آب هلاک از سر گذشت و پیاده ها زیاده از شمار بشعلهٔ صمصام خون آشام
رزم آوران اسلام بنار جهنم شتافتند از کشتها پشتها آماده گشت بتائید الهی و اقبال پادشاهی فتح عظیم روزی
روزگار دولت پایدار فرحت آثار گردید تمامی توپخانهٔ غنیم و دو هزار رجحاله و همان قدر بندوق و بادبان و همه
اثاث البیت مفسدان بدست غازیان بغنیمت آمده توپ و زنبورکه و جزائر بندوق ضمیمهٔ توپخانهٔ پادشاهی شد
زیاده حد ادب ندید سایهٔ پایهٔ مبارک فرزندان الی یوم التناد ممدود و باد بجناب شاهزاده والاگهر
محمد اعزاز الدین در تهنیت تولد پسر اضعف العباد علیم الله بعد تمهید قواعد عجز و ابتهال بعرض
بهره اندوزان بساط دولت و اقبال میرساند در حینیکه مبشر بخت دمبدم مژدهٔ فتوحات میداد و
سروش غیبی هر نفس تازه بشارتی میفرستاد مرادیکه هواخواهان در گردش فلک و اختر میجستند و نقش
در سینه و تمنایی که علویان در انتظار آن دیده بر زمین دوخته بودند بجلوه گاه ظهور خرامید اعنی واسطهٔ انتظام
آثار سعادتمندی و ذریعهٔ استنباط اطوار سربلندی نوگل حدیقهٔ سلطنت و شهریاری تازه نهال گلشن جلالت
و نامداری گوهر محیط ابهت و اقبال چشم و چراغ دودمان شوکت و اجلال در مشکوی عالی متعالی
با هزاران تفاخر و تعالی از بطن مخدرهٔ کریمهٔ ریاض سلطنت و دوحهٔ شریفهٔ حدیقهٔ خلافت بلکه تقدس نقاب
صاحبهٔ خورشید احتجاب چون آفتاب زر افشان و خورشید درخشان طلوع فرمود جهانیان را

تا روز قیامت ۱۲
ابتهال یا گلکرازی کردن ۱۲
بمعنی در پرده نشین ۱۲

به بذل احسان و بریزش زادهای دریا و کان دامن آرزو آمود بیت قضا بهرش با وج آسمانی ۞
نوید حرف عمر جاودانی ۞ بادشاهزاده عالم و عالمیان با صغای این لطیفه عمر ابدی و نوید دولت
سرمدی از غایت بشاشت در پیرهن نگنجید ندام مطاوعت اثر به منتظمان سرکار دولت مدار و کارپردازان
فدویت شعار صادر شد که لوازم خجسته جشنی و آرایش فرخنده بزمی سرانجام داده مواد عیش و نشاط و اسباب
عشرت و انبساط مهیا و موجود گردانند چنانچه پیش روی دولتخانه اسپک زربفت که از غایت تلمع و ضیا
بر دکش سپهر برین و عزت بخش سطح سما بود سر باوج فلک الافلاک فرسود و فرش قالین کرمانی گرانی بها از رنگ آمیزی
و گلکاری دم مساوات بجنت الماوای زد درون آن گستراینده انجمن خلد طراز بآئین شایسته و تزوک شاهانه ترتیب
دادند بهفتم رجب که اهل تنجیم و دقیقه سنجان حقایق تقویم ساعتی میمنت بخش برای آن این بزم همایون مقرر نموده
و خود بدولت و اقبال مصرع چون مهر که از مطلع انوار بر آید ۞ بر مسند حشمت و نامداری و وسادهٔ ابهت
و جهانداری نزول اجلال فرمودند غمامهای انعام شاهی مانند سحاب رحمت الهی برگشت زار آمال خلائق باریدن
گرفت و شگوفهٔ امید جهانیان بار مراد آورد دو پنجاه راس اسپ و پانصد خلعت و برخی از جواهر و آلات مرصع در خور
مراتب و تباین درجات به بندهای بادشاهی و ملازمان شاهی عطا شد و کاسهٔ امید فضلا و فقرا و اهل صلاح و سداد
لبریز حصول مدعا و مراد گشت طائفهٔ محتاجین و درویشان از نقد مراد و مقصود مکفت افتاد و ظرف
خواهش سائلان و گوشه نشینان مالامال شادمانی کامیابی شد حق تعالی این مژدهٔ نشاط آگین بجمیع خیر سگالان
عقیدت آئین فرخنده و مبارک کناد رب العباد عرضداشت بجناب بادشاهزاده جهان و
جهانیان در شکر رسیدن خلعت فاخره خانه زاد علیمراد بعد تشیید مبانی عبودیت
و حسن اعتقاد که شیمهٔ غلامان فدویت نهاد است بعرض میرساند که درینولا بمسرت توامان خلعت زرین
گران بها و تشریف زرنگار بیضا ضیا از کارخانهٔ فضل خداوندی در جلدوی افزایش جمیع مقول عالی نزول
ارزانی داشته و همچنان سربلندی بخشید و ذرهٔ بیمقدار را برنگ مهر انور در زر گرفته کلهٔ گوشه مباهات
بعیوق فرقدان رسانید هر تار غیرت بخش خطوط شعاعی مهر درخشان و قماش خوش کارش بالادست
اکسون و پرنیان رباعی خلعت که بر اطلس فلک ممتاز است ۞ هر تار و را چو مهر انور نازست ۞
در بر چو گرفتمش ز غیرت خورشید ۞ گفتا که بر دیم و خجلت بازست ۞ انشاء الله تعالی بعد نشان
جمیع مال واجب سرکار عنقریب معاودت می نماید و بشرف آستان بوس مشرف میگردد

زادهای دریا و کان کنایه از مروارید و جواهرات ۱۲
مطاوعت بالضم فرمانبرداری ۱۲
تلمع [illegible] ۱۲
[illegible] ۱۲
[illegible] ۱۲

کوکب دولت و بهروزی از مکمن فیروزی و دشمن سوزی تابنده باد مبارکباد عید الاضحی
بجناب بادشاهزاده جهان و جهانیان کمترین غلامان راسخ الاعتقاد علیمراد گوهر زمین بوس را
افسر فرق بندگی ساخته و سیمای عبودیت به تسلیمات سرافگندگی بدستور عمادات العلی برافراخته
بعرض میرساند درین زمان خجسته عنوان که خلاصهٔ از سنه سنین و شهور جامع برکات بطون و ظهور بود
روز عید الاضحی در رسید اهل انتظار را بفروغ شادمانی نورانی نمود و در هر خانه بزمی بی تکلف بآئین جمشیدی
آماده گردید معاشران را از کثرت اکل و شرب گزک وقت تازه دماغی و سرخوشی در رسید درین روز
بهجت اندوز چون غلام بتقریب انتظام بتول عالی از قرب بساط دولت مناط دور تر درافتاده خمیازه ها که
می کشد و چه دندان حسرت که بجگر فرو نمی برد فرد خوابی که به از دولت بیدار توان گفت ؛ خوابی ست که در سایهٔ
دیوار تو باشد ؛ آفریننده چرخ اخضر و نور بخش مهر انور قدوم فرخنده لزوم عید بر هواخواهان مبارک کناد بهمین
مطرب که در فن نغمه سرائی معززه ممتاز است بیاوری بخت احرام بندگی بسته بملازمت میرسد امید که
بعد عرض جوهر هنر بحسن قبول بهره ور شود آفتاب فیض رسانی بر مفارق اعالی و ادانی نور افشان باد ؛

بجناب شاهزاده عالمیان در تهنیت عید سعید عرضداشت غلام فدویت نهاد
علیمراد لوح پیشانی برقوم تسلیمات و بندگی مرقوم ساخته بموقف عرض سرافرازان انجمن تفاخر آئین
و بهره اندوزان محفل ارم تزئین میرساند درین اوقات میمنت سمات قدوم متبرکاه صیام برکت بخش
ایام گشته هنگامه آرای مجمع سعادت و شمع افروز شبستان عبادت گشت برکات عالم علوی جهانیان را برمائده
توفیق صلای عام درداد و وظائف طاعات و شرائف عبادات ابواب حسنات و درهای مثوبات
بر روی زمانیان برگشاد مثنوی دگر تازه شد رسم عیش و سرور ؛ جهان گشت لبریز ذوق حضور ؛ فلک
دهر را باده کام داد ؛ طرب دست بیعت بایام داد ؛ الحمد لله و المنة که بار گران حق پرستی بفضل ایزد
سبحان از ذمه ادا شد و جبین اطاعت گزاری بسجدات بندگی حضرت باری نورانی گشت از نعمت
ارباب کرم جمیع مستحقین و محتاجین دامن دامن گوهر و زر برداشتند و از بارش دُر و جوهر همه دریوزه گران خزاین
قارون را برانباشتند الهی تا آوازهٔ عید سعید در جهان مایهٔ تنعم و تعیش جهانیان باشد هر روز آنجناب
دل افروز رشک افزای جشن نوروز باد ؛ بجناب بادشاهزاده جهان و جهانیان
در تهنیت عید سعید خانه زاد با اعتقاد علیمراد بعد ادای آداب تسلیمات بعرض میرساند

۵۸ جنازه بالفتح
کشیدن اعضا بسوی بالا ۱۲
۵۹ دندان بجگر فرو بردن
کار روائی بجد گرفتن ۱۲
۶۰ موقف بالکسر جای استادن ۱۲
۶۱ سمات بالکسر جمع نشانها ۱۲
۶۲ مائده خوان با طعام ۱۲
۶۳ مثوبات جمع عوض نیکی
از کشف اللغات

انجمن فیض سمات میسازند هزاران شکر بحضرت داور وحید که اختر مراد از مکمن سپهر امید بر دمید و ماه نو
چون زهره جبینان غرفه نشین از منظر قصر زراندود زمردین گوشه ابرو بمنتظران نمود و چرخ نیز از فرط
شادمانی مانند کودکان زینتم ودوبیت از کف الخضیب دست در حنا گرفت و بکلید هلال درهای خرمی
بر روی روزگار باز شد زهره طرب ساز به جشن اول ترانه طراز گشته عشرت دوام با خاص و عام بیع و شرا
نمودند اتی تهنیت و صدای مبارکبادی از زبان سرود سرایان آهنگ ذروهٔ آسمان فرمود خلق الله
از صعوبت صوم وارسته بر بساط نشاط نشستند و جمیع دیجیات از صلای عام حضرت حق نعمت بیقیاس
بهره ور گشتند امید که این لطیفه عیش افزا باجبای دولت ابدی لقا مبارکباد فرد فرخنده بود همیشه
عید طرب ؛ بی شل آمل مباد دست طلبت ؛ زیاده چه عرض نماید ظل پرورش و نوازش بر مفارق
غلامان مخلد و مبسوط باد ذکر رحلت فرمودن حضرت خلد منزل از عالم فانی بدار الملک
جاودانی فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ؛ ز جام دهر می کل من علیها فان ؛ درین ایام
ملالت انجام زینت افزای اورنگ خلافت و فرمانروائی صدر آرای ایوان سلطنت و کشورکشائی آیهٔ
رحمت الهی مصدر فیوضات نامتناهی غفران پناه آرامگاه رضوان دستگاه حضرت خلد منزل
بتقدیر باقی و قضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک جاودانی رحلت فرمودند از سنوح این سانحه
هوش ربا و وقوع این واقعه جانگزا اختلال عظیم در اقصای ممالک هندوستان راه یافت و مفسدان
واقعه طلب از اطراف و اکناف خودسر و خلیع العذار بوده دست تسلط و نهب غارت کشودند بادشاهزادهای
والاتبار امرای عالی مقدار و جمیع سپاه با تعلقه والا با سایر ملتزمان سده آسمان سا درین ماتم سخت بسوگواری
و بیقراری پرداختند. فرد درچنین حالت چون باپیر خرد کردم رجوع ؛ گفت مرجع نیست غیر انا
الیه راجعون ؛ بعد فراغ ماوجب رسمیات ماتم و تخفیف غلبات غم و الم هر چهار بادشاهزادهای ذوی الاقتدار
کمر منازعت و مخالفت بسته تهیه لشکرکشی و صف آرائی نمودند بادشاهزاده جهاندارشاه بهادر همین
نوچهٔ حدیقهٔ خلافت و شهریاری راضی باین معنی نشده هرسه برادر والاگوهر اپیام صلح و تقسیم ممالک محروسه
فرستاد ذکر محاربات عساکر ظفرنشان با بادشاهزادهای والاگوهر عظیم الشان بهادر
و رفیع الشان بهادر و جهاندارشاه بهادر چون نیت حضرت قدر قدرت بر امنیت و رفاه
کافهٔ خلایق که بدایع ودایع خالق اند مصروف است لهذا تقسیم ممالک فلک فسحت هندوستان

وصید افگنان متوجه سیر گشت بوده بسیاری از جانوران از پا در آوردند و تماشائیان که اصلا
چنین هنگامه صید افگنی بچشم خود ندیده بودند بمشاهده اش سیر چشم ساختند و بعد از ان سیر باغ و بساتین
و تفرج بنفشه و یاسمین و اقسام گلهای رنگین و درختان موزون سرو قامت طوبی و آئین که غیرت بخش
بهشت برین است و مشاهده آبهای روان و رودخانها عندلیب نشان که گرد سیر و نقی بر چهره چشمه
خضر بیخته و صفائی زلالش آب آئینه سنجاک بر آمیخته مسرت افزای طبع مقدس گردیدند و دیگر چه بهفت کشور را که
دقیقه سنج رموز انفس و آفاق است بر ضمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افگند که بر شکارگاه یالم که بتوصیف نضرت
و نضارت و طراوت و خرمی آن نهال خشک خامه سرسبز بهار جاودان و آب جو مسطر روان گردد توجه
فرمایند و مناهل پاک سرچشمه های فیضناک آنجا که چشم آفتاب تاب نیروی آن ندارد مشاهده نمایند در ان روز
متصدیان بارگاه خلافت بموجبی که حکم شده بود بعمل آوردند و هنگام شب در تماشاگاه شکارگاه که نموذجی است از قطعه
روضه رضوان باستراحت خلیفه روی زمین رونق پذیر نگارستان چمن شد صباح آن که رایت خورشید
از اوج چرخ کبود درخشان و طلیعه طباشیر صبح از پیشگاه طاق سپهر تابان گردید باغ جنت نهاد امر آباد
بقدوم میمنت لزوم رشک افزای گلزار ارم و کامیاب نضارت اعظم گشت و ورود بعمارات آنجا محل
اقامت افگنده بشیر شکار پرداختند نخجیر آن نواحی دلپذیر را از پا در آوردند بعد از ان عنان توسن اقبال به ارتحال
عز انعطاف یافته که منتظمان مهام سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت لوازم جشن و تکیه بارایش بزم
کیقبادی و آئین جشن جمشیدی سرانجام نمایند عرضداشت بجناب عالی متعالی بورود
فرمان فدوی عقیدت نهاد تسلیم او بعد ادای عبودیت و انکسار بعرض حاشیه نشینان بساط
کرامت نشور مستفیضان انجمن ظهور میرساند درین هنگام میمنت مناط که عرصه جهان بهارستان عیش و نشاط
و بزم گیتی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان خجسته عنوان بشیر هر احسان بیکران و ارشاد
انیقی که بالیستی از هر منزل بنا بر رفع حالت منتظره عرضداشتی میفرستاده باشد و مسعود نمود در ازای
انهمه غلام نوازیها اگر جان و ایمان نثار خاکپای قبله دو جهان سازد از عهده عشر عشیر شکر و ثنا
بر نیامده باشد فرد هر دمش با من دل سوخته لطفی دگر است * این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد *
بعد حصول رخصت از جناب جهانبانی چون منازل طولانی اتفاق افتاد در ارسال عرائض قصور شد انشاء الله
پس از خاطر جمع از امور ضروریه بتوسل عالی فیض موفور قدسی ملازمت جناب که اکسیر سعادت لایزالی است

[illegible]

زیاده چه عرض نماید نفایح مراحم خسروانه و روایح مکارم پادشاهانه طیب افزای اهشام فدویان باد
بجناب عالی متعالی بورود فرمان خانه‌زاد سراپا اعتقاد علیم‌الدین بعد تقدیم لوازم دولتخواهی
و خیرسگالی بعرض باریابان حضور عالی که مهبط انوار فیوضات لایزالی و مظهر استفاضهٔ مفاخر و معالی
ست میرساند که آیهٔ رحمت الهی و سرمایهٔ تفاخر نامتناهی اعنی نشان کرامت بنیان از آغاز تا انجام
مسجل و محلی بخط اعجاز ارقام که جان انسیان فدای هر حرفش و روح قدسیان سپند هر نقطش باد ورود مسعود
تارک مباهات این ضعیف خاک بذروهٔ فلک الافلاک رسانید فرمایش خلعت پشمینه و قمشه که در کشمیر موجود است بنام خان
ازینکه بر انسداد شوارع در ارسال آن عاریست همین که میرسد بر وفق ارشاد بعمل می آید کوکب دولت و اقبال
تابان و درخشان باد بعمدة الملک مدار المهام خان خانان در مبارکباد عید سعید
میامن برکات صائمان و مآثر دعوات ایشان با وقات میمنت سمات نواب فلک جناب عالمیان مآب
خدایگان قدردان فیاض جهانیان واصل باد درین زمان عشرت نشان که فضای گیهان نشاط آگین
و سپهر و اختران بهر آراستگی قرین بود ایام همایون ماه صیام بسر رسیده و عالمیان از بار گران اطاعت
و حق پرستی سبکدوش گردانیده و غرهٔ جبین افلاک نوربخش خطهٔ خاک یعنی هلال مبارک فال خوشتر از ابروی
ماهرویان ظهور نموده عالمی را بعیش و شادمانی اشاره فرما گردید امید که درین حال قدوم فرخنده عید سعید
بهواخواهان سال بسال مبارک کناد و چون رویت ماه نو پیشانی نورانی بخت بیدار نواب مدار به ترقیات
اشراقات فیروزی و اشعات لمعات بهروزی فائز و اراده بامارت و ایالت منزلت جهانبانی است جهان
در استدعای نسبت صاحبزادهٔ علیم‌الدین خان پیرایهٔ دولت و اقبال زیب قامت آن
صدرنشین چارپالش امارت و اجلال باد چون قلم قدرت مقدر برای استبقای نوع انسان که بدایع و ودایع
ایزد برحق اند رقم ترویج ستوده سیرتان با عفت نشان بر صفحات اطوار و اوضاع جهانیان کشیده
و بواسطهٔ احیای کون و مکان در ترغیب این سنت سنیه بامر تناکحوا و تکثروا حدیقهٔ جهانیان را رونق صحن
گلستان بخشیده هواخواه درین مطلع ملت متین میخواهد که فرزند دلبند را بفرزندی آن عالی حسب گرامی
نسب بهره‌مند سعادت جاوید گردانیده بوسیلهٔ نسبت قرابت و وصلت ارجمند بین الاقران
سربلندی شود و صحایف اخلاص صنوری را آیات الاسعاد پیوند معنوی نورانی ساخته کامیاب
عزت و ناموری گردد ازانجا که ذره را نواختن شعار آفتاب تابان و بجا آوردن بهر فرو ختن شیمهٔ کریمه

بزرگانست مهر منیر پذیرائی مدعا بر ساحت آمال اجابت پرتوافگن گردد زیاده ابرام مرفت مرام خیرانجام
بر وفق مامول و منهج مسئول باد بسیار بجناب عالی شان خواجه حسین خان خان مهربان مضمون مکتوب
مرسل مشعر بر اجتماع نانک سلطان پرستان در ضلاع چکله کلپهک والتماس تدارک بدفع آن بهینیان معروض
بندگان آستان فیض اقتران گردید بمقتضای غلام نوازی دو هزار سوار و همان قدر پیاده عنقریب
مرحمت شد باید که در صیانت صوبه مفوضه و حراست محالات متعلقه مساعی موفوره بظهور رسانند
و جمعی شایسته همراه گرفته اطراف و اکناف آن نواحی از لوث وجود معصیت آمود کفره مردود پاک سازند
بیت سر چشمه شاید گرفتن به بیل * چو پر شد نشاید گذشتن به پیل * گروهی سیه روز آن فرقه ضلالت خو
که بسبب ترددات جلال خان و سادات بارهه گوشمال سخت یافته بسیاری را انگشتن و خستن و داخت فرار بکوهستان
شرقی برفی کشیده و بقایش مانند بنات النعش متفرق و پاشان گردید بسمع رسیده باشد زیاده حجب باد
عرضداشت بجناب عالی متعالی در جواب ورود نشان والا شان خانه زاد فدوی نیازمند
علیه او بعد تقدیم مراتب ضراعت و افتقار و تقدیم مدارج خضوع و انکسار بعرض ملتزمان آستان
فیض اقتران میرساند نشان کرامت عنوان مشعر تفقدات باطن اشراق مواهب باستحاف
انمشه وارشاد همعنی که بعد استعداد ملازمت بمرحمت دیگر نفائس و هدایا فرق افتخار بذروه ثریا سایید
نزول اجلال فرمود مصرع بشگفت دلم چو غنچه از باد نسیم * ادای شکر و ثنا و گزارش خلائف دعا از حیطه
طاقت هوش و حسن اساس اندازه وهم و قیاس بیرونست مصرع از تو بخر نیکی بوده و نیست غریب بیاسه
چون غلام ماحیش مواید فواید حضوریست و خو کرده مکالمه و محاوره و مواجهه خوارق ظهور امیدوارانه که زود و
شتاب طلب حضور شود و بشرف دوام استیلام سده عالی مقام که حاصل زندگانی و سرمایه حیات
جاودانیست عزو امتیاز داشته باشد زیاده چه عرض نماید تا سیدان سبز آسمان عرصه جولان شهسوار آفتابست
عنان ابلق خوش خرام ایام بقبضه اختیار جبهه افروزان آستان فلک احترام مفوض باد نواب والاجناب
مستغنی الالقاب اسد خان بعد ادای آداب و تسلیمات معروض رای قمر ضیاء
مهر انجلای عاطفت اقتضامی دارد و درین هنگام فرخنده فرجام که روزگار در عین سعادت
و کامرانی و زمانه هم آغوش شاهد آمال و امانی بود بتفویض امر جلیل وکالت مطلق از پیشگاه تفضلات پیرو
مرشد بر حق بقبضه اقتدار نواب نامدار بشر کشایش کار خلافت آفریدگار و افتتاح ابواب

فیوضات برروی روزگار گردید بیت من امروز زین مژده شادم چنان * که گویی بملکی شدم کامران
سنگری تعالی مبارک کشاد والی یوم القیام خیرخواه آنجناب مقبول خاص و عام بدسگال بدسر انجام محروم و ناکام
باد بخان سعادت نشان میرزا محمد ماه اعظم خان در مبارکباد طوی برادر از جان بهتر
خجسته مسعوده شیرخان اقبال نشان بترقیات صوری و معنوی فائز باشند بیت بروزی که طالع
برومند بوده * نظرها سزاوار پیوند بوده * مژده وصلت ارجمند عالم افروز با ماه جهان آرا و قران برجیس شعاع انداز
با ناهید طرب افزا در سعادت سبب سامعه پیرا گردیده و صحیفه خاطر بآیات شادمانی منور و چهره
باطن را برشحات کامرانی منضر گردانید بیت ازین شادمانی جهان تازه شد * دل آسوده گشت و
روان تازه شد * مبارکباد و ببرکت قدوم آن عفیفه خانه دولت آباد و اثاث البیت جمعیت روز افزون
شواد بخان والاشان خواجه حسن خان نائب صوبه ملتان مشتمل بر فتح *
پادشاهزاده کام بخش خان مهربان من درین اوقات فیروزی سمات ظاهر دار الجهاد
مضرب خیام گردون احتشام گردید چون مزاج حضرت قدر قدرت بر رحم و کرم و الطاف اهم
متصف ست نظر بر جان بخشی و عفو جرائم پادشاهزاده محمد کام بخش ملتفت شده بنصائح ارجمند پادشاهی
که کتابه پیش طاق دانش و آگاهی ست مکرر مطمئن و مستمال فرمودند اصلا بگوش هوش نشنیده سر کرده اشرار
برآمده در برابر الویه کشورکشا بعزم محاربت و جدال صف آرا گردید بیت چو پروانه خود را زند بر چراغ * بمیرد
چراغ او بمیرد بداغ * مواکب کواکب حشم و عساکر نصرت علم بفرمان خدیو قمر خدم از هر طرف بهم چون سحاب
متراکم روان شدند پس از مقابله بجنگ توپ و تفنگ و بارش ناوک و خدنگ آتش قتال و جدال اشتعال یافت تا
آخر الامر غازیان همت بلند بیک عرق جرأت و دلاوری یورش نموده در محاصره گرفتند و با عیال و اطفال دستگیر
سرپنجه تقدیر نموده بدرگاه والا آوردند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید معاودت رایات ظفر آیات
بهندوستان جنت نشان بنحو نیکو قرار یافته باید که مراتب شکر و سپاس مواهب حضرت واهب العطایا
بتقدیم رسانند و بار انعام قریب رسیده اند * بخان والاشان رضا قلی خان
داروغه توپخانه بیت حسب حالی ننوشتی شده ایامی چند * محرمی کو که فرستم
بتو پیغامی چند * دیرست که ورود مکاتبه جانفزا مشعر تعمیر ویران خانه دلها نگردیده مواانس خبر از
کارفرمائی نگارستان اقبال و تخکل پیرائی بهارستان آمال مباد از آنجا که بمقتضای خلوص

گردیده باجمعی از اوباشان دغا زتگران ورکره و مانکپور درآمده خود را باسند درگاهی به نیابت صوبهٔ ال‌آباد بدنام ساخته جرات بتاخت قصبات معموره مینماید از حرکات ناملائم که بی حکم قدسی از و سر زده دست از شورش و فساد بر نمیدارد حکم آفتاب ضیا از کمن عز و علا شرف و اعتلا یافت که صوبهٔ اله آباد از پیشگاه شده سپهر بنیاد به سیادت و امارت مرتبت سید عبدالله خان بهادر بدستور سابق بحال شده دخل بیجا برای او مضرت فاحش دارد اگر حفظ جان خود و امان خانمان می خواهد بمجرد ورود این حکم محکم دست از مداخلت بردارد و پیرامون ضلاع و قطاع متعلقهٔ آن نگردد والا بغضب پادشاهی که نمونهٔ قهر الهی است گرفتار میشود و گرزبرداران رفته او را کشان کشان حقیقت رسان بحضور پرنور می آرند باید که بدین موجب بعمل آرند و پنبهٔ غفلت از گوش هوش برآورده زود وشتاب جواب معروضدارد که بعرض اشرف اقدس ارفع واعلی برسد پنجم اول جمادی سنه احد جلوس والا قلمی شد عرضداشت بجناب شاهی خانه‌زاد دست اعتقاد علیم المنطقه اطاعت و فرمانبرداری بر میان عبودیت خدمتگار بسته بعرض جبهه‌سایان جناب کیوان قباب میرساند درین زمان میمنت آثار مظهر مواد استبشار مورد و افتخار یعنی نشان مهر انوار بر فرق ذرهٔ بمقدار پرتو سعادت گسترده سرمایهٔ عزت و اعتبار ارزانی فرمود فرد سزد که کاتب دیوان سرای خلد گشته سواد صفحه او بیاض دیدهٔ حور الحمدلله والمنه که فدوی جان نثار بمیامن تربیت عالی از تشخیص نشان بالو اجب محالات تیول سرکار فراغ حاصل نموده پیش اندرود نشان تفاخر آمود جاده نورد منزل مقصود است ان شاء الله تعالی در معدود الایام دولت اسلام شدهٔ عالیمقام در می یابد زیاده چه عرض نماید آیات نامداری و آثار کامگاری بر جرائد روزگار الواح اعصار ثبت و مرقوم باد بنجان حذاقت نشان حکیم رضا خان فرد جهان ز رایحهٔ لینه بر انفاس چو باغ خلد برین دائما معطر باد حکمت و حذاقت دستگاها فصد و جلاب حسب تجویز آن سرآمد حکیمان فلاطون ذکا شفیده افتاد و مزاج مخلص را که از شدت ضعف و ناتوانی گرانبار با خوشنیها بود با فاقه آورد حکیم شافی آن مظهر معجزات عیسوی را که وجود ایشان درین جزو زمان بسیار غنیمت است سلامت دارد و در مقدمهٔ پرهیز و غذا که چه و تا چند مفصل نگارش رود چون چندی در انتظار تمشیت مطالب ضروری الغرض بر مسکه ما الاداره داره احوال هر روزه اطلاع میدهد من لعبه بمنزل مقصود روانه میشود و دو سه قسم معجون ما مشتهی و مقوی لطف شود تا در سفر بکار برد زیاده عمر باد ایضاً توفیق شفا بخشی خان

مسیح الزمان سرآمد حذاقت نشان فرد آن کز قدوم مبارک و میمنت قدوم اوست هرتا توان بصحت کلی
امیدوار، همواره روزافزون باد فراوان ستایش و نیایش بحضرت مسبب بر حق که بعجزات کشش
بواطن مشتاقان امریکه در ضمن آن وام دیده‌ها و از فیض بهار گل چیدنها شکفتگیت از کمین غیب جلوه ظهور
نموده یعنی یرلیغ قضا تبلیغ مبشر معاودت اختر از مکان اقامت و رسیدن بسرعت سریع تر برکاب شاهزاده
والاگهر عز ورود یافته لهذا انتظار آمدن امارت مرتبت صف شکن خان که برای پیرایش پیرامون قلعه زیاله
و دیگر قلاع و بقاع این اضلاع از خار وجود کفره مرده دیجای فدوی درگاه مامور شده بود بتجرد آمدن
بعزم ادراک شرف تقبیل انجمن فیض مکمن گام فرسای طریق مقصود می گردد بر جناح استعجال خود را
بحضور دولت ظهور میرساند عرضداشتی محتوی بر انجیمی ارسال داشته از نظر فیض اثر خواهد گذشت زیاده
بجز شوق لقای راحت افزای که اهم مطالب و مآرب است چه بقلم آید بجان خدا نشان حکیم
رضا خان مجاستن تدابیر آن رافع امراض بدنیه دافع عوارض جسمانیه محسن الدوران ارسطالیس
زمان همواره شفابخش بیماران و مصلح مزاج سقیمان باد درست که نمائق طمانینت پیرای آن سرآمد
اطبای آفاق مثمر شفای صدور اهل وفاق نگشته سوانحش غیر از عیش و عشرت مباد فرد میرسد از شدت
بی اختیار گر نویسی بر زبان نام مرا چون آب و هوای نواحی ولایت کوکن از کثرت برودت مودی
مرض خیز است درین روزها ضیق النفس بر طبیعت استیلا یافته شبها خواب نمی آید و شدت آمد و شد
نفس رگ جان می فرساید هر چند صعوبت پرهیز انگیز می نماید تخفیفی در شدائد مرض بظهور نمی آید امید که
دوای صحت افزای هر چه موجود و مهیا باشد زود بفرستند و ما را بشتاق دهند یا نصد روپیه
برای میوه خوردن بنورچشمان و کیل محب خواهد گذرانید بمقتضای بی تکلفی با دست رد بر آن نگردد
بیلتشر خان منجم وقت شناس استخراج ساعات میمنت سمات برای رزین و
خرد صواب گزین آن محرم اسرار فلکیه دقیقه سنج سرائر ملکیه برگزیده ارباب تنجیم یگانه اصحاب زیج و تقویم
سپهر فزونی و منبع فتح و فیروزی باد و سنوح سانحه هوش ربا و وقوع واقعه حیرت افزا یعنی شتافتن روح پرفتوح
حضرت قدرت از تنگنای جهان فانی ببستانسرای دارالملک جاودانی بسمع شما رسیده باشد چون تهیه جشن
و صف آرائی پادشاهزاده های والاتبار باهمدیگر درپیش است و در یوقت بنابر استخراج ساعات
شما در حضور در باید که بمجرد ورود این حکم بسم ایلغار شتافته شرف تلثیم عتبه سپهر تکریم دریابند زیاده تاکید دانسته

به میرزا احمد ماه شعر ای صبا سوختگان بر سر ره منتظر اند ❊ هیچ از ان یار سفر کرده پیامی داری ❊ از ان باز که از گردش حقه باز عنان اشهب عزیمت بدان سمت معطوف شده چشم حیران از حسرت دیدار بسان ابر نیسان گریان میباشد و خاطر بر آرزو چهره حال لا بباخن کدورت دلال میخراشد فرد بهر کس که رو آرد خدایا ❊ نگهدارش بلطف لایزالی ❊ خبر خیر و عافیت و سلامت از منزل و مکان نگارش و دو پیام راحت التیام زبانی سر قاصد و نامه بر که در طی مراحل در عجز گذارش یابد و تنگی میوه تر و خشک و قدری از نبات فرستاده آمد انشاء الله تعالی مذاق اخوت را محظوظ و متلذذ گرداند زیاده عمر باد ایضاً بیت برفت و طبع خوش ما را حزین کرد ❊ برادر با برادر کی چنین کرد ❊ رقعه مسرت مرقع متضمن نوید بشو لا انور و خوشی مزاج اخوت امتزاج در حین انتظار رسیده سرمایه سرور و ابتهاج گردید چون تا وصول خبر سعادت بمامن مقصود خاطر خیرخواهان همه وقت متفکر و مشوش خواهد بود باید که احوال هر روزه بقلم آورده باشند و از انجا که در عالم خیال نعمت وصال همیشه میسر و مقصور است مرا با خود دانسته دل اخوت منزل را خوشوقت دارند مشتاق را مشتاق دانند بیت فرستادم بهمراهی او دل ❊ که تا خدمت کند منزل بمنزل زیاده ایام رفعت سعادت در این حال و متواصل باد فصل دوم مشتمل بر عرایض مکاتبات و رقعات که از طرف خود نگاشته بجناب بخشی الملک میرزا صفوی خان که راقم این صحیفه عامل جاگیر ایشان بوده فدوی عقیدت اعتصام ناصیه کریت باستجلاب سجدات بندگی برافروخته بعرض مستفیضان افضال حضور صلاح ظهور نواب فلک جناب جهانبان آب والا انتخاب که وسعت سمایا فسحت عالم قدس وشش تنگ از دیده موسعت و ثروت ثریا با رفعت آستان عالی مقامش پست و پایگی مشهور میرساند درین ایام میمنت انجام که زمانیان باشاهد مقاصد هم آغوش و آسمانیان در انتظار لطیفه شگرف بر مناظر سپهر سراپا گوش بودند که نسایم تفویض خدمت بخشیگری که منهج ترقیات روز افزون و تحصیل بهروزی و برتری است از بهارستان تفضلات خاقان گیتی ستان بر ساحت آمال نوید طلبان وزید و فوحات خلوق این بشارت مشام جان و دماغ روح روان را معطر گردانید بیت امروز بخت نیک بشارت رسان ماست ❊ اقبال را نه پرده امید هم نوید امید که حق عز و جل این مژده سراپا امید را بهیچ دولتخواهان مبارک و فرخنده کناد

مرادات و ترقیات آن جناب برشحات غمام مکرمت خدیو کائنات بسرسبزی و شادابی مقرون و اراد

به مجموعهٔ خوبیهای رای تنیرداس محرم خانی درین هنگام بهار پیرا نسیم مقدم میمنت انما

به فضای آمال احباب و زید غنچه دلها را شگفته گردانید بیت مرده بودم بوی یار دلنواز آمد مرا

بار دیگر جان از تن رفته باز آمد مرا شکر خدا که شام ناکامی بسر رسید و صبح ناکامی بر دمید جلوه مرا

بچشم انتظار معاینه افتاد و هبوب خرمی بخش از مهب طرف بدین آغاز نهاد آب رفته بجو آمد و رنگ جسته

به رو بیت ای خورم از بهار رخت لاله زار عمر زود آنکه رخت پی گل رو بیت بهار عمر راقم صحیفه اتحاد

از تنگی که دارد غنچه دل تنگ ست بل به اعتقاد خود در قید فرنگ فکر جمعیت بر ادب مطمح نظر عاطفت اثر

باشد به مجموعهٔ خوبیها نهال چند همواره بهار جمعیت و شادمانی در جوش و شاهد مقصود هم آغوش

باد درین وقت خرمی افزا نوید عطای منصب خدمت بان ملاذ الاحباب توجه و دستگیری نواب کوکلتاش خان

بهادر سامعه پیرا گردیده خاطر مضطر را جمعیت و پشت همت را تقویت بخشید شکر خدا که وجود فیض آمود

شریف در رفاقت نواب دریادل بحر نوال از مغتنمات عظمی ست مخلص بسبب بادشاه گردی

و بیماری تا حال در خجسته بنیاد متوقف است عرضداشتی مشعر احوال بجناب عالی که قدردان مردم

قدیم الخدمت اند ارسال داشته امید که بذریعهٔ الطاف سامی از نظر کیمیا اثر بگذرد و جواب مرحمت شود

که خود را بچشمهٔ فیض گنجور رسانیده سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردد به نسخهٔ جامع

قابلیت تها گرلوکمن داس خانی فرد عجب دردیست جانم را نمیدانم که چون گریم دلا خون

شو که تا بر حال خود یک لحظه خون گریم این عجم دیدهٔ الم کشیدهٔ خانه آب سیده اندرون دل چه گوید و

چه نویسد که برگ راضی ست دنی آید و حواس ظاهر و باطن از ارکان ثبات اختلال پذیرفته جراحت

خاطر چون زخم آب سیده با ندمال نمی گراید نصایح غمخواران بدفع توزع و التهاب مانند سیماب نقش بر آب

ست و اندرز و اعظان با ستشفای این مرض باعث مزید پیچ و تاب فرد زمردنش چه مردم چه لاف

معتبر زنم که خاک بسر من باد و بر محبت من در مقدمهٔ مکلا و نور چشمی مکرر رقیم یافته چون خاطر

از سموح سانحهٔ جانگداز گرفتار سوگواری و بکاست غرخانه ویران بسان نیش کژدم و اژدهای جگر خلد

ناچار به لاله گلاب رای نوشته که ازین امر خطیر فراغ حاصل نماید از انجا که او خردسال است و حفظ مراتب

در رضاجوئی و خدمتگاری بزرگان امریست محال امید وارست که سهو و خطا با عفو و عطا مقرون گردد

چگونه سر زخجالت بر آرم از بر دوست * که خدمتی بسزا بر نیاید از دستم * ایضاً فرد این شکایت نامهٔ بی التفاتیهای تست * قصهٔ درد جدائی را جدا خواهم نوشت * صاحبا فراغت شعارا مطاعا فراموش کارا عنان عنان مرکب نسیان نسیان قلم اگر بسیر آید بتسوید حکایت فراموشی لانهایت کفایت نمی نماید این همه خود را کشیدن و با وصف توسیع اخلاق و تکاثر اشفاق بداد مشتاقان نرسیدن منافی آئین انصاف است یکسر بنه لوای تغافل برافراختن و بیاد دهی نپرداختن ناشی خوردهٔ اعتساف قطعه طرب سرای دل هر کس از تو معمور است * چراغ هم دل امیدوار من باشی * گلی بشل تو نشگفت در بهار جهان * روا بود که همه خار خار من باشی * غلط کردم نفس فرسائی ذره بجناب آفتاب عالمتاب بی ادبیست و شکوه طراز کسوتا بجفر ماه جهان افروز محال طلبی لیکن مصرع سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش * اگر گاه گاهی سحاب لطف و احسان آن دریادل گهر نوال بر کشت زار مراد بار دهبا دارد برای ٹهاکرداس خانساماں بیت پس از عمری بحشمت یک نگاه آشنا دیدم * بحمد الله نمردم تا ترا بر مدعا دیدم * شرف نامه عاطفت آمود ورود مسعود نمود و شکر آنرا بیانا احاطهٔ شرح و بیان میسر است و گله فراموشی ها که بر زبان قلم گذشته بجناب برای بیضا ضیای ظاهر است که در مقامات شولاپور مدتی در ایام خانساماں محمد علی مرحوم همنشین و همکاره بوده و از فیض صحبت شریف استفاده معقولات نموده فوت سیمات نه از بیگانه تفاوت میان اخلاصمانت بل نسبت باطنی نصب العین آینده مقصد خواهد بود کورنش و بندگی که در حاشیهٔ خط بجناب نواب والاخطاب مرقوم بود بعرض رسانید و خط از نظر اکسیر اثر گذرانید بسیار حظ کردند و ذکر قابلیت و کاردانی ایشان مکرر بر زبان آوردند اگرچه نقصیه علیحده می رسد جواب هم صادر می شد به سخن شناس ٹهاکرکشن داس بیت گردیدم از تو نقش تو ام در نظر بس است * دل پیش تست دولت من اینقدر بس است * از آن بابت که مراسلات لاحقه ضمیمهٔ ارادت سابقه گردیده لمحه بلمحه بر خود می نازد و لحظه بلحظه اسباب مفاخرت آماده می سازد الحمد لله که چمن زار قدیم بندگی را آب و رنگی بهم رسید و آبیاری پیوند محبت بستان سرای محبت مجدداً منضر گردید بیت از کیمیای لطف تو زرگشت خاک من * آری همین لطف شما خاک زر شود * عزیمت خجسته بنیاد برای سرانجام شادی سلاله عاجزه مرکوز خاطر بود و بسبب وقوع حادثهٔ متوحشه طبیعت اقبال نمود از اخلاق حمیده و سلوک پسندیده توقع است که شادم و مسرور بیان همین

و تدبیر گزین منشی گردد و در سفر هوای بزرگان فتور لازم نباید زیاده مهربانی باد به میرزا محمد علی
شاعر متخلص بجرأت سحبان زبان و حسان آوان سلامت دیروز بیتی از تصانیف شریف
سامعه افروز گشته بیت اند آیینه دلها بغارت داده ٭ خود قیامت قامت و عکسش قیامت زاده ٭
بارک الله او داد سخن داده اند و کارنامه تازه کاری بر طاق بلند نهاده حق اینست که وصف عکس کسی از شعرا
بدین ندرت نگفته و هیچ سخن گزاری چنین گوهر بی بها نسفته امروز قطعه از نتایج افکار آن ارسطو فطرت کاشعر
بر حسن طلب صهبا از راه بی تکلفی بما رسیده نیز بسیار خجسته و اکثر مضامین تازه دارد جوابش نقلم آمده
قرار یافته همراه است امید که مزاج مسرت امتزاج را سرخوش سازد قطعه ای محیط کمال را گوهر ٭ وی تجلی طور را
مظهر ٭ شان اقبال و کان عز و جلال ٭ جان فطرت جهان فضل و هنر ٭ نی کلک تو عندلیب نوا ٭ نخل
طبع تو آفتاب ثمر ٭ لطف کردی که اندر شیشه مرا ٭ به بهشت کرم شدی رهبر ٭ بی تکلف زلال مضمونش ٭
رشک تسنیم و غیرت کوثر ٭ هر سخن از کلام منظومش ٭ همچو آب حیات جان پرور ٭ آنکه کردم ز روی حسن طلب ٭
نسخه بی تکلفی از بر ٭ صاف سرجوش این خجسته کلام ٭ داد از گرمجوشی تو خبر ٭ نیست بیجا بالطبع معنی زا
لازم افتاد باده احمر ٭ آفتابی ز مطلع مینا ٭ طلوع بزم ترا کند اکثر ٭ تا کند خاطر شگفته چو گل ٭
زند اندر لباس غم آذر ٭ به سخن شناس رای چیبر داس بیت روزگاری شد که چشم
اعتبار افتاده ام ٭ چون نگاه آشنا از چشم یار افتاده ام ٭ باطن عواطف مواطن از حرکتی ناملایم که
در عالم پریشانی و ضعفی و صغر سن بظهور رسیده انچه نفوریست هر چند نامه اعمالم از اشک ندامت شستشو
یافته اما همت شریف بر سر جان بر حمی مقصور قطعه چه بودی از دل آن ماه مهربان بودی ٭ که روز ماه
چنین بودی او چنان بودی ٭ برای خوشدلی ما چه کم شدی یارب ٭ گرش تفقد این زار ناتوان بودی ٭
از انجا که عنایت عباد در حضرت سبحان پس از ندامت و استغفار بعفو مقرونست این عاصی نیز از
کرده و گفته رهین شرمساریست امید که قلم بخشایش بر صفحات تقصیرات جاری گردد فرو ما جرم و گنه
کنیم و ما و لطف و کرم ٭ هر کس کاری که لایق اوست کند ٭ به لاله تلوک چند بیت رواق منظر
چشم من آشیانه تست ٭ که ترا خواند آنکه خانه تست ٭ مژده عزیمت از احمد نگر خجسته بنیاد
قانون هوا مادر به نوای شادمانی نواخت و فضای خاطر را رشک صحن چمن ساخت الله الحمد که کشش باطن
بجانب سعید و داعیه سحر و تیم بشی باجابت انجامید رباعی برگشتن عمر را نمود آمدنت

بسیار بکام شوق بود آمدنت ❊ ازان آمدنت که نوبهار عمر است ❊ حقا که چه خوش تر است زود آمدنت ❊
قدمی که در قطع مراحل می بردارند منت بر چشم مشتاقان می گذارند و غبار قدم که در طی مسافت بر می خیزد
در دیده منتظران کحل الجواهر بصیرت می ریزد هر چند که منازل طولانی اتفاق افتد بسیار بجاست و هر قدر
که در سرعت سیر پیک صبا سبقت رود پسندیده و خوشنما فرد پیش ازین بتو زندگی ستم است ❊
می روم زود گر چه می آئی ❊ به نتیجه دودمان فضل و کمال خلیفه حسن علی صحایف آمالی
و آمال آن نتیجه دودمان فضل و کمال برقوم الطاف ابدی و نقوش اعطاف سرمدی منقش و
مرقوم باد ازینجا که مصور تقدیر صورت فراق بر لوح جبین منقش نموده دل پر آرزو چون پرکار
و موی قلم بر صفحه خیال بندی می گردد و بگوناگون رنگها آمیزش دارد لهذا از ان رنگ بخش نگارخانه
محبت و ولا چشم آنست که بنگارش نگارین نامجات نگار فرمای دست نگارگان باشند به لاله هر شاد
دوحه حدیقه مراد و ثمره شجره فواد لاله هر شاد همواره شاد و باکتساب هنر و تهذیب اخلاق مشغول نهاد
باشند خطی که سوادش سرمشق خط خوبان پریزاد و بیاضش غیرت بخش کارنامه مانی و بهزاد بود در وقت
خوش نزول نمود ابواب راحت بر روی خاطر کشاد خط و عبارتش از حسن تلاش و جهد
بیقیاس خبر داد بارک الله تعالی بعد ازین همین قدر بغره نموده نظر بر مزید دارند و اوقات شبانروز
باجتماع معقولات و منقولات مصروف داشته همت بکسب کمال برگمارند فرد کسب کمال کن
که عزیز جهان شوی ❊ کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من ❊ به مجموعه خوبیها لوکمن داد خانی
رباعی دیریست که دلدار پیامی نفرستاد ❊ صد نامه نوشتیم و سلامی نفرستاد ❊ فریاد که آن ساقی
سرمست شکرلب ❊ دانست که مخموریم و جامی نفرستاد ❊ چشم انتظار در راه نامه بران سفید شد
و دل از توقع یاد آوریها ناامید اینهمه فراموشی دلیل وضع جفاگوشی است هر چند نسبت معنوی
محتاج رسمیات صوری نیست لیکن در صورت رعایت روابط صوری یعنی ترسیل مراسلات که
استکشاف راز نهانی و استدراک خصوصیات اسرار پنهانی و امتحان جوهر محبت و ولا و انتظام
معاملات دنیا بدان منوط و مربوط است بسیار مستحسن شمرده اند و مقدمه [illegible] نیست که دوستان
دل بغرض خود اظهار یکجهتی و یکدلی نموده از جاده خلوص [illegible] در چل [illegible] انچه نظامی [illegible]
مصداق این مقال است لازم که ظاهر باطن را بریک شیوه کار فرما باشند فرد بکتوبی حیات رفته من باز می آید ❊

هر اصول قیامت انشا عرضی بجناب نواب لطف الله خان بیت

ای سروری که از تو بود سرفرازیم * وقت گزر راه کرم برنوازیم * فدوی غلام که در زیر بار پریشانی پشت طاقتش دوتاست و قامت استقامت احوالش از لباس جمعیت معرا خیش از دخل گذشته و دخلش بتحقیق فضل سها شنیده امیدوار نوازش و الطاف است فرد درد جهان را علاج در کف تدبیرت * از نفس روح بخش عیسی دوران تو کی * به مجموعهٔ خوبیهای رای منیروانش بیت سینه بالامال درد است ای دریغا همدمی * دل زتنهائی بجان آمد خدا را همدمی * واجب الوجودی که بهفت کرهٔ سپهر سنج خمس را اختر اعش و نیر ثاقب یک نقطه خامهٔ نیرنگار ابد اعش توانند بود آگاه است که صحب شما از لوایح اشتیاق احراز صحبت رنگین جیب و دامن آرزو انقدر مملو و مشحون دارد که استقصای آن بذریعه آلات متانت فهم و فطرت خیال فاسد و توهم کاسد است فرد چنان شعله کشیده است که خاموش شود * آتش شوق من از دامن صحرا کسی * که وقتی خواهد بود که زهر ستیز تفقدات باطنی نیست اگر صد در نمائق نامیه درشفای صد و رید بیضا می نماید لیکن دیدهٔ دیدار طلب چون زخم آب رسیده بهم نمی آید فرد شوق لیلی کم نمی گردد ز چشم آهوان * این خماری نیست کز هر جام صهبا شکند * خدا کند که بعد بقربت اتحاد و عطش هجران بزلال وصال اطفا پذیرد به مجموعهٔ سخندانی میرزا مهر فرشاه افضل الشعرا اکمل البلغا سلامت قدری تنباکوی سورتی که مفید برودت هوا و مزیل رطوبت فاسد بدنیه است فرستاده آمد امید که دو ده عنبر آمود مشام جان را معطر و بوی عطر آگینش حواس ظاهر و باطن مشک اذفر سازد قطعه که درین موسم بهار طرح غزل شده بزبان خامه می گذرد قطعه صاحبا مشفقا سخن فهما * بانی نظم و نثر جان پرور * ابر بامن ستیزه دارد سخت * برق سازد کتاب لخت جگر * چون تغافل کنی مگر هیچت * نیست از موسم بهار خبر * درچنین وقت از بهت حق * جسم وقتی چوچی کشتی ساغر * بهر دفع خمار مخلص نیز * لطف کن لطف بادهٔ احمر * به سرمایه فضل و کمال میان نورالله خلف عصمت الله درین هنگام مسرت آمانوید طلب حضور آن شرف دودمان عز و علا فخر خاندان مجد و عتلا برای تفویض پیشکاری خالصهٔ والا سامعه پیرا گشته مسرور و منبسط گردانید پیداست که چون بفضل ایزد کارساز بنده نواز اقتضای آن فرماید که وسعت آباد فیض معاش به بسط لباط کامبخشی رونق پذیرد و از موائد الوان احسان بیکرانش عالمی بهره معاش ابدی فرا گیرد چنین لطیفهٔ اقبال برمنصهٔ ظهور جلوه دهد الحمد فالحمد

محب دیرین که شریک دولت و حشمت است چشم بر شاهراه تفقد دارد و یاد دهی فضول میداند فرد
عرض حاجت در حریم حضرت محتاج نیست ❊ راز کس مخفی نماند بر دل دانای تو ❊ آفتاب فیض رسانی
بر ساحت آمال اعالی و ادانی نور افشان باد به لاله نول رای عاقد معاقد سعادت صاعد مصاعد
رشادت عزیز الوجودی بعافیت باشند کیفیت بذل توجهات لا تحصی بحال گماشته خیرخواه عز
انجلا یافته سرور افزای خاطر گردید جزاکم الله بیت هر که بود معنی ظاهر درو ❊ آب لال است فی جواهر
درو ❊ فلله الحمد که عنصر آن عزیز القدر سرة الصدر به بهین اوصاف ستوده محمود و موصوف است
خیرخواه بعد سر انجام ضروریات عازم مقصد می گردد که در جمیع امور گماشته مذکور بیش از بیش مشمول
عواطف موفوره بوده شکر گذار باشد به سخن شناس ٹھاکر نرمل داس پیشدست
داروغه دکن قطعه گر بدانستمی که فرقت تو ❊ اینچنین صعب باشد و جانسوز ❊ از تو دوری نجستمی
هرگز ❊ از تو غائب نبودمی یکروز ❊ ناوک دل دوز فراق به پهلوی دل چنان میخلد که زندگانی شاق است
و جاذبهٔ اشتیاق بصحبت بی نفاق بنحوی میکشد که طاقت تحمل طاق رباعی بی مهر رخت روز مرا نور
نمانده است ❊ وز عمر مرا بجز شب دیجور نمانده است ❊ صبر است مرا چاره هجران تو لیکن ❊ چون صبر
توان کرد که مقدور نمانده است ❊ کاش دست بیعت مهر و محبت ندادمی تا بسان لاله داغ حسرت
بر دل ننهادمی و از اوج فراغت بحضیض جانکاهی نیفتادمی بیت بدرد دل گرفتارم دوای دل
نمیدانم ❊ دوای درد دل کاریست بس مشکل نمیدانم ❊ بهر حال در عالم اسباب بمراد خویش زیستن
محال است ایزد متعال سببی سازد که جمال باکمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع فرموده
دیدهٔ مشتاقان را نورانی سازد به زبدهٔ ارباب سخن ٹھاکر لچهمن داود خانی ابلق ایام
رائض بخت آن اکرم الانام عالی منش والا مقام باد دیریست که صدور نمائق نامیه در ورود صحائف
سامیه فرحت افزا نگشته مانعش غیر از گرمی هنگامهٔ نشاط و کثرت اشتغال عیش و انبساط مباد
قطعه آنقدرها که یاد ما نکنی ❊ آنقدر یاد کرده ایم ترا ❊ کوه و صحرا پرست از نامت ❊ بسکه فریاد کرده ایم
ترا ❊ چون سامعه زتر صد خبر خیریت همه گوش و خاطر چمن آرائی اوصاف حمیده بسان بهار در جوش
میباشد امید که تا بهاری ترسل رقائم زمین دلهارا بگلکاری طراوت منضر داشته باشند تا نسیم سحری
در کشایش گلها سحر ساحری دارد خاطر مانند گل شگفته و سر دشمنان چون بیخ شجر در زمین نهفته باد

بهالاله تلوک چند خدمتگار خانی و رتلازم سجع میم زمام انجام مهام ایام بقبضه اقتدار آن
مرجع خاص و عام مفوض باد بعد از شوق و عزام و ادعیهٔ اجابت التیام توسن خوش خرام خامه شکفام بعرض
مدعاطرازی سبک کام میگردد که در سوابق ایام خطی مشعر استعلام خبر خیر انجام خدام ذوی الاحترام بمبانی
بنی رام بتحریر ارقام در آمده جوابش باوصف مبالغه و ابرام متغافل آن سلیم الطبع موزون الکلام منتج جمعیت
و آرام نگشته افزاینده اروح و اجسام علم و اعلام ست که ازین رهگذر خاطر ستهام مورد اقسام تردد
و آلام میباشد اگر باهتمام توجه مشعر ام الجد بیر قائم نیاز انجام برسد باعث طمانیت تام خواهد بود و درین ایام
فرخنده فرجام خبر قرب وصول رایات نصرت اعتصام از روی احکام لازم التعظیم و الاکرام متضمن بنام
متکفلان مهمات این بلده فیض مقام در باب تخلیه و تصفیهٔ عمارات دولتخانه نشیمن خاص و عام
و مرمت حویلیهای برای شاهزادهٔ جمشید فر فریدون اعلام و عمدة الملک مدار المهام و دیگر امرای عظام
بظهور انجامید و این مقبل مسیر انجام را که از دیر باز بهدف سهام انتقام ایام ست سرمایهٔ تقویت تام گردید آنا چون
موسم بارش متوجه استقبال و استقدام موکب فیروزی اعلام ست بتقدیر توقف خیام گردون احتشام تا انصرام
ایام تقاضای عمامر و اعلام بخشند که عازم حضور گردیده بدیدار آن نیکوکار نیکنام کامیاب سرور دوام گردد
عیش بدادهم بالفضل الملک العلام مستدام باد بعد الالحمد رای جان من عزیز من مکتوب مفرح القلوب
باشتیاق مرغوبی که سوادش سحر افروزی انتظارکیان سر و بیاضش نکهت افزائی ریاض رضوان آرزو
رسیده سرور خاطر افزود الحمد که سلسله عبارت را نسبت سابقه بلی مبالغه و اغراق تفاوت از زمین
تا آسمان دارد نیز تا تریاق ست لازم که در استکمال این بضاعت دیریا استقبال این چنین دستایه و پیاپا
جهد بسیار کند لا تحصی بکار رود و در همه وقت و همه حال اشتغال باین گرامی فن و است راک صحبت اهل سخن
و همت سعادت نهمت باشد زیاده عمر باد برب العباد به سخن شناس رای چشم درس بیت
دلم ز خار غمت صد هزار جا ریش ست * کسی که با تو بود دوست دشمن خویش ست * چه گویم از درد
جدائی و چه نویسم از شدت تنهائی که لمحه لمحه سپاه غم با دل پر الم می ستیزد و لحظه لحظه طوفان سرشک
از دیده خونبار فرو می ریزد نمیدانستم که نیش افعی فراق اینهمه زهرناک است و ناوک اندازی هجران خونریز بسا
انیقدر بیباک فرد فراق و هجر که آورد در جهان یارب * که روی هجر سیه باد و خانمان فراق *
بهرحال چون حدیث شوق و بیان فراق و قتی جمعیتی و فرصتی میخواهد لهذا ازین نامه روان آسا

که بیاضش گلگونهٔ عارض ارم و سوادش سرمشق لوح و قلم بود خضر وادی فواد را بسرچشمهٔ حیات ابدی
رهنمونی فرمود غوامض محبت و ولا و مکنونات ضمیر آفتاب ضیا که چون نجوم درخشان در سیاهی
بلیدا از حروف مشکین رقمش هویدا بوده دیدهٔ لیلای دل ستمگیها را بسرمهٔ وفاق توتیای الوفا اخلاص
نورانی نمود رباعی ز نشئهٔ قلم تو چشمهٔ آب بقاست ✻ انفاس خوش تو نفحهٔ باغ وفاست ✻
این نفحه نسخه را من بانگیز ✻ زیرا که دلم زنده بدین آب و هواست ✻ از ورود حسب الحکم والاجاه و طلب حضور
خانصاحب قبله خدایگان و تاکید سرعت رسیدنها به کمترین اخوان نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب
از طیاری کاغذ مطلوب فراغ حاصل نموده بملازمت می رسد و دره کار خانصاحب قبله عازم حضور ساطع النور
که از سوگاه جوهر قابلیت و محک امتحان لیاقت و شعور رست میگردد زیاده مهربانی و قدردانی باد
نقدوهٔ اهل سخن خلیفه حسن علی بهار طبعا گلشن فرا حامد عالمگیر نامه حسب الطلب فرستاده آمد شرح
گلستان باید نمود و بکاتب باید فرمود که زودتر از زود نقلش بردارد و پیر روز که طرب اندوز صحبت رنگین
و ذکر اشعار متقدمین و متاخرین مسرت پیرای دلهای حزین بود زبان سحر بیان سخن آفرین بفرمایش رباعی
بتضمین این مصرعه باد سحر از میانه برخاست که من ✻ گویا گردید چنانچه دو سه رباعی که بخاطر ناقص
گذشت بقلم می آید جای اصلاح خالیست رباعی زد ناله ز درد بلبل از کاهش تن ✻ گل داد جواب خود مرا از آتش
چمن ✻ گفتم سبق وفا که تعلیمش کرد ✻ باد سحر از میانه برخاست که من ✻ رباعی میکرد فغان
و ناله بلبل چمن ✻ گل گوش باو نکرد و نشنید سخن ✻ گفتم که بگوش گل خبر چی ✻ باد سحر از میانه برخاست
که من ✻ رباعی خاک چمن از بوی گل مشک ختن ✻ بلبل نشنید چشم تماشا روشن ✻ گفت آه بجانان کی
رساند خبری ✻ باد سحر از میانه برخاست که من ✻ به لاله گلاب رای فردی رو به تو زنده
نتوان بود ولی ✻ این زندگی از مردن بتر است ✻ جان تجر اخذ تلف جان شگاف فراق
سنگدلی سیلی گردون شکن هجران شرر افتان جان می گسلد کاش در عالم تعلق فکر معیت بمیان
نمی بود تا هیچ آفریده از نور دیده خود جدائی تجویز نمی نمود گلها در نظرم خار است و روز روشن در دیده
شب تار موی خامهٔ خیالم بر لوح دل سرگرم صورت سازیست و دل در آرزوی دیدار از غرفه
چشم مشغول نظربازی از ناتوانی موبر تنم گرانی می کند و آتش اشتیاق در کانون سینه آغاز
سوز نهانی دیده دریا بار ابریست که از نائرهٔ آتش بریده اند و دل بیقرار دکان سیماب فروشی است

که متاع اضطراب دره چیده هست دل با میدوصل تو همدم جان نمیشود * جان بهوای کوی تو یاد چمن
نمی کند * چمن آرای ریاض فیضش که نهال خلقت انسان را در بستان سرای گیتی نشانده و تخم
مهر و محبت در مزرعه دلها افشانده بنوبهار فضل و کرم خود سببی سازد که گلهای مراد در گلشن تمنا بشگفد
و نسیم سحری در گشایش کار تنگ دلان اعجاز عیسوی بکار برد نگین نامه که بیاض چون طلعت صبح گشاده
مانند مشک تتاری عطر سا بود نزول نمود اگرچه خط و عبارتش نسبت بسابق تفاوت کرده لیکن
مقتضای سعادتمندی آنست که نظر بر مزید دلبستگی رخش کوشش و میدان کسب هنر تازند و هنراولیت
خط و ممارست املا و هیچکس توان لوای تفوق بر افرازند هنر خلقیست که دولت با آن دل ابریست که باران فرو
گوهر بارد * ابیات * هنرست آنکه بر و سیه باری * همه داری اگر هنرداری * هر که ز آموختن ندارد ننگ
در برآرد ز آب لعل از سنگ * از هنرمندی بگیرد دو بخت * بی هنری رسد بتاج و تخت * لازم که این
سخنان را آویزه گوش هوش سازند و تحصیل چنین نعمت پردازند سخن شناس رای جهاد آید ولید
گلشن مزاج بهار طبعان رقیمه عاطفت ضمیمه متضمن اعتذار امری که خاطر اخوت ماثر از وقوع آن اضطراب
و ملال نمود و بر نمود جائیکه استقامت مزاجها درمیان و آفتاب محبت معنوی بر ساحت خاطر
نورافشان است گنج ملالی که در تنهاییه امکان دارد * ابیات * گر ز دست زلف مشکینت خطای
رفت رفت * ور ز هندوی شما برمن جفای رفت رفت * در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفای رفت رفت * سیر گلزمین قصبه الور که مرکوز خاطرست باوجود
قرب این همه دیر چرا شتاب آن مکان متبرک و محاذ مظاهر الهی بسمع آن نکته دان دقایق آگاهی
رسیده باشد * بیت * اگر فردوس بر روی زمین ست * همین ست و همین ست و همین ست * امید
اراده صواب آماده زود بفعل آید که گلگشت آن مرغزار بهترین وقت خوش گذرد و چشم انتظار
مقدم شریف مردم نشین گردد * و براه دوستی هر کس که بی منت قدم ساید * هر گامیکه
ز ناخوشی از دو پای * به سخن شناس رای بتیر داس * فرد * اگر بگویی تو باشد مراجعال و خول
رسد بدولت وصل تو کامیاب حصول * نمیقه انیقه که سر رشته تفسیر غوامض محبت قدیم و سر
شمع کوثر تسنیم بود شرف ورود نمود و در مقدمه خدمت جزیه بکر بقلم آمده هر چند فی الحقیقت خوب
و ظاهر معیوب انشاء الله تعالی بعد ترتیب طوامیر روانه خجسته بنیاد شود و چون قانصاف قبا

کامیابی فقیر غائبانه فرموده اند در رکاب ایشان عازم حضور پرنور میگردد زیاده عمر باد بلاله این سکهه
بیت دلی دصالش صفائی ندارد ٭ چو بیگانه کاشنائی ندارد ٭ حالتی که از مفارقت می گذرد
نمیتوان گفت و نمیتوان نهفت زیرا که گفتنش وقتی و فرصتی میخواهد و نهفتنش جان و تن می کاهد
ناچار بعد عامی گرامی خط فرحت نمط که بیاض غازه ماهرویان و سوادش وسمه ابروی مرغوله مویان بود
رسیده دیده و دل را نورانی نمود چنانچه نوشته اند میل خاطر باکتساب هنر بیشتر داشته باشند که این
کالای دست بالا بیضاعتی است پایدار و نفعش بسیار یعنی هر چند بخرج در آید در دخل بیفزاید و از گزند
سرقه بعرض خطر نیاید و هنرمند هر جا که رود اهل دول معزز و محترم دارند و قدوم او را مغتنم شمارند نهایت
این گوهر بی بها قدر افزا و گرد محنت است لازم که طالب این گرامی فن اوقات را از دست ندهد فرد
تا غم نخورد مرد نیفزود قدر مرد ٭ تا لعل خون نکرد جگر قیمتی نیافت ٭ به رمز شناس سخن
ٹھاکر مدن موهن وکیل نواب داود خان فرد دل پیش تو دیده از جمالت محروم
ای کاش که دیده نیز با دل بودی ٭ اگرچه ترسیل مکاتب گوهر حسن بندگی را آب نیفزوده مالک دلها
آگاه است و سوز سینه بر صدق مقال گواه که در هیچ حال استحصال وظائف حفظ الغیب غافل نبوده
بحمد الله که از ارتباط دیده قلبی مکاتبه را افزا ذریعه استخراج سخت سندی وسیله استنباط سربلندیست
دیده و نمود و مزاج محبوبی را تقریب گرمی بخش تماشا فرمود ترصد که بعد ازین سواد دید سواد صحایف
شوق افزا روشن و خورشید مشفقات باطنی بر ساحت دلها پرتو افگن باشد مشفقی میان نور الله
که مستکشاف احوال عاجز مینمودند و بر فقدان رفاه منجم العدل مشغل معهود موعود میفرمودند فقیر بالفعل
بکاری عمده مامور است و باشد جمعیت یاد و پیمای عیش و سرور اگر برای مخلص داده کاری مناسب توانند کرد
یاد دهی باید کرد زیاده عمر باد به مجموعه الصفات میان نور الله بسیار … الیتام از قسمیه
رمز شناس سخن ٹھاکر مدن موهن پیرایه ایضاح یافته شمر … ورود فرط اطمینان ناحصور گردید
و شمائم مکارم اخلاق مشام ارباب وفاق را معطر گردانید بیت خدا سوز دل آن سینه
را نگهدارد ٭ که حق صحبت دیرینه را نگهدارد ٭ اختر شناسان اسرار آسمان آثار ثروت
و اقبال را که از لوح پیشانی شریف استدلال مینمودند بتحقیق ظاهر معاینه افتاد سواد خوانان صحایف
پیش بینی اطوار ترقیات که از ناصیه احوال ایشان استخراج می فرمودند آغاز بهره وری نهاد

امید که همواره بساتین آمال از رشحات سحاب مکرمت ایزد متعال منضر باشد چون مخلص بعلاقهٔ خدمت
امینی فوجداری پرگنهٔ اتوراه اوقات ادراک معززست و کسوت حال الطرز جمعیت مطرز خاطر جمع باشد
زیاده عمر باد بدلاله تلوک چند خدمتگار خانی مشتمل بر لازم تیر و کمان هست ای نور چشم من
سخنی هست گوش کن * چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن * از آن باز گردش چرخ
سقوس من ناتوان را هدف تیر هجران ساخته و ناوک انداز فلک ناساز تیر از شست مفارقت دو دست
انداخته پشت طاقتم از بار غم کمان وار خم گشته و جسم ناتوان از تیرباران الم نشانه گردار بخاک نشسته
پهلوی جان پیکان تغافلهای آن سخت کمان فگار و دل حیران چون خانهٔ کمان از اثاث البیت
جمعیت برکنار آید بخدا که مزاج آن تیز فهم زه و بس تیر آسا بکیش راستی آشنا و بخلاف رسم کمان از خیال کج نشینی
کج اندیشی معراست اگر گاه گاهی حیله فشان هجران بیاد آیند گنجایش دارد حقیقت معطل نشینی در رنگ کمان
بی زه پی در پی تا بغیر نگاشته می خواست که خود را بسان تیر به هدف مقصد رساند لیکن بسبب کسل آن
امیدگاه اخوان که چون ساک بی آب داده بجگر متخلخل نشد حالا که ایشان چاق شده از عزم مصمم دارد
فکر جمعیت فقیر که چون بکمان قربان برسته بخاطر متمکن نیست ترکش نخواهند داد و فرو ما را بس است گوشهٔ ابروی
التفات * این چه سپیدام را بکمان نتوان گرفت * تا مهر منیر از خط استواء شعاعی ترکش زرین بر کمر دارد
کمان راستی در قبضهٔ آن سرآمد راستان باد سخن شناس رای تیز دانس صاحب امیدگاه
برادران سلامت درد دل را دل صفامنزل آگاه ست و خلش خاطر را خاطر ملکوت ناظر گواه
صعوبت علل متعدده که بمزاج وهاج طاریست خون جگر بکاوش این غم از دیدهٔ دل جاری
و آن قدر که آن قدر افزای پایهٔ اخوت را از عارضه بیقراریست چشمه چشم را حالت ابر آذری
بیت یا رب بسرش حکیم دانا بفرست * وز بحر شفای او سحابی بفرست * مناجات بحضرت باری تعالی
عز اسمه رباعی ای آنکه دوای دردمندان دانی * روحی بدمی در تن بیجان آنی * گر یک نظر افگنی
بحال بیمار * مشکل بشود حل بدل بعد آسانی * رباعی ای از کرمت خزان بدل شده بهار *
وز ساحت بیم تو گرفته گلزار * بر حال مریض ما نظر کن که کند * علت ز مزاج او بفرسنگ فرار *
رباعی ای افسر زرفشان بخورشید دهی * وی جام جهان نما بجمشید دهی * مشکل همه حل شود بفضل تو اگر *
بیمار مرا شفای جاوید دهی * رباعی ای فضل تو درد را دوا بخشنده * هر بی سر و پا را سر و پای بخشنده *

در درد دل بیمار ز حد می گذرد ٭ امید که لطف تو شفای بخشد ٭ بلاله تلوک چند خدمتگار خانی
اقبال مند دلپسند بجان پیوند همواره در اقران معزز و در همچشمان سربلند باشند خبر سپری شدن
ایام حیات مغفرت پناه بزرگوار نمک بر جراحت پاشید و رخساره حال را بناخن ناکامی خراشید
حیف که صاحبدلان را در سیل حوادث روزگار غدار اقامت دشوار است و مقبلان را درین سپنج
منزل فنا همیشه بدل خار خار فقر و گلستان عمر او همرنگ غزار روزگار ٭ نو بهار خالی از باد خزانی کس
نیافت ٭ ازینجا فتح خاطر رنجور بازماندهای آن مهر ورچه نویسد که همیشه در آتش مصیبت بریان
و به اشک خونین گریان می باشد و بنالهای جانسوز و فغان های حسرت اندوز رخنه در دل فلک
سنگدل کینه توز می کنند الله تعالی توفیق صبر کرامت فرماید ترکه متوفی که نزد رحمت خان امانت است
زود بفرستند که سعی در حق بیوه های فوق مراتب اعانت و امداد است زیاده عمر باد ٭ منشی الملک
رقمی راقم فرد مردم دیده سیاهی قلم افتد هردم ٭ که مرا نقطه حرفی کن و بانامه فرست ٭ اظهار شوق را
حواله بدلها کرده مطلب می گراید منتجه اطمینان پیرایه هوش افزا تحقیقی مغفرت پناه بزرگوار که
در جوار رحمت آفریدگار با حوران جنت الماوی هم آغوش و هم کنار باد وارد شده گرچه هر فرد را از افراد
موجودات بیک اجل لبیک اجابت باید گفت و هر متنفسی را از صنوف کائنات سر بگریبان عدم
باید نهفت لیکن بیکسی و اعتبار متوفی رقت می آید بهر حال فرد بیت ٭ چه ازین جل [illegible]
بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم بسر است ٭ خیر خواه ترک خدمت جز نموده در خجسته بنیاد متوقف است
در باب عزیمت لشکر ظفر پیکر باستصواب عزیز القدر ارجمند لاله تلوک چند چه نگارد بتعجیل در آید
به لاله تلوک چند فرد سواد دیده را مردم تو بودی کی بود یارب ٭ که این چنین یراید یار و گرد مردم دیده
گرد و پوچ آگاه است مالک دلها بصدق گفتار گواه ازان باز که انطلاق خدمت جنید ابیش افشانده
در خجسته بنیاد متمکن است کشش دلهای اختیار با حراند دولت و بیدار است آثار می کشد تحلیسند
ریاض آفرینش سببی سازد که چون صحبت رنگین رسیده نها و از همیشه بهار دیدها گل چیدها میسر آید
سعادتمندی و سربلندی روز افزون باد و به سخن شناس راهی بجا گواند این بیت سواد
دیده حل کردم نوشتم نامه سوی تو ٭ که وقت هنگام خواندن چشم من افتد بروی تو ٭ داستان شوق
چون زلف مشکین کاکلان دراز است و زبان خامه در تسوید آن عجز کوتاهی دساز لاجرم

۹۲ سپری شدن بسر آمدن و تمام شدن ۱۲
[illegible]
۹۳ مستغفار [illegible] ۱۲
[illegible]
۹۴ [illegible] ۱۲
[illegible]
۹۵ [illegible] ۱۲
[illegible]
۹۶ [illegible] ۱۲
[illegible]
۹۷ [illegible] ۱۲
۹۸ لبیک [illegible]
۹۹ [illegible] ۱۲
[illegible] ۱۲

مطالب می پردازد که رخصت از خدمت کثیر المنفعت بسبب عجلت بدرقه پیشنهاد نشد در یاد داشت شکر خدا
که قرین خیریت بلشکر ظفر اثر رسیده و به پیشکاری نواب الاحباب کوکلتاش خان در سرکار پادشاهزاده
جهان و جهانیان جهاندار شاه بهادر و بعطای خدمت منصب میرمنشی گری مورد نوازش باگردیده
امیدوار اتفاق است که عنقریب شاهد جمعیت چهره کشاید و گشایشها تدارک مافات نماید لیکن خار مفارقت
به پهلوی دل میخلد و صدمات مهاجرت عروق جان می گسلد غبار کدورتها به صفحه خاطر آنقدر نشسته که
شست و شوی سیل سرشک شوراب خجلت قول صفا منزل با آه سرد تحویل رنگ بسته که تصفیه آن صیقل
کوشش امریست دور از کار بیت بسکه دارد گرد کلفت چهره احوال من * روی می مالد بخاک
آئینه امثال من * صنع پرداز حقیقی که تصاویر مخلوقات را بر صفحه هستی کشیده و مزاجها را به رنگ
دوستیها امتزاج بخشیده نقش وصال بر لوح تمنا برکشد و دیده دیدار طلب را چون چشم تصویر حیرت
نه پسندد زیاده عمر باد بسر آمد اهل سخن ٹھاکر لوکمن فرد در دریچه نظر و بگذار دیده من *
بتجه خیال تو از هر چه هست مسدود است * خبر عزیمت میمنت قرین بایین طرفها ابواب خرمی
بر دلها کشود و خضر رهبران وادی طلب را بچشمه سار حیات ابدی هدایت فرمود خوشا وقتیکه
صبح وصال از یمن اقبال دمیدن گیرد و شبستان آمال بمصباح قدوم فرخنده لزوم روشنی
پذیرد بیت کی بود آیا که شود بهره ور دیده بدیدار چو گوش از خبر * دوستدار الی الیوم قصد
عبور پرپیکار نشسته چون زمینداران در رکاب شریف اند تشخیص جمع و بر آمدن آنها موقوف
است که بدولت اقبال بر جناح استعجال تشریف آرند بیت بیا که آمدنت از خدا همی خواهم * بیا که گوش
بر آواز و چشم در راهم * به لاله تلوک چند خدمتگار خانی بیت میزنم هر نفس از دست
فراقت فریاد * آه گر ناله زارم نرساند بتو یاد * اگر از شوق حرفی نویسد آتش بقلم در گیرد و اگر
از بیداد فراق فریاد کند عرصه آفاق شور محشر پذیرد ناچار بمدعا می گراید خط طمانینت نمط که بیاد
چون رخساره خوبان منور و سوادش مانند مشک ختن معنبر بود ورود نمود اراده عزیمت از خجسته بنیاد
بلشکر ظفر اثر که پیش نهاد خاطر است نهایت مضطرب گردانید با وجود قرب جوار دولت اکبر نمیشود
والله اعلم کی خواهد شد انشاء الله تعالی درین هفته از ترتیب کاغذ فراغ یافته بمقصد می شتابد بهر کیفیت
تا رسیدن مشتاق توقف لازم بیت مردم از غم سخن از رفتن خود چند کنی * این نه حرف

گر گویی و شکرخنده کنی * بسر آید اجل سخن چه شکر لو کمن این قصد است بیت نخچیرست
ای خدا زود وصالی بده * شوق مده بیا و بالی بده * اگر در طریق شوق قلم می راند در اول
قدم در میماند ناچار ازین وادی دشوار عبور و گتل صعب المرور پای همت پس کشیده بمطالب می گراید
که چون عمری بصحرا نوردی مشغول و از صحبت رنگین یاران موصول بود نیابت امانت جریده
با شتغار شریف اختیار نموده بقصبه عنبر بو رسیده و بیولا ظاهر شد که بنیداران قصد طلب در خجسته بنیاد
هنگامه آراسته گردن بقلاده سخن شنوی نمی سپارند و چون سگان بهمان عف عف کار و ارند انجا
که پرواز گنجشک تا لب بام ست و قیره با بزرگان چنان خاطر کنند که آرزوی نا تمام آن فریق بدیسر انجام بجای
رسید که مراجعت شریف قرین آرزو و استیلا زود بمنزل مقصد اتفاق افتد بیت یا رب آن آهوی
مشکین بختن بازرسان * وان سهی سرو چمن را بچمن بازرسان * به لا اثلو گی جنید بیت صبا
غبار تهمت را بچشم باز رسانند * میان ما و صبا این غبار خاطر ماند * مضطر اخاطر از حد گذشت و بعلت عدم
طیاری کاغذ دیدن با نگشت حنیف که با وصف قرب مسافت آرزوی دیرینه بدل ماند و بیلاک خیریان
مشتاق را انشا نمود انجاکه نشانند بهر حال اگر چندی در خجسته بنیاد توقف ست افشان خبران میسر شد الا فقها
سهل الحمد لله زیاده بجز شوق چه نویسد رقعه بلازمت فرح تو در نظر آمد مراد خواهم یافت * چرا که
حال نکو در قفای فال نکو ست * استعداد این قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه از ان قبیل نیست که بجاب
امتحان آن ارسطو فطرت افلاطون زبان کامل عیار بر آید لیکن بیاوری بخت و دلالت طالع منظور نظر
اکسیر اثر گردد هر آینه از حضیض کم فطرتی و فرومایگی بر آمده براوج بنیاد اختری چون ماه و مشتری صعود نماید
قطعه از عروج مسند اقبال زینت یاب باد * وز ترقی تو بخت حاسدان در خواب باد * بنده
میخواهد مراد از تو ز فیض تربیت * ای بفضل حق ترا باغ امل شاداب باد * رقعه بلاغت
واهب بی منت و رازق بی طینت که فضل بیکرانش لوای دولت خواقین باوج علیین بر افراشته
و مائده ریزه اصناف موجودات بر بساط ارض مهیا داشته چون خواهد که هرزه گرد تیه پریشانی و جاده نورد
طریق بینوائی را بامن بهبود رساند الیتام جناب دولتمندان عالیمقام وجه معیشتش سازد و نظر برین مطلب ارجمند
صورت حال نیازمندست از انجاکه رهبری سعادت روی ارادت بقبله حاجات آورده امیدوار است
که باستفاضه انوار تربیت زنگ زدای آئینه مقصود و طالع گردد مصرعه مس که کیمیا رسید زر گردد

قلاده بالکسر طوق گردن
عف عف آواز کردن سگ

رقعه بلازمت بیت آلهی تا جهان را نام باشد و جهان باشی و بدولت کامیاب کامبخش و
کامران باشی و مفقود الاستعدادی که بمساعدت بخت و معاضدت طالع راه بدولت سرای
والاجاهی برده حلقه در کوشش بجنبش آورده هر آئینه بیمن قبول و برکت اقبال آن صدر آرای انجمن جاه و
جلال از حضیض بیمقداری بر آمده بفراز پایه نام آوری و روشن اختری صعود نماید بمصداق نمقال
صورتحال نیازمندست که با استجلاب سعادات جناب جهانبانیان مآب تا میمیکه بیت برافروخته امیدست
که بنظر الطاف ملحوظ گردد بیت گرنی هنرم و گر هنرمند لطف ست امیدم از خداوند عرضی بجناب
لطف الله خان مرحوم بیت ور دلم قیمتی از درد شکستن بیش ست به که بر سنگ زنم گوهر بی قیمت
خویش و بیسبان بهر جهت اضافه امتیاز یافتند و فدوی ومقام بیریزه ریز و نایره حسرت از کانون سینه
شعله خیز سیند که بغازی ناتوان بنیان کار تا اینجا رسیده دگر نه در پیش نفس خود شرمنده نیست و مصدر تقصیری
که سزاوار آنچه تقریر یافته نشده از نشگاه انصاف امیدوارست که مورد نوازشها گردد و یا خط آزادی بیابد
که در کنج عزلت بیجاگری بسر برده قانع است آنکه از چشم تو انداخته هر ای تقصیر چشم دارم همین دگر گرفتار شود
بجناب نواب بخشی الملک میرزا صفوی خان عرضداشت غلام مادهورام
تارک نیازمندی را بگلهای تسلیمات سربلندی برافروده بموقف عرض مقتبسان انوار حضور نواب
کریم الخطاب الاحباب عالیان مآب که بپایش ارتفاع سر ابروده و لقش بخداشناهی مصدر منتقد است
و عالمی بر ریزه چینی خوان الوان نعمتش متنفع و مستبشر می رساند که فدوی بعد حصول رخصت از خدمت اکسیر خاصیت
بتقریب امانت فوجداری پرگنه راجپور نوزدهم ربیع الاول بمکان خدمت رسید و زمینداران
کماهم حسین بموافق ضابطه پیش آمده عاجز را دیده چون تحصیل این محال بسبب آمدنی محصول
تمام سال در دوازده ماه جاریست موافق ضابطه و معمول عمل نموده مبلغی که موجود بود ابلاغ حضور نموده
آینده کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط انتظام پرگنه از خارج بسمع عالی خواهد رسید ظل عالی بر مفارق ادانی و اعالی
لایزال باد ایضاً فدوی عقیدت اعتصام مادهورام ناصیه نیاز بر زمین عبودیت سوده درج خاطر
بلالی حسن اعتقاد بر آموده بعرض باریابان حضور نواب مستغنی عن الالقاب خداکگان قدردان که دل
فیض منزلش بکامبخشی ناکامان روزگار چون تموج بحر بی اختیارست و کف گوهر آمود وجودش عطایا پر
نبان ابرنیسان گهربار میرساند که غره شهر حال کفره ضلالت پیشگان با جمعیت کثیر درین ضلع داره دستان و با

گشته قصبهٔ اتوره و اکثر دیهات جید و سیر حاصل را قتل کرده دست جسارت به نهب و غارت برکشودند
و قافیهٔ عافیت و تردد کشتکاری بر ساکنین و قاطنین تنگ نمودند فدوی با وصف قلت سه بندی
و کثرت غنیم پای اقامت در زمین تمکین افشرده بممانعت و مدافعت پرداخت و در حفاظت قطعات
مزروعات و کمک و صیانت دیهات قرب و جوار مساعی موفور بظهور رسانیده دست تسلط آن فرقهٔ
لازم التفرقه کوتاه ساخت و نشیمن امارت و ایالت مرتبت مظفر خان ناظم صوبه حسب ایما بافوج گران بتقریب
زیارت روضهٔ منوره روی عزیمت بانطرف نهاده و از آوارگی غنیم مستقیم خبر یافته فوجی بتنبیه و تادیب
تعین نمود عاصیان قرین یاس خذلان خائف و هراسان رو بوادی فرار نهادند به نیرنگی اقبال
نواب نامدار جمهور سکنه و عموم متوطنه از اذیت گمراهان شقاوت شعار محفوظ و محروس بوده زبان بدعای دولت
برکشادند بنده فدوی ده هزار روپیه ارسال داشته قبض خزانه مرحمت شود سایهٔ همایون پایه بر تارک بندگان جان نثار
تا گردش فلک دوار مبسوط باد بجناب نواب نجف الملک مرزا صفوی خان عرضداشت
فدوی ارادت انجام مادهورام که صفحهٔ دل را برقوم ادعیهٔ خلود عمر و دولت و اقبال و دوام
ایام مکنت و اجلال مرقوم دارد بعد تقدیم قواعد تخشع و ابتهال بعرض فیض اندوزان پیشگاه فضل و
افضال نواب دریا دل بحر نوال قبلهٔ امانی و آمال میرساند درین اوقات میمنت آیات خبر ولادت
اختر برج سعادت فیض رسانی نوباوهٔ باغ دولت و کامرانی ثمرهٔ شجرهٔ حیات و زندگانی بسامع افروز
گشته غنچهٔ قلوب نوید طلبان را بسان شگوفهٔ نوبهار از نسیم اخبار شگفته گردانید مشام بحصول عمر ابد
که عبارت از میلاد اولاد و احفاد است مشام جان رسانید بیت مبارک طالعی فرخنده فالی
بباغ زندگی زیبا نهالی ٭ مبارک و فرخنده باد و ایجاد همایون بخت والا نژاد جمیع بهتران جناب فیض ریز
واسطهٔ حصول مآرب و مقاصد شواد ایضاً فدوی مادهورام تقدیم آداب کورنش و تسلیم را ذریعهٔ
سعادت و وثیقهٔ عبادت انگاشته بعرض حواشی محفل فیض منزل نواب عالیخطاب سپهر جناب مجمع
مآرب جهانیان جلیل القدر منیع الشان فیاض عالم و عالمیان دستگیر بی نوا و ناتوان میرساند که درین
خجسته زمان دولت اقتران مژدهٔ اضافهٔ منصب و مراتب آمانه کام بخشی و شادمانی بمسامع احباب
و آوانی ورود ناهید عشرت ساز ازین نوید مسرت طراز نهایت نشاط و نهایت انبساط در آن خاکی
برقص آمده کوس شادی و مبارکبادی بر بام سپهر نهاد بیت ازین شادمانی جهان تازه شد

دل آسوده گشت روان تازه شد ٭ چمن آرای ریاض آفرینش فرخنده و همایون کناد و نخل تمنیات
روزافزون را بجویبار بهروزی بالیده و قد کشیده دارا دو احقر در سر انجام کارها محتاج تاکید
نیست کیفیات جزوی و دولت‌خواهی و کفایت اندوزی و لطف تشخیص که متعاقب می‌رسد بعرض خواهد رسید زیاده
حد ادب ندید کوکب دولت و اقبال تابنده باد ٭ مجموعهٔ خوبیها بیشتر و اس محرم خالی بیت
با وجود خیال یار بیگانه گشته ایم ٭ یوسف خجل شود چه در آید بخواب ما ٭ تمیمهٔ کریمه متضمن گله فراموشیها رسید
خاطر را متوحش گردانید یک تنزیل صحائف نه آن بود که نسبت گاه دوستی را بعضی شهر سرو همزبانه
آفتی رسیده باشد در عالم بشریت گاه گاهی همچنین اتفاق می‌افتد و گرنه در عالم خیال همه وقت دیده بر جمال
مهر مثال محو تماشاست و از استیلای شوق لوح دل آیینه خانه لقای خورشید سیما خود انصاف فرمایند که
مستغرق محبت معنوی را شکوهٔ فراموشی چه کار است و سالک مسالک باطنی را از رعایت رسمیات ظاهر
چه ضرور رفت در دیوار من آیینه شد از کثرت شوق ٭ هر کجا می‌نگرم همه ترا می‌بینم ٭ امید که حاضر و غائب
با خود تصور فرمایند و همین طریق خاص که مقبول و مختار برگزیدگان عالم اخلاص است اختیار نمایند
نتیجهٔ دودمان فضل و کمال خلیفه حسن علی خلیفه صاحب من دیشب اکثر عزیزان سخندان
که سخن‌سنجی نظم و نثر مذاق جان شان آشناست بتقریب دعوت بفقیرخانه محفل آرا بودند از اشعار
متقدمین بلاغت شعار سحبان ذکا از نتایج افکار متاخرین سخن گزار آناً فاناً مذکور می‌رفت
رضوان شاعر که کلام دلپذیرش مقبول مقبلان و سخن بلندش مرغوب صاحبدلان است بیتی از اشعار ملک الشعرا افصح
شیرازی برخواند بیت جام و یاقوت و می لعل بهم بالایند ٭ از تماشای چون لاله و نقش بسنبل ٭ گفت که
مثل لاله بجام یاقوت مسلم و متناسب و لیکن میل داغ که سیاه است با می که لعل فام است تناسبی ندارد
نکته‌دانان و تقسیم بس درین مقدمه جواب ندادند و مهر سکوت برلب نهادند ان کاشفان رموز
سخنوری و کشاف دقائق نکته پروری درینباب چه می‌فرمایند حق اینست که بلا منیر در وصف لاله بیتی چند گفته
است که گوهرهای مناسب برشتهٔ نظم سفته و این ابیات از دست ابیات سواد گلشن عراقی آورده ٭ ابیات
لاله که بر دل داغ دارد ٭ سیاهی بر دو رویش ساخته جا ٭ در آغوش شفق شب کرده ما را ٭ چو بنگاله نگاه
داغ دل وی بسینی بود افتاده درجی ٭ شده داغ دل ما می جلوه آرا ٭ بسنبل آتشی کرده جا ٭
درون آن بچنین داغ سیه تاب ٭ مگر زاغ میان چار سو غاب ٭ فلک تمثال او را چاره سازد ٭

اگر خورشید را صد پاره سازد ❀ به مجموعهٔ خوبیهای شیخ نور الله ابیات این بیت نامه بر که رسید
دیار دوست ❀ آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست ❀ خوش میدهد نشان جمال جلال یار ❀ خوش
می کند حکایت عز و وقار دوست ❀ سامی مکتوب جمعیت اسلوب مشعر بر تقریر شکارهای جزیله ممالک محروسه
از پیشگاه جناب جهانبانی بعهدهٔ آن بانی مبانی قدردانی لمعهٔ وصول افگنده مواد سرور و شادمانی
افزود و شکر خدای که حق بمرکز قرار گرفت و احکام شریعت غرا و ملت بیضا بکارفرمائی شریف رونق
پذیرفت مراعات مراسم آشنائیها که نظر بر قدیم ایتلاف اکنون خاطر آن ملاذ احباست از خارج جلوهٔ ظهور یافته محمدت
و ثنای آن فائق از شرح بیان میداند بیقولها شکرناک قائل و گویا میگردد ❀ مصرع ❀ دولت نه بجهد است و بکوشش کس را
بعطا ❀ بالفعل خدمت امانت فوجداری پرگنه اتوره محال جاگیر بخشی الممالک میرزا صفوی خان بمخلص تعلق دارد
و سیم آغوش شاید جمعیت است خاطر عاطر من کل الوجوه جمع باشد به مجموعهٔ خوبیهای رای تیسر داس بیت
ستم لطفی ست گر پای محبت در میان باشد ❀ دل از دست تو زخمی خورد و گفتم نوشجان باشد ❀ دوستان
صاحب دل رضاجوئی احبا به همه کار مقدم انگاشته در هیچ حال مراعات این لطیفه مهمل نگذارند آنمهربان
باید که لغزشی در سلوک امر سهل که ناگزیر عالم بشریت است آن قدر نفرت گزیده اند که از وضع و آئین
ایشان هرگز رائحهٔ التفات بمشام جان نمیرسد و غیر از نفاق که منافی ارباب اطوار ارباب اشفاق است
از ناصیهٔ احوال شریف معاینه نمیگردد و از انجا که لطف و کرم بهترین صفات انسانی بل حاصل عمر
و زندگانی ست لازم که بعد ازین تدارک مافات بعمل آید فرد ❀ از جبههٔ کریم گره زود وا شود ❀ یک لحظه با
خاطر دریا بود حباب ❀ هرچند می دانم که آن توفیق یافته اخلاص باطنی راهمان ارتباط دلپذیر خاطر
منظور ست اما در عالم صورت حفظ رسمیات صوری که عبارت از ترسیل رسل و رسائل باشد نیز بسیار ضرور
بقول بزرگی رباعی ز آن می نگرم بچشم سر در صورت ❀ زیرا که ز معنیست اثر در صورت ❀ این عالم صورت است
و ما در صوریم ❀ معنی نتوان دید مگر در صورت ❀ به مجموعهٔ خوبیهای رای تیسر داس چمن پیرای بساتین
آفرینش ریاض امانی و آمال آن مجموعهٔ دانش و بینش را برشحات سحاب فضل و احسان منضر و ریان
و ارباب و مکاتبه فرحت انگیز که بیاضش چون طلعت تباشیر صبح صفا خیز و سوادش بسان سنبل کاکل
عنبرین بویان غالیه بیز بود و [illegible] ورود نمود زنگ کلفت و محنت از مرآت خاطر زدود و [illegible]
و تاکید رفاقت با این برادر ایما رفته هرچند پروانه طلب حضور بمهر [illegible] الملک نواب قمر [illegible] بهادر

بنام احقر رسید و لیکن مرافقت شریف را بارادهٔ آن صوب افضلتر می داند اگر اتفاق افتاد زود برسد
الانتظار نخواهد گذاشت بیست کرده عزم سفر حفظ خدا یار تو باد همت اهل نظر قافله سالار تو باد مضمون
شقهٔ در ایام ترک منصب بجناب غفران پناه لطف الله خان در دیوان قضا و قدر
سلک قدرت تعالی مطلق چنین ثبت گردیده که چون خواهند که برگزیدهٔ عنایت یزدانی برتبهٔ دولت
عظیم و منزلت رفیع تجسم رسید بصعوبت صوری و مشاق ظاهری مبتلا نمایند هرگاه ایام ظهور مواد
اقبال و شیوع ارکان اجلالش مقرون گردد مکروهات سریع الزوال و ناخوشیهای قریب الانتقال
عنقریب سیلش جلوه دهند و چهره کشای این مطلب سترگ حال دولت مآل نواب کریم الخطاب منبع
فضل و احسان معدن لطف و امتنان است اسباب انقطاع زحمت و آسباب تعلق که مورث مملکت
و دولت سلیمانی و عظمت جاه و جلالش و دولت و کامرانی گشتن سوانح حطیله ادست جنابت کبیره
کمندی عالی شمول برکات دولت و محاسن تدبیر و فطانت نواب اسعد فطرت بکام دل فایز گردانند
قریب عجیب بکاشفت صور حضوری میرزا محمد رضا شاعر فرزانه دیده عبارت اول
کلفت این رسالهٔ بیست بابت نامه تو و بشارت افزایش مراتب ایشان از مطالعهٔ آن حرز جان
ساختن و انبساط یافته انشراح دل فرخنده و ابتهاج قلوب احبا را انجد گذرانید و بخشش بساتین
گیتی گیتی هوا خواهان بسیار کردند خنده گردانا و دوران منال با پر اقبال منظور انظار ارباب نظر را
انسانم نالان هوشکار عدالت و کیفت ضبانت خویش مستور و شبنم زلال سرچشمهٔ بقا سبز و شاداب
دارا و فراوانی نثار نغمهٔ ترانش نغمهٔ باجوش خروش و نعمت برد و مرغ را دیدن که از شورش و گزاف خود تا
خاموش شود و در دل بینا جابجا بیابان نگاه آرای سرو و محفل حرای طرب گردد و غزلی که از بطن فطرت
بعالم ظهور رسید تقلم می آید غزل ای متاع دل و دین نیم نگهت یغما کرد نسخهٔ عشق تو بر لوح جبین
انشا کرد خوابم اندیشه سفر کرد ز دل صبر و قرار تا نگاه تو دل ما شیدا کرد غمزه ات گشت مرا
لیک شکر خنده تو جان بلب آمده را معجزه عیسی کرد تا آئینه بیاستی در فتنه چمن آب آئینه ز شوق
تو بجولان آمد و دیده با فرش نظر رو نیاز از همه مقدم خیر تو دل ما جا کرد عجب گرد و سکین
مرا هم کنند راست حسن ترا آنکه فلک فرسا کرد چشم بد و بیامد و ما که آسمان نشین که دل از
شوق لقایت در چشم ما کرد چه بیاکی کرد خونریزی چشم سیاهت چه تماشا کرد آن کس بی پروا کرد

منشا عشرت حجم تازه کن امروز بجام ✤ خون دل خورده هر آنکس که غم فردا کرد ✤ بعالی فطرت
میرزا عماد شاعر بیت گرچه دل سوخته آتش مهجوری شد ✤ تا مرا داغ مراهم کافوری شد
سواد رقم را که کحل الجواهر معانی عبارت از انست بر بیاض دیده جا داد و بیاضش را که غره صباح کامرانی
اشارت بدانست بسواد چشم جهان بین نهاد علی الخصوص غزلی که از نتائج افکار صائبه بزبان
قلم عنبرین رقم گذشته بمطالعه لطائف مضامین تازه طبیعت را حظ بی اندازه حاصل شد صله آن
قرائه می تابید که ازاله کلفت قلوب احبا را سزد و مسؤل است ترصد که غزل قبول یافته سخن افزای
مزاج سرایا ابتهاج گردد غزلیکه در جواب غزل عجالة بخاطر گذشته نیز نگارش رفته غزل ✤ بهر ستم خو دیم زد و بازو را
بناتوانی ما کی رسد سخن او را ✤ معلمی است که درس تکلم آموزد ✤ رموز گوشه چشم تو چشم آهو را ✤ نمیرسد بمیان
صنم زباریکی ✤ هزار بار بدقت شگافتیم مو را ✤ به آفتی که دل خستگان گره تا چند ✤ گهی بناز کشا قفل چین
ابرو را ✤ بیا بمنشی بیچاره رحم کن که مرد ✤ وفا و لطف و کرم نازنین خوشخو را ✤ بدقیقه شناس نکات
خفی و جلی میرزا احسن علی احسان همداوان سحبان عصر دوران سلامت پرور علامه اسد فطرت میر محمد علی
عشرت بدیدن محب قدم رنجه نموده بودند تا دیر رونق افزای صحبت احبا بوده از نتائج افکار و اشعار
منتخب شاعران سخن گذار مطارحه درمیان بود جای آن مهربان خالی دیده مکرر خبر طلبیده شد ظاهر است که
باغ و بساتین و تماشا نشسته و یا چین رخش عزیمت برانگیخته بودند در تضمین که نشاه عشرت سر باوج کشیده این
مصراع شیخ سعدی رح مصرع دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست ✤ بر زبان آورده فرمایش به تضمین کردند
همانوقت بدیهه گفته گذرانیده رباعی دلبر که متاع جان فدای اوست ✤ جا کرده محبتش میان رگ و پوست ✤ او بسر
مهر و بسر قهر رقیب ✤ دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست ✤ باری مستحسن افتاده وقت رخصت تکلیف نموده بودند که
فکری بار دیگر به تضمین این مصرع نیز باید کرد مصرع دست تنها نگل بست یارم بسته است ✤ اگرچه تقدیم فرمایش
دانش در یافت وست و با خواهم زد لیکن آن مهربان و میرزا رضوان نیز جودت طبع بلند شعر خوار پسند را کار فرمایند
تا بچه قدرت سخنوری بر کدام مرض عرض درآید رقعه به بهگت و اس بیراگی بیشفقت اندیش چهره
مرا افسون کرده ✤ آنکه رخسارت را دیده ام خون کرده ✤ که تحمیل ایشان با ظهار مرهم جراحت دل ایشان جهاد
بیراگی سمت وضوح یافته مشتاق دیدن شد گرد اگرچه صحبت داشتن با مردم دنیا برای صاحبدلان اخلاص
دم موحدان صبح نفس باعث تضییع اوقات است اما بمقتضای مهربانی از وقت خاص که سا

محلی بالطبع بهره یاب بیهشی و بیزبانی گردد زبانی حاصل رقعه اعلام نخسته به مجموعه خوبیهای آلتیمور آر
بیست چندان بیش و بیدکه بیهوشی آورده شاید که یاد با یفرامشی آورد هرچند بزهد و تقوی منعزل و ممتاز
اند و در زمره مقبولان درگاه صمدیت سربلند و سرافرازند دوستان بیریا را که جرعه از مینای لطف و کرم آرزو دارند
بیاد آوردن گناه نیست و حفظ این تیره در پیش صاحبدلان قابل کراهی دل بیار و دست بکار باید داشت نه اینکه
صبحی از خالق وانموده بهت بر رعونت و خودنمائی باید گماشت لازم که از گرانخواب غفلت بهوش آمده اوقات
شبانروزی باستحصال هر دو مطلب ارجمند مصروف دارند و تارک معاش و معاد را انگاشته این شمائل حمیده را آراسته
نقد قبولیت دنیوی و اخروی بدست آرند فرد بشوی دست ز صلاح تن بجان پرداز که دل سفید نگردد بجامه
شوییها ۞ به مجموعه خوبیهای سخندانی تیک رام معجوه خالق خالق کائنات و رازق ذی حیات آن خلاصه
موجودات را از عوارض آفات بر کنار دارد از حینیکه جلباب فراق فیما بین حائل گشته بنده امید ساطی گرفتار
واندیدهای طوفان خیز چون ابر اشکبار هرچند درین جا بسوی آفاق دویده سر منزل مقصود نکشیده
چندانکه در بحر ناپیدا کنار دو هر دست و پا زده از چشمه مراد زلال وصال نچشیده فرد بهجو طفلی که ز بستان
رخصت باغش دهند بهی دو دهر قطره اشکم تحیت و تحیت دوست ۞ از انجا که در حضرت مشیت هر امری وقتی
معین مقرر است پیش از وقت قلق و بیقراری راه ریست و از متعذر ناچار بحبل المتین توکل دست
بر زده نظر بفضل خداوندی داده فرد ای دل صبور باش مخور غم که عاقبت ۞ از صبح شام گردد و از شب
سحر شود ۞ بعزیزی که با همه دسترس عذر بیدستگاهی داشت فرد ز تنگ مایگی قابل فیضی
می بود ۞ آب هم در صدف آبله گوهر می شد ۞ رقعه مرسله که هر حرفش از رونق سخن اوسبک لفظش هزاران
نفرین بر شیراز و مطالعه بود آثار غلطی و بیدولتی از سواد و بیاضش شاهد فرمود درین وقت که بروز رسان
سواد جمعیت ایشان آناً فاناً سامان می دهد عذر بیدستگاهی علامت کفران نعمت و زوال دولت
ست فرد هر که با جمعیت اظهار پریشانی کند ۞ می زند فال پریشانی بحال خویشتن ۞ حوصله سنله فراخا
قدر تفضلات یزدان کجا سیده اند و دل تنگ ظرفان توفیق ادای شکر الهی چگونه می یابد هر حال از عهد
کسی آن در دو عاقبت کار گشت ۞ بالعزیزی که بتکلیف ترک شراب کرد و ساغر مراد بباده
وشفا لبریز یاد بیا بحکم فرجام ترک شراب موعظه دلپذیر و نصائح هوش افزا درین باده صبح صفا نوشیده
فی الواقع سخن شنیدن نتیج دولت است لیکن مرتبه منعالفه و دستنهاده باده راچه علاج چند مرتبه بیت و اثق کدا

ومدتی تقلیل هم ساخته لیکن بی این طبیعت باشتها نمیگراید و مواد زیاده در مزاج مولد آثار فساد گشته آزار
می دهد لهذا به فتوای جرعه کشان بیدار دل هوشیار درون اختیار معتاد بقدر حاضر داشته است
دارد تجاوز از حد اعتدال محض حرام میداند بقول صائب **فرد** باده در جسم و دل پاک پریزاد شود ٭
قطره چون در صدف افتاد گهر خیزد ٭ عمر خیام می فرماید **رباعی** چون کم نخورم نیش زمین پیش آن
در پیش خورم درخورم نقصانست ٭ حالیست میان مستی و هوشیاری ٭ من بنده آنکه زندگانی
آنست ٭ **فرد** بردی ما زن از ساغر گلابی ٭ که خواب آلوده ام ای بخت بیدار ٭ به لاله تلوک چند
**خدمتگار خانی** بحمدالله والمنه که دو هفته مراد آن چمن آرا حدیقه اقبال به ثمرة الفواد بارور گردید
و ریاحین امانی و آمال را موسم پیش آمد بالیدگی در رسید درین ضمن اینکه از احوال دوستدار که اکثر
استفسار رفت بقول بزرگی که پیش از وقت تکلیف شاق در مذهب اهل وفاق حرام است
بمجال طلبی نپرداخت حالا که قسمت یاور طالع مددگار اگر بحرکت همگی برکت کاری ساخته شود
جمعیت خواهد بود علی الخصوص امانت و فوجداری میرٹھه محال که مرجع خاص رعیتی و سیر حاصل است
و صرف از دوی مبلغی مالضامن میشود اگر بحسن سعی شریف حکمش مقدور باشد خود را معاف نباید
**مصرع** آنچه در لوح نوشتست همان خواهد بود ٭ به لاله نین سکهه **منشی لطف الله خانی** سابق نهنا
سجده حصول مدعا البر زیاده قرابت طل که بمقتضای تفضل مرسول بود در هنگام ترشح سحاب که عالم آب
از کمال تعشق زمین را در کنار گرفته بود چون نعمت غیر مترقب بود رسید و هنگام شراب را مدام اصلاح عام
مزاج محبت سرخوش گردانید رنگش از رنگ یاقوت ممتاز و بویش بوی گل نیاز ذائقه اش کام مذاق و
جان بخش اهل وفاق **ابیات** چکانی از وقطره در گوش کر ٭ زهر گوشه بهم باید خبر ٭ فشانی از و شیشه بر بال
زاغ ٭ برآید بطاوسی از صحن باغ ٭ خانه دوستی آباد و عمرت زیاد لیکن این قسم شراب بیگ کمیاب است
بعد ازین هرگاه که همت تقاضا فرماید بهره وری نعمت مذکور میرسد **در مناجات و ختم کتاب** هزاران شکر و
سپاس بدرگاه کارساز بی نیاز که چندی از مسودات بنده که در مجابات سلطانی از دست غارتگران
محفوظ مانده بود درین صفحه بطریق یادگار بهمت سواد برفت نقش پذیر یافت انشا مدعیم الشیر موجود است اگر
بمطالعه محاوره مزاولت و مداومت نماید در عبارت آرائی ضمائر تمکین تمهید انشا و گزارش مطالب
یارب چه تمکین نشیان سخن گذار و چه آیین انشا پرداز از ان باده بکار رعایی نشود دست سعیت که همه کار آید و فایده

لا طائل و تلاش معاش بسر رسید و اندیشه معاد که مفید رستگاری عقبی است پیرامون خاطر نگردید حیران
منهمک مضیق گناهان غریق لجهٔ عصیان را چه تحفهٔ ریاضت و کدام دست مایهٔ عبادت آمرزش خواه
رباعی هر چند که سر بسر گناه آوردیم * در سایهٔ دولتت پناه آوردیم * در حشر بامید زلال کرمت * چون نامه
سیاه آوردیم * هر صبح که از بستر استراحت بر می خیزم بفکر صد رنگ که مطاع زندگانی نوع
بر سر می ریزم و چون شام در رسد از خلو معده و غلبهٔ جوع رقبهٔ سبحان رقبه سخت گرفتار
ظلمانی تیره روز افگنده شایق خواب غفلت و مسلوک اسباب عطلت میگردم بیت
این سودا کنم * باز چون فردا شود امروز را فردا کنم * الهی بر من عاصی ببخشای و بر بید
استطاعت طاعت ندارم و از غایت نومیدی تخم حسرت در مزرع دل می کارم توقع
دارم و غیر از بخشایش تو سر عزت بغیر فرد نمی آرم فرد می توانی که دهی اشک مرا
در ساخته قطرهٔ بارانی را * فرد تو کشتن را سر و سر ابدی پایانی * سر و سامان کرده
الهی خواهش مرا که کوچه گرد شهرستان غفلت است کامیاب حسب ساز و نخل غرض عرض
من از زمین خاطرم بر انداز الهی بنده ام و از عجز و ناتوانی شرمنده من گمراه وادی غوا
هدایت کن و بخشایش من ما صحبت نیکان کفایت فرد بر جرم من بخش که آوردم شفیع بتوا

## خاتمة الطبع رشحهٔ قلم محمد انوار حسین تسلیم ۴۰۰

خدای را که سپاس بی اندازه و قیاس میگوییم و در کوچه سربسته سخن می پوییم که عزیزی با تمیزی
بی هنگام و ذوق زنجیر گسل کاپی این کتاب افادت نصاب مطبوع طبع خاص و عام مسمی با دیوام بهت مبارک
کار ازلسته بامید طبع حضور ساطع النور منشی نول کشور صاحب مطبع اوده اخبار و کانپور بسم تحفه غریبه بدیه
تخبیه پیش نمود و صاحب موصوف زاد الله مراتبه و تضاعف مناصبه به توفیق نامحصور و لدالهی رضا جویی
و بغایت بی نهایت مروت و خوش خلقی حکم طبع آن صادر فرموده و بر فلک نسبت تصحیح آن بر نام من تسلیم
قلم راند چنانچه از اول تا آخر چنانکه می بایست و می شایست دیدم و بکمال خوبی و خوش اسلوبی ها
بجانزهٔ صحت کشیدم و بر صفحه مقتا و بنشا رجا نقش درستی بستم و بعدش سر خامه پس زانو شکسته
به جای خویش نشستم سهر تقدیر بفضل قدیر این نسخه ماه اکتوبر [illegible] عیسوی در مطبع کانپور انطباع پذیرفت